


بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: تفسیر قرآن (ناری)		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
موضوع	۱۱۹۴۸	۸۷۳۹۵

خطی - فهرست شده
۱۱۹۴۸



مقدون
۱۱۹۴۱
۷۴۹۵

از شما وعده تمام ربانیت و بخشش اینده حق متعالی پیغمبر را با نرد و وصفت ندج نکرد
مگر پیغمبر ما را و در حق خود فرمود ان الله باناس کر عوف و رحیم و در باره وی گفت
بالمؤمنین رءوف رحیم در جمع آورده که آنحضرت رءوف رحیم بر مطیعین و رحیم بر مؤمنین
فان تولوا ایس اگر برگردند منافقان از باری و واداری و تخلف کنند از فرمان روادری
یا کافران اعراض کنند از ایمان آوردن توقفاً **حسب الله** پس برگزیده نیست بخیر گوی
عليه توکل روی تو را بگروم و کار خود را با وی گذارم پس می داری و ترسناکی را
مگر از وی و **هو رب العظیم** و اوست خداوند عرش برتر از ملک عظیم یا
اعظم که محیط بر جمیع اهل آسمان و زمین و قبله اهل دعا و طواف کاه ملائکه است و از انجا که قدرت خود
نگاه می دارد و هر وقت که عرش الهی را در کن دارد و بر او ایستاده و قاعده تا قاعده سیصد
ساله را است بر آن ملو شتا و صفات ملائکه و حقیقت مخفی است که ای محمد که خدای که عرش
بدرین عظمت نگاه می دارد قدر است که مرا از شرفنا قفان و کافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند
که مردی صالح رسول الله را در خواب دید که در محلی نشسته بود و ای بابی می جاست کرد مردی از جهل
اشنا یا آن از در در آمد خوات که بنشیند حضرت دست او را بگرفت و بر بالای می جاده جاداد گفت یا رسول
ایز که نیست که ویران با نفدیم کردی و بدین مرتبه در تعظیم او گوشتی فرمود از مرد دست کرد و عقوبت
دو آیه از آخر سوره برآید خواندی قوله تعالی لقد جاءکم رسولکم تا و هو رب العظیم
سوره یونس مائت و تسع عشر این که پیغمبر را روایت کرده که مرگ این سوره را قرائت کند
بعدد هر کس که تصدیق میبرد پس کرده و بعدد هر کس که تکذیب نموده و بعدد هر کس که با فرعون فرقه شده
حسب برای وی فرستاده از ابو عبد الله مرویست که هر که تلاوة سوره یونس کند در هر دو ماه یا شایه
از جابلان نباشد و روز قیامت از مقربان با و کاه غرت

بسم الله الرحمن الرحيم

الکر بمعنی نا الله الرحمن است یعنی منم خدای بخشاینده یا منم خدای که بدین جمیع احوال بندگان را
نزلت آیات الکتاب بحکم این سوره اینها را فرستاد که مشتمل بر حکمت و یا حکم و یا

لا اله الا هو

مستحق که در روی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه هرگز هم نسخ بر وی کشیده نشود یا که تقدیر آن
قادر نبود مردیست که چون نای ساس بنو محمدی صناکاید یافته حضرت عزت عرشانه او را از
اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجبت که خدای رسولی که از جنس آدمیان بهالیا نماند
بیتیم و طالب اختیار کند حق تعالی را در انکار ایشان کرده فرمود که **اَکَانَ لِلنَّاسِ عِجَابًا اِیَّاهُمْ** یا
تَعَجُّبًا و گفته **اَنْ اَوْحِیْنَا اِلَیْ رَجُلٍ مِنْهُمْ** آنکه وحی کردی به سبوی مردی که از قبیل ایشان
و تعجب ایشان درین از ظرف حق و تصور نظر ایشان بود و امور عاجله اعفا داد ایشان آن بود که مرتبه فضیلت
و مرتبه شان مردی که مال و جاه نباشد و آنحضرت که از عطا خود که رسیدند بجهت فلاح عالم بود و
چون حکمت الهی مقتضی حقیر داشت نظام دنیوی ایشان بجهت که پیغمبران معبود شده اند متصف بصفه
قهر بوده اند تا نبیندگان نمایند که مالد دنیا را داخل نیست در مرتبه مرتبه و کفایت از ظرف عالم را از این
و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار و تعجب فرمود که **اِیَّاهُمْ** یا آنکه هرگز هم نسخ بر وی کشیده نشود یا که تقدیر آن
قادر نبود مردیست که چون نای ساس بنو محمدی صناکاید یافته حضرت عزت عرشانه او را از
اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجبت که خدای رسولی که از جنس آدمیان بهالیا نماند
بیتیم و طالب اختیار کند حق تعالی را در انکار ایشان کرده فرمود که **اَکَانَ لِلنَّاسِ عِجَابًا اِیَّاهُمْ** یا
تَعَجُّبًا و گفته **اَنْ اَوْحِیْنَا اِلَیْ رَجُلٍ مِنْهُمْ** آنکه وحی کردی به سبوی مردی که از قبیل ایشان
و تعجب ایشان درین از ظرف حق و تصور نظر ایشان بود و امور عاجله اعفا داد ایشان آن بود که مرتبه فضیلت
و مرتبه شان مردی که مال و جاه نباشد و آنحضرت که از عطا خود که رسیدند بجهت فلاح عالم بود و
چون حکمت الهی مقتضی حقیر داشت نظام دنیوی ایشان بجهت که پیغمبران معبود شده اند متصف بصفه
قهر بوده اند تا نبیندگان نمایند که مالد دنیا را داخل نیست در مرتبه مرتبه و کفایت از ظرف عالم را از این
و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار و تعجب فرمود که **اِیَّاهُمْ** یا آنکه هرگز هم نسخ بر وی کشیده نشود یا که تقدیر آن
قادر نبود مردیست که چون نای ساس بنو محمدی صناکاید یافته حضرت عزت عرشانه او را از
اختصاص داد صنادید قریش از روی انکار گفتند عجبت که خدای رسولی که از جنس آدمیان بهالیا نماند
بیتیم و طالب اختیار کند حق تعالی را در انکار ایشان کرده فرمود که **اَکَانَ لِلنَّاسِ عِجَابًا اِیَّاهُمْ** یا
تَعَجُّبًا و گفته **اَنْ اَوْحِیْنَا اِلَیْ رَجُلٍ مِنْهُمْ** آنکه وحی کردی به سبوی مردی که از قبیل ایشان

آفریدن و تدبیر کردن همچون استوای ملک شدگان بر سریر باستیدار بتدبیر ملک جبره از عرش
که اعظم مخلوق است نازل میشود و لهذا اندکان نزد حاجت دستهای بجا نیاوردند و یکسر
اَلَا مَرْتَدٍ بِرَحْمَتِیْ و بسیار از امر کائنات را بر مقتضای حکمت صامتن شفیع نیست هیچ شفا
کننده روز قیامت **اَلَا مِنْ بَعْدِ اِیَّاهُ** مگر پس از دستوری دادن خدا و او را این تفریر عظمه
اوست و عزت جلاد او و در کسانیکان ایشان است که الهه ایشان شفیع خواهند بود یعنی بت
وَلَمْ یَلَمْسْ و همچنین آنکه موصوفت باین صفات مقتضای الوهیت و ربوبیت خدای بخشن است
که در درگاه شایسته نباشد و غیر او یا اولاد درین صفتها شریک نیست **وَاَعْبُدُوْهُ** و پرستید
بیکدیگر **اَفَاَنْتُمْ کُرُوْنُ** آیا نمیکویند و تفکری کنند که مستحق عبادت و استعبد است
باطل **اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیْعًا** پسوی خدای است بازگشت شما همه بموت و قشور و غیر
او پس مایا بشید باین یکسب لظالم الصالح و اختیار با افاضات و قیوم **وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا**
و وعده داد شما را خدای وعده داد فی راست و در ستر **اَلَمْ یَسِیْرْ** و **اَلْخَلْقُ ثُمَّ یَعْبُدُ**
بدستی که خدای تعالی در او ایستاد برین بعد از مردن زنده گرداند از **اَلْیَحْزٰی** الذین
اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ تا جزا دهد تا آنکه گرویده اند گردند علمهای پسندیده با حفظ
به عدل یعنی مکافات ایشان دهد بوجه عدل و راستی که در این هیچ نقص نباشد **وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا**
لَهُمْ شُرَکَآءُ مِنْ دُونِیْ و آنکه کافر شدند ایشانراست اشامید تا از اینکم و در این کم
بخورند و خشا و معای ایشان یاره کرد و **وَعَدَ اَبَیْمُ** و یکو ایشانراست عذاب و در ناک که تخفیف
نیابند **یٰۤاَکَانُوْا لِكُفْرُوْنِ سَبِيْلًا** بود که بخند و سوا او کافر میشدند و نمیکویدند
هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ الشَّمْسُ ضِیَآءً اوست آنخداوندی که بقدره کامل گردانید آفتاب را خدوند
روشنی و **اَلْقَمَرَ نُوْرًا** و ماه را خدایند و **وَقَدَّرَ مَنَآرًا** و تقدیر کرد برای مسیر هر یک
از شمس و قمر منزه هر فلک و اکثر برانند که صهیبر جمع بقدرت یعنی تقدیر کرد برای مسیر هر یک
بیست و هشت بعد در هر شهرهای ماه غیر از دوش و شب محاق و اسامی آن مناز است شرطین مطلق
تربا و بران سقیفه سقیفه ذراع فشره طرف چپ بدنیه صخره عواساک غفر زبانا اظیل قلب

شود نعام لبه زایج سعد بلع سعد سعد العی فرج المقدم فرج المؤخر بطن الحودی
سروج دوازده است حل نور جوزا سلطان اسد سبله صیهان عقرب قوس جدی دولج
و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری و زحل و عطارد است و مضایط احکام شرع بیشتر قمر است
دین بروج و منازل که قالوا **لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّعِیِّاتِ** تا بداند شمار سالها و چون سال شامل
بر ماهها بود که ماه نکرد و **لَا حَسَابَ** و تا بداند شمار و قانات از ماهها و روزها و مهمات و معاملات و حساب
خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ یا فرید خدای تعالی آنچه مذکور شد مگر بحق یعنی بر حق حکم الهی است
و بحث فی فصل **الآیات** روشن میکنیم دایره قدره خود را **الْقَوْمُ يَعْلَمُونَ** برای کوی کوی
یعنی در آن اندیشه میکنند بجهت تامل از آن دفعه میگردید که تا تامل کند می باید که شش و نیم و باید اند
از آیات الهی که از اعظم دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت و او سبحانه و تعالی از آن عالم منور میشود و شعاع
شامل خراج نبات و طبع ثمار می کند و تمامیت و نقص قمر و اول و آخر ماه معلوم می گردد و حساب شهر و ایام
صیغ و شتابان دانسته میشود **أَن فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٍ**
از پس یکدیگر یاد رخا الفانیان بنور و ظلمت و **مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** آنچه
فرو فرستاد او سبحانه و تعالی از آن انواع کائنات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت
و انواع فرشتگان و غرش و کرمی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و نباتات و جمادات **لَا نَاتِ** هر آنچه
نشانهاست بر وجود صانع و وحده او و کمال علم و قدرت و **الْقَوْمُ يَعْلَمُونَ** مگر کوی کوی
از عاقبت احوال امور یعنی از احوال اموال خود براندیشد و از رسولی حشر ترسان گردد بعد از آن
تندید مکه تیان معاد و معاندان بی بنیاد صیغریا بداند **أَن الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا**
بدین خنی که آنانکه امید دارند بتوب و عذاب عاصیه منکر آخرتند که حجازات علمت و رضوا
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا و اطاعتوا لها و خوشنود شدند بر زندگی دنیا و پسندیدند و آرام
گرفتند بدین یعنی تمت خود را بر لذات محسوسه و غافلانه تصور کردند و از نعم خلد و لذات
جلا و دان غافل شدند بر روحی در دنیا مطمئن و آرام گرفتند که کوی سیاه را ایشان از آنجا حراست
نخواهد بودند و دانستند که لحظه لحظه دست اجل طبل حیل من و خواهد گرفت **وَالَّذِينَ هُمْ**

عن ایشان

عَنِ انبِئَانَا مَا تَكْذِبُ انبِئَانَا ان انا انبئان کتاب لما يد لا يرضع ما خا فلون لما و بنجر انبئان
فقط توفیق ایشان در آنچه خدا ایست که آن اشغالست بر رخا و دنیا و سر برع انوار اول الف
مَا و بَنِيهِمُ الْقَارُونَ مشغول بظلم دنیا و غافل از امور عقبی جای ایشان اشد و نوح است
بما **كَانُوا يَكْسِبُونَ** آنچه بودند که کسب میکردند و معاصی که گرفتار گشت
و سایر خطیات بعد از وعید که قرآن در وعده مؤمنان می فرماید که **أَن الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا**
الصَّالِحَاتِ بدین خنی که آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته هر چند هم **رَبُّهُمْ**
بِأَيِّمَانِهِمْ راه نماید ایشان را برورد کار ایشان و در آخره بسبب ایمان ایشان از طریق نرا که توفیق
شود **يَخْرُجُونَ مِنْ خَتَمِهِمُ الْأَنفَارُ** جاری میشود از زیر مساکن ایشان جوهری آب
حَنَاتِ النِّعَمِ در بوستانهای باغی و ایشان در بالای غرقها بان نکرند **دَعْوَاهُمْ فَمَا**
سَمِعْنَاكَ اللَّهُمَّ خوانند و ایشان میخوانند در بهشت یا بر روی زمین یا در قیامت
ترا یا رخا یا از هر چه لایق محضرت کبریا می توانست و این همه لذت ایشان بود چون از کل گوشت
آنچه امروز ایشان باشد حاضر گردد از نعیم بهشت و **يَخْرُجُونَ** و در روز و سلام ایشان بر یکدیگر
و یاد و در حق رنجیده گانیکه برایشان **فِيهَا سَلَامٌ** در بهشت سلام بود که مشتمل بر سلامتی
از جمیع اوقات و نقایص و مکاره **وَاخِرُ دَعْوَاهُمْ** و آخر دعای ایشان **أَن الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ**
الْعَالَمِينَ آن باشد که گویند حمد مر خدا را که پروردگار عالمی است و رویت که چون مؤمنان در بهشت
در آیند و از آنرا عطف و کرمی حضرت مشاهده کنند زبان به نعت جلال و تسبیح و ثناء بکشایند
و ملائکه یا مرخ و تعبیر برایشان سلام کرده با انواع کرامات و جلوه مقامات و شادان و ظایف حمد و شای
الله بجای آرند ختم کلام بکلمه تسبیح و حمد کنند و هر یک لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت
خوشتر آید ذوق ناصح عاشق شناسا از بهشت جاودانی خوشتر است و رویت که چون غنی
بر بالای سر ایشان پرواز کند و از روی گوشت آن کوده گویند سبحانک اللهم برها از آن مرغ جدا شد
بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون از آنجا واکند گویند الحمد لله رب العالمین در حال تنگنا
مرغ گوشت پیدا کرده به پرواز آید و چنانکه اولاد یا بوده از عبادت نفقت که معنی **يَسْمَعُونَ** و هم که در دنیا
واقع شده اینست که مره نماید خدا ایشان را بزمیایان نابصر طایفه دهند و در خیر است که رسول صبر کند
مرا گشت چگونه بر صراط بگذرند جبریل متوجه آسمان شده باز آمده و گفت حق تبارک و تعالی میفرماید که حق بر

آنچه بمنزله شده **وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ** و نه شما را دانایم که خدای بقرآن پس فضل و رحمت
که مرا کرده بخواندن و شما را اعلام کرد زیرا بمنزل است که این بشارت الهی است نه بشیئت من
تا آنرا هیچی دانم که موافق آرزوی شما باشد **فَقَدْ لَبِثْتُ** پس مدت بیست و هفت سال که در میان شما
عُمُرًا در میان شما عمری در آن که مقدار چهل سال بود **مِنْ قَبْلُ** پیش از نزول قرآن یعنی در آن
مدت که صغیر بودم نه من قرآنی خواندم و نه شما بدان دانای بودید **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**
آیا پس چرا در نمی یابید و تفکر نمی کنید در کسی که چهل سال در میان شما بوده و ما که شده علمی نتوده
و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما میخواند که فصاحتی عربی را به لغای دیوان
او را به کمال فصاحت آن انکشتن تجربه در ندان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدادند و نیاید
که صد و کلامی چنین از مردمی بخان خارج دادند و خبر از آنجا به جاب غرت و شما از غایت غافرا
می کنید که کلام نیست نه از جانب خدای تعالی **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذبا**
پس کیست ستمکار تر از کسی که افترا کند و بر خدای روحی و چیزی که او نکفت با شما شدت یا او
دید **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ آيَاتُنَا أَنْ يَتَذَكَّرَ** آیا نداشت آیه های او را و بدان که او را که خدا و صاحب شریک و
دلالت است **أَنْ لَا يَقُولَ الْحَمْدُ لِلَّهِ** پس بدین معنی که نجات نیاید بعد ستمکار رفتن همچو این یعنی کافران و کفر
جرم دارند و مستغرق معصیت و **يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ**
وَلَا يَضُرُّهُمْ و می پرستند بخیر خدای تعالی بخیر آن که ضرر رساند بدیشان اگر نترسند و در طاعت
او کنند و سود رساند بدیشان اگر نترسند و در وقت و در پیش او قرب نمایند زیرا که معبود ایشان همان خداست
بر هر آینه نفع و ضرر و در نیست و حال آنکه معبودی باید که بقدر او با تقاع ثواب و عقاب متعلق باشد
تا آنکه آن را بامید نفع و دفع ضرر و این کنند و **يَقُولُونَ هُوَ أَعَزُّ شَفَعَاءُ وَنَاعِلُ**
و می گویند بشارت پریشان گویا این شفیعان ما اند نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند و آن
خدای تعالی را خواست می نمایند تا ما را کفایت کند و اگر فضاحت و خسر باشد بخیر از نعم اهل اسلام
ما را از خدا درخواست کنند و از عذاب برهانند و حق تعالی بسیار از نام ایشان فرمود که **قُلْ أَنْتُمْ لِلَّهِ**
اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ أُولَا فِي الْأَرْضِ بگوی محمد ای آخیری می کنید خدای را با بختی

که

که نمیدانند در آسمانها و نه در زمینها استغفار علم حده استغفار معلوم است یعنی شما می گوید که
خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان می کنید و خدای حق که عالم است جمیع معلومات این را نمیدانند
زیرا که او شریک وجود ندارد و ما علم و تعلق کرد با آن و اگر موجودی بود بهر آیه معلومی بخانه بودی
عالم جمیع معلومات و ما که او را شریک نباشد پس شفاعت معقول نباشد **وَيَقَالُ**
عَمَّا أَشْتَرُونَ یا کست خدای و بلند مرتبه از آنچه ایشان او را شریک می میدانند و **وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ**
الْأُلُوهةُ مِنْ أَحَدَةٍ و نبودند آلهه ای که امتی یکا بدین معنی بود بطور مسلم نبودند از هر قبایس برتر
که می دانم و نوح ده فرزند و در میان ناخلاف باقی نماندند تا بعد از طوفان **فَأَخْلَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ**
کردند و بعضی که فرستند و برخی را بماندند و **وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سِبْطٍ مِنْ رَبِّكَ** و اگر نه
سخنیت که پیشی گرفت است از فرید که تو یعنی حکم از او واقع شده تا چیزی عذاب تا روز قیامت که در
جنت و اگر نه **لَفَصَى بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** این حکم کرده می میان ایشان در
چیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب تا روز قیامت و **يَقُولُونَ** و می گویند شریکان که اقترح آیات می کنند از تو **لَوْ لَا أَنْزَلْنَاهُ مِنْ رَبِّكَ**
چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله از پروردگار و یعنی از آن بخلاف آن که ما می طلبیم که از خودی
نماید که مطلوب ما نیست **فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ** پس بگوید در جواب ایشان که غیب بر خداست یعنی عقل
بعدم او پس شاید علم او تعلق گرفته باشد با آنکه آنرا آیات متفرقه از جمله مفهومی است که باغ از آن است پس
اگر صلاح شما در آن می بود از آن می کرد و چون از آنان منفرد می شود که علم و تعلق کرده بعد از صلح
آن پس اقترح آن معلوم نیست **فَأَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ** پس شما انتظار دارید و در حق تعالی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
مِنْ الْمُنْتَظَرِينَ بدین معنی که من با شما از منتظرانم تا بدینم که بجهنم بخود و عذاب و انکار و مبارزه شما به
خواهم که دیس از آقا از صید ایشان خبر میدید که **وَإِذَا دَفَعْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ**
ضُرِّهِمْ و چون بپیشانم مردم را از آفتی و از سختی و از غمی از این میاری و خطی و مشقتی
رسیده باشد بدیشان **إِذَا اللَّهُمَّ مَكْرُفِي** ای آتانا و چون زکری را ایشان را باشد مکر
در آتانی ما یعنی طعن کنند و آن دور باره بغیر ما گند کنند و دست که اصل مکر رفت سال
نقطه و خشاید را بپایان دهند تا آنکه نزد یک ملاقات برسد و خود حق تعالی هم را ایشان کرده
با آن با ایشان فرستاد و آن خط و خشک مالی بغیر این و آبادانی میدادند و صاحب جمعیت بودند

که علم ممکن نباشد ما ندیم سبب اجتناب بعد از آن در رد قول کفار می فرماید که **وَمَا كَانَ هَذَا**
الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلیل اعجاز بر یکدیگر
شود و کسی تواند گفت بخیر از خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افتراباشد و لکن تصدیق الادی
بین یدیه و لیکن هست تصدیق کننده آنچه بود پیش از نماز نورانی و تجلی و نور بود یعنی با اعجاز
مصدق و موافق کتاب سابق است و **تَقْصِلَ الْكِتَابَ الْأَرْشَفَ** و بیان کردن آنچه را
نوشته شده از ظاهر و نواحی پنج کی و سینه و نیت در آن یعنی در حقیقت آن **مَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ**
ناز شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز بجهت آن که حجت بر اهل عباد و انکار می نماید **أَمْ يَقُولُونَ**
افْتَرَاهُ ای می گویند مشرکان بر یافته اند محمد بن کلم را از خود قل **فَأَنقُصُ لَهُمْ آيَاتِهِ**
بلکه اگر این سخن را بر می توان یافت چنانچه شهادت پس می آید شما و بر آید سوره مانند آن در یک
وضاحت و توجیه معنی شما در نظم و در شریع و مشهور زبان و سرگه دور آید و اگر خود معارضه می نماید
استعانه نماید و **أَدْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ** و بخوانید برای معافیت خود در روز
سوره مثل قرآن هر که تواند که از ویاری خوابید از خدای ناکند که و کند شما را و بسازد مانند قرآن **إِنْ كُنْتُمْ**
صَادِقِينَ اگر راست می گویان که محمد از خود بر می آید **كَلَّا بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** بلکه از فرط جهل و عناد
تکذیب کردند **بِمَا لَمْ يَجْطُوا بِعَمَلٍ** با آنچه می کردند که فراموش کردند که خدا را استماع
قرآن و قبل از تدبر در آن تکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهت آنکه قرآن متضمن ذکر کبریت و جبرانت و سایر
آنچه مخالف برایشانست **وَلَا يَأْتِيهِمْ نَاقِلٌ** و سوره نیاید به ایشان یعنی ظاهر کثرت بر ایشان و معنی
و حقیقت قرآن و در هر ایشان با سر در قیافان نرسید یعنی اگر چه و علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخر اعجاز آن
بر ایشان ظاهر شد یعنی که مکرر حضرت بر آن پناه بردند و عوی تحدی که در ایشان خود را در معارضه می کردند
نترسیدند و حاضر گشتند و دانستند که فوق طرق ایشانست اما بجهت فرط و عناد و جهل و در تکذیب که گشتند
كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانکه کذیبی که کفار و زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را
آنکه بودند پیش از ایشان **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ** این را بنگر و بین چگونه بود عاقبت
ستمکاران که کذب بر زبانها می راندند و عاقبت خواهند شد درین سیه قلیله حضرت سزاوارست و نه بدید
کفر و ضلالت و **مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ** و از ایشان که کذب میکنند نیز کس هست که می گرد و بقرآن و تصدیق

در نفس

در نفس خود و می داند حقیقت و لیکن از روی عناد ظاهر نمیکند و **مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ**
و از ایشان هست که نمیکرد با آن از فرط جهل و غایت نادانی **وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ**
و پروردگار تو داناست به تبار که از بیعتی معاندان که مصر بر تکذیب و کفر اند معنی آنست که
از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر تو برگردند و بر خیر از سعادت محروم ماندند و بر شقاوت کفر
مردند **وَأَنْ يَكْذِبُوا** و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر این اصرار نمایند و تو از خدای ایشان ناامیدی
فَقُلْ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُمْ پس بگوئی ایشان را که مراست جزای کردار من و مراست یادارش عمل شما **أَمْ**
يَرْيَوْنَ مَا عَمِلُوا یا بر می بینند که شما را نیست از آنچه میکنم یعنی شما را بعلم من و اهل خانه نخواهند کرد
وَأَنْ تَارَى مَا تَعْمَلُونَ و من تیرم از آنچه می کنید یعنی شما را بعلم شما نمی بینم و بعضی از این نیست
بانتظار آنکه متعجبان از ایشان و تحلیف ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه امر و عید است
توقه و **مَنْ لَمْ يَسْتَعِذْ بِاللَّهِ** و از اهل شر یا از اهل بود کسی نیستند که گوش فرامیدارند
توقه که قرآن می خوانی و احکام شرع را باید تعلیم میکنی تا استنتر کنند بآن **أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصَّمَمَ** آیا
پس تویی شنوایی یعنی کسانی که در عدم سماع حق مبرزه گردانند و دانستند که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان
وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ و اگر چه هستند که با وجود این در نمی یابند یا علم ایشان عدم تفهیم است تمام
و چون مع و عقل نبرد و مفقود یا شد پیداست که اهل بر چه می نواز باشد و **مَنْ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْكَ**
و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو بر و طعن دایم و ذنایهای صدق ترا مشاهده نمایند و از عناد
عناد چنان فراموشید که هیچ چیز را مایه مران ندیده **أَفَأَنْتَ تَهْتِكُ الْأَعْيُنَ** آیا پس قهره می نواز
یعنی آنان را که در عدم اسماع از مشاهده آیات مانند کور و **وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ** و اگر چه هستند
با وجود عدم بصیرتی چند دیده بصیرتی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با بصیرت نمی بینند و در اندوه چون
از انصاف اعتبار الهی و استصا و وعده دران بصیرت و ایشان از این رخ و اعراض کرده اند پس کی با دیده
ظاهر باطن از ایشان معلوم است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الشَّاكِرِينَ** و لیکن مردمان هستند که شکر می کنند
نفسهای خود بکسایات و حسن و عقل کدالت و در آیه قدرت و در آیه سوال می کنند
چشم از برای بین آیت قدرت کوش از بی شنیدن اخبار حکمت هر که حق ندید حق شنوایی
کود و کرات و بلکه آنان هم تیری **وَيَوْمَ نَخْتَسِرُ لَهُمْ** و یاد کن روزی که جمع کنیم و خفص بنون
میخانی یعنی خدای جمع کند که قرآن را از مولای تو و مدت ملک در دنیا و بقیه ایشان کو تا نماید بر قوی

در نفس خود و می داند حقیقت و لیکن از روی عناد ظاهر نمیکند و مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و از ایشان هست که نمیکرد با آن از فرط جهل و غایت نادانی وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و پروردگار تو داناست به تبار که از بیعتی معاندان که مصر بر تکذیب و کفر اند معنی آنست که از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر تو برگردند و بر خیر از سعادت محروم ماندند و بر شقاوت کفر مردند وَأَنْ يَكْذِبُوا و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر این اصرار نمایند و تو از خدای ایشان ناامیدی فَقُلْ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُمْ پس بگوئی ایشان را که مراست جزای کردار من و مراست یادارش عمل شما أَمْ يَرْيَوْنَ مَا عَمِلُوا یا بر می بینند که شما را نیست از آنچه میکنم یعنی شما را بعلم من و اهل خانه نخواهند کرد وَأَنْ تَارَى مَا تَعْمَلُونَ و من تیرم از آنچه می کنید یعنی شما را بعلم شما نمی بینم و بعضی از این نیست بانتظار آنکه متعجبان از ایشان و تحلیف ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه امر و عید است توقه و مَنْ لَمْ يَسْتَعِذْ بِاللَّهِ و از اهل شر یا از اهل بود کسی نیستند که گوش فرامیدارند توقه که قرآن می خوانی و احکام شرع را باید تعلیم میکنی تا استنتر کنند بآن أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصَّمَمَ آیا پس تویی شنوایی یعنی کسانی که در عدم سماع حق مبرزه گردانند و دانستند که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ و اگر چه هستند که با وجود این در نمی یابند یا علم ایشان عدم تفهیم است تمام و چون مع و عقل نبرد و مفقود یا شد پیداست که اهل بر چه می نواز باشد و مَنْ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْكَ و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو بر و طعن دایم و ذنایهای صدق ترا مشاهده نمایند و از عناد عناد چنان فراموشید که هیچ چیز را مایه مران ندیده أَفَأَنْتَ تَهْتِكُ الْأَعْيُنَ آیا پس قهره می نواز یعنی آنان را که در عدم اسماع از مشاهده آیات مانند کور و وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ و اگر چه هستند با وجود عدم بصیرتی چند دیده بصیرتی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با بصیرت نمی بینند و در اندوه چون از انصاف اعتبار الهی و استصا و وعده دران بصیرت و ایشان از این رخ و اعراض کرده اند پس کی با دیده ظاهر باطن از ایشان معلوم است إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الشَّاكِرِينَ و لیکن مردمان هستند که شکر می کنند نفسهای خود بکسایات و حسن و عقل کدالت و در آیه قدرت و در آیه سوال می کنند چشم از برای بین آیت قدرت کوش از بی شنیدن اخبار حکمت هر که حق ندید حق شنوایی کودکرات و بلکه آنان هم تیری وَيَوْمَ نَخْتَسِرُ لَهُمْ و یاد کن روزی که جمع کنیم و خفص بنون میخانی یعنی خدای جمع کند که قرآن را از مولای تو و مدت ملک در دنیا و بقیه ایشان کو تا نماید بر قوی

درست و راستست و بیستید شما عاجز کنید که از عذاب بگریزید یعنی عجز بقدرت او را
نیاید و شما عذاب و وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نمی توانید رفت
وَلَوْ أَنَّ لَكُمْ تَفْسُ ظُلُمَ و اگر باشد هر نفسی که گنهم کرده است برخیزد و بگوید
یعنی اگر کارهای ما باشد **مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است از جمع و مال و متاع و خیر آن
لَا فَنَدَتْ لَهُ هر آینه فدیه بدهند یا آنچه داده تا خود را از عذاب بخرد و **وَأَسْرُوا**
الْأَمْثَلَهُ و بسوختن فیما فی خود را از هواداران خود که میاداد از نشان سترش و ملامت
شوند و یا میموت شوند از عذاب و برینطق قادر نباشند **لَا تَأْوِي الْعَذَابَ أَنْتُمْ**
که به بیند عذابها و **قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** و حکم کرده شود میان کافران و مؤمنان
و دوا و اتباع و باطلان و مظلومان و بیاورستی و **وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ** و ایشان ستم ندیده نشوند
نه قصاص و ثواب و افزونی عذاب **أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** بداند که می
خدا بر شما آنچه را شما نه است و آنچه در زمین است پس بقدری که فرا حیا ن دارد و بر انصاف اعتقاد
و ثواب قادر است **أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** بداند که وعده خدا در ثواب و عقاب
راست و درستست و در آن خلاف ممکن نیست و **لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**
ولیکن بیشتر از ظلم و کفر نمیدانند بجهت مقصود بودن عقل ایشان در نظام عالم و نبوی و غیره
شدن ایشان بدان **هُوَ يَحْيِي وَيُمِيتُ** و **وَالِلَّهِ تُرْجَعُونَ** پس همیشه حیات از او ممکن است
و هرگز بر او روا نباشد و بسوی آخری او در روز بعثت باز گردانیده خواهید و پس بیان حقیقت قرآن
می فرماید که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ دَعَاءُ نَزَلَ** و **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
بدانستی که آمدنید از نزد آفریدگار شما و **وَسْتَفَاءُ لَنَا فِي الصَّدُورِ** و شفای و دوا
مرا بخیزد که در سینه ها و دلها است از امر خداوند و **وَهْدَى** و هدایت **وَدَخَلَ لِّلْمُؤْمِنِينَ**
و راه نمونی بسوی حق و رحمتی برای کوییدگان یعنی قل که تا داشته است برای مردمی که جامع
جمیع از صفاتند که **وَاللَّهُ يَخْتَارُ** و این هدایت و محض رحمت خواهد بود **قُلْ لِّكَ**
شدگان شادی بقیه **بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ** بفضل خدای که فرستاد و بر خدای
که درین اسلام است و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت برات م و یا فضل توفیق است

عصمت

عصمت و یا فضل قرآنست و رحمت که ما را از اهل آن گردانید و یا معرفت و توفیق و یا نعم
و نعم باطنی و یا دخول جنة و نجات از عقوبت و یا کشف غطا و یا کمال قریب حضرت مولی و در
کشف الغطا آورده که حضرت عزت از روی کرامتی گوید که ای بنده من بفضل و رحمت من قلم
کن نه بر طاعت و عبادت خود چه اعتماد نیست جز بر فضل من و استایش نیست جز بر چه من هر کس
سطر است مرا به مؤمنان فضل من هر کس خزان است خزان مؤمنان رحمت من از امام محمد
یا قرطبی سلم منقولست که مراد به فضل حضرت بر ائمت و بر چه از او بسید و صیبا علی مرتضی
و نزد بعضی معنی است که به فضل و رحمت فرود آمده است و موعظه و شفا **قُلْ لِّكَ**
فضل و رحمتنا و حضرت یاری **قُلْ لِّكَ** خوار و یا بد که شاد شوند مؤمنان **هُوَ**
آن فضل و رحمت یا قرآن که متضمن است **خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ** نه است از آنچه جمع می کنند
از حطام و نیوی که در معرض زوال و فناست **قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِكُلِّ مَدِينَةٍ**
گفتار که آیا ندیدید که فرود میسازد خدای که **مِنْ تَرْفِقٍ** برای شما از روی عفو و رحمت
که خود در خلالت **فَجَعَلْنَاهُ حَرَامًا وَحَلَالًا** پس با خدای نام نهادید از آن روز
حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفتند که حلال است و بعضی را گفتند که حرام است و بر جمعی حلال
قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لِّكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْسٌ و **وَكُلُّكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ** و دشمنان و دشمنان
و تحلیل یا بر خدا انزای کنید و می گوید **وَاللَّهُ أَمْرٌ بَاطِلٌ** و **وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ**
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و جعلت کارها که بر بندند بر خدای خود و **وَأَدَّ بَحْلِيلُهُمْ**
یعنی کار دارند که خدا با ایشان میکند **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و در دستخیز کرد و مسکافات است
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بدانستی که خدای خداوند رحمت بر مردمان با نرا
گفت و **وَاللَّهُ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ** و **لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ** و لیکن بیشتر مردمان
سیاسه را نمی کنند از نعمت را بعد از آن بیان می کند که همت داد و نا ایشان از عذاب بجهت
جهلست بحال ایشان و می فرماید که **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ** و نبودی تو ای محمد
در کار دینا که راهی خود **وَمَا تَسْأَلُ لَوِ امْتَنَعَتْ مِنْ قُرْآنٍ** و بخوانی از آنچه می نماند
از قرآن **وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ** و نکنید ای جمیع آدمیان هیچ کار را که راهها **الْأَلْثَمَ**

عليك شهودا مكرهستيم ما بر شما گواهان يا گواهانان اذ تفيضون فيه
وما يعزب ان وقت كحوض جوكند و در ميرويد زكارها و پوشيده نميشود عو
ربك من مثقال ذرة ان علمي و در كار تو است كه مويد خود يا مقدا و در هو
في الارض و في السماء و در زمين و در آسمان و لا اصغر من ذلك و لا
اكبر و نه خود ترازان ذره و نه بزرگتر از او است كه نيست چيز از او بزرگتر
في كتاب مبين مكرهستيم در كتاب روشن يعني لوح محفوظ مخصوصي است كه چيزي
قطر بر حق بجاي نرسيده نيست و هر گاه بروفق عمل خيرا خواهد بود و عبادت مؤمنان را بجا
مؤنه و عبادت مشركان را باغيته حقوق و عبادت اوصاف و كبر سول خداي ارا كه نلاق
فروزي بسيار بگيرستي و عباد ذكر مجازا اهل ايمان و مشركان خبر ميدهد الا ان اولياء
الله يدانيد بتركي كويستان خداي را كه صفات جميع او سيد و مجتنب از نواهي او و لا خوف
عليكم و لا هم يحزنون پنج ترسي نيست بر شما نازيدن و مكاه و نيتيد
انسان را كه اندوهناك شوند از خوف مطالب و مقاصد و در كفا الاسراف و ابلاب و بر وضه كيد
كه عنوان شريفيند و برهان حقيقت ظاهر نشان با احكام شرع آراستند و باطن انشان بآزاد و فقر
افروخته و گفته اند كه جمعي اند كه بايد بگردوني خداي خود اكنوا بسعيد خدراي سول اوص
روايت كرده كه من اولياء الله و دستان خداي كسانند فرمود كه انا نند كه چون مردمان انشان را
بر بيند خداي را يا دكند و بهيت و طريقه انشان روند و ديده انشان عين لطفاي باشد
و حديث مشهور انظر الى وجهي على عبادي و موديتا نيست از امير المؤمنين ص صفا و ايليا برسد
فرمود كه گفتم كه از فرط بختي و در شهايتنماي انشان آب زير و از شهايتنماي بسياري غيرتاي
روزگار و دوي انشان در دكشته باشد و بخت بسياري كوني و روده داشتن شكاي انشان بايك
نده و از فرط تشنگي لهباي انشان خشك و ميه شده و علي بن الحسن بن زيا العادي بن علي بن فرمود
كه اولياي خدا انا نند كه اداي قرايق خدا كند و بر سنت رسول مواظبت نمايند و از حرام متوج
باشند و از حطام دنيا زهاده و زنده و بخت خداست رغبته نمايند و از كسب علل دروني
خود و ممالا خود را سهايتنماي تشنگي و قحط خورسازند و انرا در حدود واحد و عند و
نمايند حق تعالى بجهت صفات حسنه در كسي انشان بركت فرمايد و آخرت انشان از صدر

در

دعوات عايات حايد و در بخت انست كه از سول خداي ص بر سيدند كه ولي خدا است
دست بركت امير المؤمنين را نهد فرمود خدا ولي الله دوست خدا از دعوات دوستي كن
با ولي اگر چه كشته يد و رفاه درت باشد و چون كه آنحضرت جامع جميع صفات مذكوره بودند
خدا باسم ولي الله مشهور گشت و بجهت سبق ايمان و كمال تقوي او را امير المؤمنين و امام القدر
گفتند و گوينا اولياء الله ص مردمان بر منبر كاهند بدليل انك حق تعالي در صفاتش ان
الذين امنوا اولياء الله انا نند كه گويد اند خداي سول و ساير انما من عند الله
و كانوا يتقون و هستند كه بر منبر كاهي ميكنند عاظم الله قبوله الحمد للشي
في المحجوة الدنيا انما انست مژگان في دنيا يعني نشان كبريان بنصير و در بار انشان
كشيدن و قرآن مانا طاف گشت كه عيشه هم بر هم بر ختمت و بيا مراد و بيا صلاحت
كه مؤمن بنديا براي او بنيند و او را ميثايت كويند يا نشان اوت مدهد كه مرانشان در وقت نزع
كوند كه لا تخافوا ولا تحزنوا و اذنبوا بالحق انتم كنتم توعدون و در دنيا نكته كه
نشري است كه مؤمن جاي خود در بهشت بر بيند بيش از ملك و في الاخره و مرانشان است
مژده آخرت و ان سلام ملايكه است كه سلام عليكم طيبتم فادخلوها خالدين و از ابي جعفر عليه
مرويت و بشارت اخرايت كه فرشتگان انشان را در وقت خروج از قبر شده دهند و
سخنان فرح افزايشان كويند تا انكه در بهشتشان در آيند در جنت كرجي مؤمن را در دفتر
حق تعالي در جاي هاي بهشت در قرا و بكشيد و او بيش از رفعت او با ن جميع نعم نوا منزل
خود را مشايد كند حضرت امير ائمه ۲ فرمود كه در در قيامت هيچ نبي قبول نكند الا ان دين
كه شما داريد و در بهشت نعمتها براي شما آماده است كه چي چي ترا نديده و چي چي ترا نشنيد
و در ظاهر هيچكس خطون نكرده و نديده مؤمن در دنيا انرا نديند تا انكه روح او بركت كند
بعد از ان ان آيتلا و فرمود كه الذين امنوا و كانوا يتقون هم البشرى و المحجوة
وفي الاخره لا تديلكم ان الله يثبت مع بدلكون من سخنان خدا را بفرمود
و عدهاي و خلافت نيست و تغيير ويند و در ان راه نه ذلك هو الفوز العظيم
ان بشارت دادن كرده داده شده است انست مژگان و بركت كاهي كه در فهم ميكنند
نيايد و عقل هيچكس نكند ان نرسيد بجهت قليله حضرت انكا كفا رحي فرمايد كه و لا

وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ وَفِرْعَوْنُ يَبْهَتُ سَاحِرَانِ وَبِهِمَا دَنَسٌ شَدِيدٌ تَزَامُتُهُ كَلِمَةُ مَوْسَى
بِحَبْتِ حَلَاكِهِ بِرَأْيِكَ زَوْصَادٍ مَشْهُودٍ سَحْنَتِ حَيْدٍ كَرِهُوِيٍّ مَضْحَكٍ أَيْشِدٍ لِحَشْرٍ شَارِكٍ كَرِهُوِيٍّ بِأَعْلَى
مَيْكَةِ قَالُوا أَجْتَنَّا لِنُقْلِقَنَّاهُمْ فَفَرَعُونَ مَوْسَى بِأَيَادِهِ تَابِكَةً أَفَمَادِ عَمَّا
وَجَدْنَا عَلَيْهِ الْإِنَاءَ نَا أَنَا نَحْنُ يَا فَنَاءُ عَمَّا بِرَحْمَةٍ يَدِيهِمْ خُودَ بَعْضِي أَمَدَةً نَا مَادَارَ أَدْرِ تَشْرِ فِرْعَوْنَ كَيْفَ
يَدَانَهُ بَادِي وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِرَاءُ فِي الْأَرْضِ قَبَا يَمْدَمُ شَمَالَهُ دَوْرًا دِيَا دَشَا
دَرْزِينَ صَرُوحًا كُنْ لَكُمْ مَوْصِيْنٌ وَهَاتِيْتُمْ شَهَامٍ وَدَارَ نَصْدِ تَوَكَّدَ كَانِ زَعَمِ
قَبْطِيَا نَا أَنَبَدَ كَدَعُوِيٍّ بِمَادَةِ أَرَادَةِ سُلْطَتِ أَوْتِ وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَوْنِي بِحُلٍ سَاحِرِينَ
وَكَلَّمَ فِرْعَوْنَ جَمْعِي لَانْزِلَانِ خُودَ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ
كَنْدَا مَوْسَى بِسَاحِرٍ رَاجِعٍ كَرِهَ نَدْرُوحِيٍّ كَدْرُوحِيٍّ كَدْرُوحِيٍّ كَدْرُوحِيٍّ كَدْرُوحِيٍّ كَدْرُوحِيٍّ
مَعْنَى دَوْنِ فَلَمَّا جَاءَهُ السَّحَرَةُ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ كَيْسَارِيْدِيْنِ
كَلَّمَ أَشَارَ مَوْسَى الْقَوْمَ مَا أَتَيْتُمْ مَلْفُونٌ بَيْكُنْدَ بَيْكُنْدَ بَيْكُنْدَ بَيْكُنْدَ بَيْكُنْدَ بَيْكُنْدَ
عَصَاهَا قَلْبَا الْقَوْمَ أَيْسَرُ بَيْكُنْدَ نَدْمَا دَوْبَانِ رِيَا نَهَا وَعَصَاهَا دَا كَا جَا فَاتَهَا بِرَزَقِ كَرِهَ
بُودِنْدَ وَبَسْبِ حَمَلَةٍ عَجَزَةٍ أَمَدَ دَرْخِشْمَرْدَمَ مَادَرِ مَشْهُودَ قَالِ مَوْسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرَةُ كَلَّمَ
أَشَارَ أَشَارَ أَوْدَدَ مَادَشَا زَجَا دَوْبِشْتِ نَدْرُوحِيٍّ فِرْعَوْنَ وَاصْحَابَا سَحَرِيٍّ كَنْدَا بَعْضِي فَاهَرَمُ مِنْ أَنَّ اللَّهَ
سَيَبْطِلُ بَدْرِي كَدَعُوِيٍّ يَزِيدُ بَادِي كَدَعُوِيٍّ سَحَرُ شَارَا نَا جِيْرَا نَا دَوْبَا بِلْطَانِ نَا زَا مَرْدَمَانِ ظَاهِرُ كَرِهَ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَّا الْمُفْسِدِينَ بَدْرِي كَدَعُوِيٍّ يَصْلَحُ شَارَدَ وَتَقْوِيْدَ نَمَا يَكَا دَسَاةَ كَارَا نَا
وَبَا بُوْدَا دَوْبِ اللَّهِ الْحَقُّ كَلَّا نَهَ وَنَاتِ كَرِهَ بَدْرِي أَجَا أَوْدَدَ مَ بَكَلَا تَوَلَّيْشَ بَعْضِي بَا مَرُوضَا
خَوَلَّشَ بَا بُوْعْدَ نَصْرَةٍ وَغَلِيْثَتِ كَا مَسْكِرَةٍ وَلَوْ كَرِهَ الْحَمْرُونَ وَكَرِهَ كَرِهَتِ دَانْدَ كَا فَرَانِ وَ
دَشُوْلَا كَدَرِ أَشَارَ بَعْضِي تَوَلَّيْشَ بُوْعْدَ نَصْرَةٍ دَوْبِشْتَانِ وَكَأَنَّ دَوْبِشْتَانِ كَرِهَ دَشُوْلَا دَرِ الْقَصْرِ
مَوْسَى قَبْطِيَا نَا بَا طَلَا كَرِهَ وَخِي بَا طَلَا عَالِيْدَ وَخِي مَوْسَى عَمَّا نَا وَدَوْبَ قَبْطِيَا نَا مَصْرُوعًا دَخُوْدَ
مَانْدَنَدَ دَرَا وَلَكِنْ مَوْسَى عَوْنَهُ شَوْهَ كَرِهَ وَطَلَا دَحْمَرَةٍ فَرَمُوْدَ فَنَاءُ مَنِ مَوْسَى الْأَدْرِ تَشْرِ قَوْمَهُ
بِسَاحِرِيْنِ أَوْدَدَ مَوْسَى دَانِ هَالَكُ فِرْعَوْنَ مَوْسَى بِدَرِ أَشَارَ نَا وَنَحْنُ نَا دَوْبِشْتَانِ كَرِهَ دَشُوْلَا نَا أَشَارَ نَا
أَزْمَدِيْنِ مَحْمَدِيْنِ نَا سَلَامَتِيْنِ دَعُوِيٍّ فَرَمُوْدَ مَرْدَمَانِ وَبَرْدَكَا نَا لِهَاتِ نَكْرَدَ بَعْضِي زَحْرَانَا أَشَارَ نَا
كَرِهَ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ بَرَزَ بِأَشَارَ نَا فِرْعَوْنَ وَكَرِهَ مَوْسَى بَعْضِي نَا

خوف

خوف يديهم وروى ساي خود مراد است که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند با آنکه ترسیدند از
فرعون و هم زکسان خود آن یقینهم با آنکه ایشان را زمین بگرداند و آن فرعون گفت
فِي الْأَرْضِ وَبَدْرِي كَدَعُوِيٍّ مَسْكِرَةٍ وَطَاعِي بُوْدَرِ مَصْرُوعًا وَفَاهَرَمُ بِرِجَالِ وَكَرِهَ
لَنْ الْمُسْرِفِينَ وَبَدْرِي كَدَعُوِيٍّ دَوْبِشْتَانِ دَوْبِشْتَانِ نَا حَادِي كَدَعُوِيٍّ بُوْدَتِ كَرِهَ وَخِي أَشَارَ
رَا بَدْرِي كَدَعُوِيٍّ وَقَالَ مَوْسَى وَكَلَّمَ مَوْسَى مَرْدَمَانِ مَوْسَا نَا وَفَقِي كَدَا أَشَارَ أَشَارَ نَا شَاهِدُ مَوْسَى
يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهُ فَاكْرِهُوا أَنْ تَكُونُوا مِمَّنْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَلَّمَ مَوْسَى
بَعْضِي أَشَارَ نَا وَبَدْرِي كَدَعُوِيٍّ دَوْبِشْتَانِ دَوْبِشْتَانِ نَا حَادِي كَدَعُوِيٍّ بُوْدَتِ كَرِهَ وَخِي أَشَارَ
تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ
مَرَحَمًا وَتَقْنِيَا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ قَالُوا أَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ
أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا وَكَلَّمَ مَوْسَى مَرْدَمَانِ مَوْسَا نَا وَفَقِي كَدَا أَشَارَ أَشَارَ نَا شَاهِدُ مَوْسَى
تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ أَيْ بُوْدَدَ كَارَمَا كَرِهَ نَا مَالِشِيْرَ بَعْضِي عَذَابِ
بَرِي كَرِهَ مَرْدَمَانِ مَوْسَى أَشَارَ نَا بَرِي مَسْلُوكُ مَسَارَ نَا بَدْرِي أَشَارَ نَا مَذْبُوحِيْمَ وَبَحْنَا بَرِيْمَكِ
مَنِ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَكَلَّمَ مَوْسَى مَرْدَمَانِ مَوْسَا نَا وَفَقِي كَدَا أَشَارَ أَشَارَ نَا شَاهِدُ مَوْسَى
تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ
مَوْسَى عَمَّا نَا وَدَوْبَ مَسْحَدِيْنَا كَرِهَ أَشَارَ نَا وَفَقِي كَدَا أَشَارَ أَشَارَ نَا شَاهِدُ مَوْسَى
أَلَمْ تَشْعُرْ أَنَا بُوْدَدَ مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى
حَقِيقَةُ مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى
خِيَا نَكْدِي مَرَايِدَ وَأَوْجِبَ إِلَى مَوْسَى وَكَلَّمَ مَوْسَى مَرْدَمَانِ مَوْسَا نَا وَفَقِي كَدَا أَشَارَ أَشَارَ نَا
لَقَوْمِكُمْ بِمَصْرُوعَاتِنَا أَكْفَرُ كَرِهَ بَا أَشَارَ نَا بَرِي مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى
بَانِ خَبْرَتِشَ خَدَايَ وَاجْعَلُوا مَوْسَى قَلْبًا وَدِيَكِرْ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ كَرِهَ
وَقَوْمِ خَانِيَا خُودَا مَسْحَدِيْنَا مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى مَوْسَى
وَأَقْبُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَيَايَ دَارِيْدَ نَمَارَا دَرِ مَوْسَى وَبَشَارَةُ أَيْ
مَوْسَى مَوْسَى نَا بِرَحْمَةِ دِيَا وَرَحْمَةِ غَفِيٍّ وَقَالَ مَوْسَى وَكَلَّمَ مَوْسَى دَرِ دَعَا خُودَ

کَرِيبًا اِنَّكَ اَنْتَ فَرْعَوْنُ وَمَلَكُهُ زَيْنَةُ وَاَمُوَالُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
 ای پروردگار ما بفرستی که دادی تو فرعون و گروه او را چیزی که بآن آرایش میکنند لباس
 برای تو آرایش و متاع خانه و مرکب جمیل داده و ایشان را از مالها از نفوذ و انعام و ضیاع
 در دوزخ کافی دنیا این عیاس فرموده که از قطاط مصر و غیره چشیده که هر یک در آن معادن ذهبت
 قصه و زبرد بود هم تعلقی بفرعون داشت و حکم فرعون درین موضع جاری بود و بدین سبب
 بسیار تصدیف قطار آمده و هم مشهور شدند و سبب ضلالت و اضلال ایشان گشتن و
 بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را ما بسیار و زینت بیشمار داده یک
 باره احماح در قصص تکرار کرد **رَبَّنَا لِيُضِلْهُمُ الْمَسِيحُ الْكَاذِبُ** ای پروردگار ما ایشان را
 داده تا عاقبت ایشان منتفی شده که گمراه می گردانند و کافر از راه عبادت تو و عبادت فرعون و
 یعنی سرانجام ایشان با ضلال و مردمان گمراه میگردانند و سبب ضلالت و اضلال ایشان گشتن و
 عذاب باشد که اعطای نعم بر کفر است **رَبَّنَا اِطْلُغْ عَلٰى اَمْوَالِهِمْ اَيُّ يَوْمٍ هُمْ كَارِهُوْنَ**
 فرست بر مالهای ایشان یعنی صورتی که ایشان را بفرستد که ناخوشک ایشان بشکند از فساد و
 که حق تعالی در هم و دنیا را ایشان را بفرستد که ناخوشک ایشان بشکند از فساد و
 ایشان را از بقود و طعم و اشجار و انما را بفرستد که ناخوشک ایشان بشکند از فساد و
عَلٰى اَمْوَالِهِمْ و سخت فراگرد لهای ایشان یعنی بجهت بصر و کفر و فرط عناد ایشان هر
 خذلان و تعلیل برد ایشان نهاد **فَلَا يُؤْمِنُوْا** ای ایمان نیاوردند و نه موسی بوی معلوم کرد
 بود که ایشان ایمان نخواهند آورد و لا جرم دعا کرد که ایشان را سخت ساز تا ایمان منشرح نشود
 و ایمان نیاوردند حتی **يُرَوِّا الْعَذَابَ لَا اَلَيْمٌ** تا آنکه بهشت عذاب در دوزخ و آن عذبت
 در بحر قلزم و چون بوسی دعا تمام کرد قال **كُفْتُ خَدٰى فَلَا جِبَّتَ دَعْوَتُكُمْ** ای
 که اجابت کرده شد دعای شما مرد و برادر سر و دست که موسی دعا کرد و هر دو آمین می گفت و آمین
 گویند در دعا شرکت از بیعت گفت دعای شما مرد و قبول است و استجاب و استیقامت ثابت
 باشد بر دعوی و الزام حجت و تعجب میکند که مظلوم شما در وقت خود بطور خواهر بر سرید گویند
 بعد از خیل سال اثر از دعا ظاهر گشت و **لَا تَنْفَعَانِ** ای بیکدیگر که **لَا يَنْفَعَانِ** و تعجب میکند و بگوید
 راه آنرا که از مظلوم حالت میدهد آنکه وعده حق تعالی بر ما انجام دهد در وقت آن
 کاهها

کارها موقوف وقت آمدن که در وقت عتاب بر وجه ترک نداشت و از ابو عبد الله مروست
 که حق تعالی در تائید موسی و هرون را فرستاد از آنکه تا مع کسان شوند که نکر و بدیه اند خدا و او را
 نشاخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مسالمت میکنند و در حق خود
 ثابت قدم باشند تا بر همین وقتی که مقدره معین کردیم برای استیصال آورده اند که خون قتل عدا
 ایشان در رسید و حق تعالی موسی را با قوم خود از مصر بیرون زد که قبطیان را بکام عذاب میرسد
وَحَاوِزَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْخَرَّ و بیکدیگر از بند بر فرزندان یعقوب را از دریای قرطم بسلامت
فَأَسْمِعْهُمْ فرعون و جود و لیر از خود را انداخته و لشکریان او و یغیا
 و عدا و احبته را بر سر بی سوار و از حد در گذشتن بر خفا ی ایشان و چون بکار و بار رسیدند
 پیوسته و آن که جبریل بران خواهد بود بدیدار آمد که با او را می بقوله **طَلَعَتْ حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَ**
الْعُرْقُوبُ تا آنکه جویباران دریافت غرق شدند و دانستند که بکام عذاب میرسد
 و با سر که ایمان آوردند و بگرویدیم **أَنَّهُ** بآنکه ایشان است که **لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي يَسْتَعِيبُ**
 مستحق عیب و تکرار میگرداند موسی **أَمْنٌ** به **يَسْأَلُ** اسرائیل گویید و اندید و بدید
الْأَسْرَافُ و **أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ** مضر از جمله کردند نهاد کام حکم او را در مدارک آورده که فرعون
 سبب است عبادت تکرار کرد و از غایت حق تعالی که بفرموده داشت و بجهت قوت وقت که آن بیرون رفتن
 زمان تکلیف بود مقبول شد و در وقت تکلیف مره و **وَاحِدَةً** کافی باشد و بعد از آنکه فرعون بر سر
 گفت حق تعالی فرموده است که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا** ای ایمان نیاوردند و نه موسی بوی معلوم کرد
 او که **لَا إِلَهَ إِلَّا الْكُونُ** که اختیار نموده ایمان می آری **وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**
 و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش از این و فرمان من را نخواستی و بودی از جمله کبرهان و کفر
 کند که در تفسیر ابوالفتح و مجمع و غیره مذکور است که در اول احاد که حق تعالی موسی را
 کبری اسرائیل از زمین مصر بیرون برد موسی ایشان را از قبطیان و بنو اسرائیل و ایشان را علی بن
 قبطیان را بفرستاد که موسی را بفرستند و در شب برخواستند و از شهر میزدند و قتل
 شب نماز را کردند و خواب بر قبطیان را داشت تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نداشت یعنی اسرائیل
 ششصد و بیست نفر را برد و در قبطیان را مال و بیت مال و اشیاء در اکثر سرای قبطیان
 دو کوه و دو کوه را بردند و بجهت مشغولی بدین و غنائم کسب می بردند و از بنی اسرائیل

پس چنانچه این سر و کشته و اثر آن اندوه و اندیشه از من دفع شد بعد از آن میان خدای تعالی و من
پس از خرق شدن او و لشکرهای او و میفرماید **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا**
و ما هم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم و میفرماید **وَصِدْقَ عَصَىٰ مُوسَىٰ** و چنانچه
خداوند را و صدق و وعده ما بود و آن بنیالقدس بود و سایر روایت شام و ردفنا هم
مِنْ الْأَنْبِيَاءِ و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه و لذیذ و **كَأَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ حُرٌّ**
حَاءَ هُمُ الْعِلْمُ پس خلاف کردند و درین تا وقتی که آمد بدیشان علم تورات و احکام آن ایشان
آنرا خواندند و دانستند و در آن اختلاف کردند تا ویل و فراموش کردند که ما را علم حضرت مهلت میسر که
آنحضرت را معلوم بود نزد ایشان بیغور و صفات و چون معجزات و اختلاف کردند در بعضی از او و اکثر
با و کار فرستاد **إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ** و بختی بر سر آورد که تو حکم کند میان
ایشان در روز تشخیص فیما کما **تَوَافَهُ يَحْتَفِلُونَ** در آن روز مکه از روی عناد در آن اختلاف
دو حکم توراتی یا امر غیر و حکم او در آن روز میان ایشان بختی با هم را مطلق بخانه مؤمنان و
تعذیب کافران بعد از آن در میان محققان و صیغریا که **كَانَتْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا**
إِلَيْكَ پس اگر هست تو در شک و گمان بریدل و فرمودند بر آنجا ما فرستادیم بر تو قصه و فصل
الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ پس بر سر آنان آمدی خوانند که بر امر و جنس کتابت
بیش از تو یعنی از اهل کتاب چنانچه محققان نزد ایشان وثبات در کتاب ایشان مراد تحقیق است و گواهی
با آنچه در کتاب مقدس است و اشعار را که مقرران مصداق بختی نیست که در آن کتابت نه که مراد امکان وقوع
شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که **لَا أَشْكُ** و لا استلغی و در حقیقت این شک ندارم و نمی ترسم تو
خطا بختی و مراد باشد و در زاد المسیر گفته که آن معنی نفیست یعنی تو در شک نیستی اما از آنجا که
بصیرت است سوال کن از اهل اسلام و قولاً بر همین که **وَلَكِنْ لَاطِيقِينَ لَهُ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ**
رَبِّكَ و بختی که آمد بتو بیان درست و راست از آنکه تو قائل **كَوْنٍ مِنَ الْخَلْقِ** من
پس ما را را را شک آوردند که واضحی قوالا است که در امثال من صوره خطا و متوجه حضرت است اما از آن
مخاطب خود است و چنانچه محققان معصوم و محفوظ است از شک و شبهات در این خبر و بر وی فرستاده
و ازین قبیل است این خطاب دیگر که **وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا لِلَّهِ**

و برایش

و ما را را از کسانی که تکذیب کردند مرآتیه و قوالا که قائل **فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**
پس اگر ما را را را که تکذیب کنی از زبان کاران و گویند که امثال اینان را را را را قائل قطع کنیم
از آنکه حضرت با ایشان میل کند **إِنَّ الَّذِينَ هَتَمُوا بَعْلَمَ كُلِّ رَبِّكَ** و بختی که
آنانکه واجب شده است بر ایشان سخن بگویند که در لغت معنی بود نوشته شده
ایشان بر کفر میزد و باید رد و دفع نموده باشند و یک مراد از خبر داده که **كَلِمَاتٍ كَلِمَاتٍ**
بِحُكْمٍ فِي الْأَنْبِيَاءِ و لا کالی یعنی قسم بذات خود که در دفع و برسان از آدمیان و جنان و مخرجان پاک
ندم و بر تعلق بر صیغریا که علم از آن تعلق گرفت بعد ایمان ایشان **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نیاید
پس از آنکه در ایمان ایشان منبذ که قصد حق کنند **وَلَوْ جَاءَهُمْ كُلُّ آيَةٍ وَكَرِهُوا**
آن بدیشان هرگز که قتل کنند **حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** تا ببینند عذاب دردناک
را که نامزد ایشان است و بعد از آن بر عذاب ایمان ایشان دفع رسانند **لَا يَأْتِيهِمْ قَوْمٌ** و فرعون و سایر
اهم ما پیش از سودی داشت و چون حق بجانب ایمان فرمود که ایمان فرعون قبول نشد نزد معاویه
در عقابان قبول ایمان قوم یونس که قتل از نزل عذاب و صیغریا که **قَالُوا لَا كِتَابَ فِيهِ**
پس چنانچه در اهل دین از بهای عاصیه که **أَمَنْتَ فَقَعُوا إِلَيْهَا** و الا **قَوْمٌ يَنْبَغِي**
ایمان آوردند قتل از معاویه عذاب تا سود رسانند اهل آن ده ایمان ایشان و عذاب از ایشان دفع
ایکین قوم یونس **لَمَّا آمَنُوا** آنهم که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهد عذاب که شکی نیست
عنه **عَذَابُ الْآخِرَةِ** بود استقامت و بر دیدار ایشان عذاب بر روی **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** و بختی که
إِلَىٰ جَانِبٍ در زندکافیه بر خود را گردانیدیم ایشان را آنهم که رسیدن اهل ایشان و در میان
گفته که اکثر بخوبی بر آنند که **لَوْ لَا إِيمَانُ بَعْدَ مَا لَا فَيْتَ وَلَا شَيْءَ** متصل یعنی خود اهل دهرها که
چنین نزل عذاب ایمان آوردند ایشان دفع با ایشان رسانید که قوم یونس که چون عذاب مشاهده
علامت عذاب ایمان آوردند ما رفع عذاب کردیم از ایشان و متع ما بختی ایشان از حیوة دنیا تا آن
اجل ایشان و شبهه نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص اختیار بود و نه بر وجه جبار ایشان قتل
نزل عذاب ایمان آوردند و وقتی که علامت اخلاص از او بدید پس مثل ایشان مثل رضایت
که در عرض خود توبه کند و ابد عاقبت داشتند و او توبه ترسد و محمل از قصه مروا
صحیح است که حتی تمام یونس با اهل تنوی فرستاد او بدیشان از عذاب و عوه کرد ایشان را که از
و ایمان نیاروند و یونس را بر بختی بدید یونس شکایت ایشان از عذاب کرد و گفت الهی قوم مرا

اذ قنانه نعماء بعد ضل مستنه و اگر پیشایم او را برود و صلیت بیکری بویخته
 و توانگری بپل زبختی که باور رسیده باشد چون فقر و بیماری ليقولن ذهب السئات عني
 هر یک که بگوید برفت بدیهه بعبایب و مکاره که مراد می آید و در شد از من آنه لفرح غور
 بدین معنی که آدمی هر یک که بسیار باشد و مانند بنده و مغرور با آن و غرور کند به آن و غرور فرج او را حفظ
 ساخته از شکر نعمت آن الا الذین صبروا و عملوا الصالحات مگر آنکه شکایای
 نمودند و سخت و بلا و بقبضارضا دادند و کردند عملهای نیکو یعنی با دایم سیکه واجبات از رفقا
 و نظایف شکر تقدیم نمایند و در غفلت و رخا اولئك لهم مغفرة و اجر کبیر
 آن گروه که بصفه صبر و شکر موصوفند مرا ایشانرا است از مرشش کاهان و مریدان که کفتم
 حیانت و کمال تقریر بجهتشان آورده اند که گفتار عرب مانند وی قبیح و عناد افراج آیات آن
 حضرت قدسید کلمات می کردند و به کلام کریم قرآن استهزای نمودند و از جمله فقرات ایشان آن بود
 که اگر کجی بودند اندک فرشته را به تصدیق تو نفرستاد و بحضرت مهات ۱۱ از عدم قبول دعوت و استنار
 و حضرت ایشان را در شک میشد حق تعالی برای تحویل حضرت برای ایشان و صلح میبالات او بر روی
 ایشان فرمود که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک پس شاید که ترک کنه باشی مراد
 الهی است یعنی ترک برخی از آنچه وحی کرده شده است بترجمی از آنچه مخالف برای شکر گفت از سب
 اله و عیب تبار ایشان بجهت مخالفت با ایشان و استهزاء ایشان بآن وضائون بعد صدق
 و تنکست با طهاران سینة قرآن یقولوا اولاً انزل علیه کتراً از ترس آنکه گویند چرا
 فرو فرستاده نشده است برو گفتی که نفق کند بر مردمان و صبیان تابع او شوند همچنانکه فضل
 پادشاهانست او جاء معک ملک ایما باشد با او فرشت بجهت گواهی بر حق و حق تعالی
 بسیار بقرائنات آدای مهات باز همان و باکی از گفتار بنیان مدار ایما است نذیر
 بدین معنی که تو بیم کننده بر تو همین انداز است و تو در آن تقصیر نمایی چرا از رد و انکار از اشارت
 تنکد باید شد و الله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها گواه است و با کار که اگر کسی
 که کار خود را با و باز گذارد و نگاه دارنده اند خود را بدو سپارد پس تو کل بدو کن و از گفت و شنود
 هر سود و عنود باک مداد امر یقولون افریه لیک می گویند که قرآن که محمد بر بافته است

آنچه می گویند که بمن وحی میکند یعنی قرآن را خود میبازد و قُلْ فَاَنْتَوَاعِشْرُ سُوْرَةٍ
 مقتضیات بگویند بیاریده سوره مانند قرآن در کتابت و حسن نظم بر بافته شده از
 نزد شما یعنی نزع شما است که قرآن را از خود بهیچان بافت و بمن این کان برید که من از خود بیجا
 شما دعای عهد پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قادر تر هستید
 و قوف شما بر قصص و اخبار و عاده بر افشا و اشعار و ادعوا من استطعتم من دون الله
 ان کنتم صادقين و بخواهید از برای معا و تدبر معارضه و مکرر کنید بجز از خدای اگر کسی
 راست گوید که این کلام بر بافته شده نیست و چون ایشانرا از معارضه عشر سور عاجز آمدند باین معنی دیگر
 اند که قاتل السورة من مثله و چون باین زیان بیان کردند بجهت ایشان بر یکس از فقره که اکتفوا
 لکم پس اگر احاطه نکردند شما را و بمانند در آنچه گفتند از آوردن سوره مثل قرآن و متفحصان آن
 نشدید و اعلوا انما انزل بعلم الله پس بدینند که آنچه فرو فرستاده شده است بطلان خدا
 یعنی مانعین بعلی که خاصان است و کسی بیکر بلند قدرت و آن علت که مصالح بندکان و انچه ایشانرا
 کار آید به معارض و معاد و ان لا اله الا هو و بداند که نیست معبود غیر او که عالم است
 با آنچه علما و اندو و قادرند بر آنچه غیر او تواند و فعل انتم قلون پس آیا میدانستند شما تا
 بر اسلام ثابت باشید من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها که باشد از نیستی نه
 خواهد زندگانی دنیا و آرایش از او مقابل اعمال غیر خود مراد منافقانند یا اهل ربایا بود یا
 بضاری و یا مطلق مردمان یعنی هر که از مردمانا اعمال حسنه را وسیله طعام دنیوی و زینت آن گردانند
 باشد بتواریخوی و نوبت الیهم اعمالهم و با تمام بدیم با ایشان برای کردارهای ایشان
 در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد و هم فینا لا یحسبون و ایشان در دنیا
 گاسته نشوند بعضی ایشانرا از مرد دنیوی چیزی کم نکنند اولئك الذین لیس لهم
 فی الآخرة الا النار آن گروه آنانند که ناشدند ایشانرا در آن سلی دیگر مگر آتش و دوزخ
 و حبط ماصنعوا فیهما و تاه گشته اند در دنیا و بخواهند بفرج است و بطلان مرد
 ایشان بر وجهی عمل کردند بلکه از برای غرضی دیگر با آن اقدام کرده اند که ریاست باخت بر
 و اعتقاد آن و باطل اما کالوا یعلمون و ناخبر است در نفس الامر آنچه بودند که نمی دانند

و بنی یمن شما را یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی از کثرت ما و خواه در دنیا شرف و کبر
بدان متابعت شما یاد کرده و از عافیت خود بگوید بگو **نظمتکم کاذبان**
بلکه کاذبان می بریم شما را دروغ گویند یعنی ترا در حق و سیر و ان ترا در علم و صدق **فانزلنا**
قوم اراکم ان کنت علی بینه من ربه گفت نوح ای قوم من از حق
دهید چنانچه می بینید دلیل روشن و آشکارا از نزد پروردگار من که بر حق من گواهی دهد و انرا فی
منه حجة من عندی و داده باشد خداوند بخشنده ای از نزد یکتا خود که بینه است یا بینه خود
بدان **فعمیت علیکم** پس پوشیده ماند شما و حفظ حقتم و تشدید می نمود و بینه
کرده اند شوق حقیقت شما بجهت غفلت تدبیر شما در ان شخص معنی است که کائنات که من کاذم پس چه
گویند اگر من خلاف حقن شما باشم و بر حق من روشن و صحت و هویدا باشم از حاد و شما تصدیق
نکنید پس از غایت عداوت و تکاور و سرکاشا میگویند باشد **انزلهم کموها** اگر اراکم من
شما را بگویند آن و با کراه و اجبار شما را بر اراکم مراد نیست یعنی اراکم نکنیم شما را بر عداوت
و انهم کما کارهون و عداوت کند شما را من بجهت کراه و ناخوایند که بشود کراه و عداوت
بکلیست پس بهین تبلیغ و اظهار و مجرم و فوجان و **یا قوم لا اسمکم علیک** و
وای گروه من می خواهم از شما تبلیغ را از من مالتی که مرده کاه من باشد تا بر شما گران آید اگر او گفته
یا بر من شاق نماید اگر ابا نماید **ان اجری الا علی الله** نیست نزد من که بر خداست
که آن ثواب آخرت آورده اند که اشراف قوم می گفتند که ای نوح اگر از او مسجد خود دور کن تا ما
تو بحال کنیم چه نشستن ما با او بیکره اراد و موجب شک و عداوت میشود همچنانکه کفار زبان
خاتم الانبیا ص نیز می گفتند و نوح ۴۴ جواب داد **یا ایشا قوم کوم انا بطاردا کذبوا**
و نیست من و انده آنها از نزد خود که گویید اند بخدا و پیغمبر ای انهم **لا فواک** و نهیم
در حق که ایشان ملاقات کنند و و سنده اند بخدا و پیغمبر و خود پس چگونه ایشان را از حق
ولکنی اراکم قوماً یحتملون و لیکن می بینم شما را گروهی که می دانند قدر انهار و یا قوم
من یحتملون و ای گروه من که است که مرا با روی بد و دفع کند از عذاب و انتقام خدا
را این طریقه **انکم کون** اگر بر تیم ایشان که درین مشایه و در جسد نزد خدا آباد
می یابید و اندیشه نمیکند تا بداند که نماند از مجلسنا صواب است و عین خطا گفتند

این همه صفت ایشان می گوی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و باطن مخالفند
نوح ۴۵ **ولا اقول لکم عندی خزائن الله** و نمی گویم شما را که نزد من
غست خزینه های علم خدا **ولا اعلم الغیب** و نمی گویم که صید غیبی تا از بطن مردمان
خبر دهم بلکه نظر من بظاهرت پس هر که قایل شود بر وحدانیت خدا و بتوحید من و اوست صید من
و حکم با من و ای حکم **ولا اقول انی صلیت و نیکو بودم که فرستادم تا شما ان سیکانت بشرا**
مثلنا و **لا اقول للذين یزیدون انی اعینکم** و نمی گویم که مرا تا ان که بخود می دانید
می کرد چشمهای شما و بجهت فقر ایشان از ان که بگویند **لن یؤتیهم الله خیرا** که نخواهد داد
خدا ای ایشان را نیکویی چه بجهت خدا و نظر برای ایشان آماده کرده یا از آنست که شما را در دنیا داده
الله اعلم بما فی انفسهم خدا ای انانیت با بجهت دفعه های ایشان است از صدق و اخلاص
اگر من حکم با منم نشان نکنم در ظاهر ای **اذا لمن الظالمین** بدستی که نگاه باشم من از
شتمکاران جدا نیار حکم بر ظاهر است **قالوا یا نوح قد خادکنا کتف قوم نوح**
ای نوح بدستی که با ما عداوت و محاصره کردی **قال کثرت جدا لکم** پس بسیار کرد این
جدا را با ما و انرا در از کشیدی و درین باب از اندانه پیروان من حق و سخن مرا که می گویند و انرا
مما تعدنا ان کنت من الصادقین پس بسیار آنچه را وعده دادی از عذاب و عقاب
اگر هستی تراست گویان در دعوی توحید و وحد خود چه منظره تو در انانی می کند **قال انما**
یاستکم به الله ان شاء گفت نوح که خبر این نیست که بیاورد خدا انرا شما اگر خواهید در
یاد و آخرت یعنی در دوزخ یا بهشت من نیست در هر وقتی که مشیت وارده با و عطا کرد و غیر آن
و انان متقدم و متاخر نشود و ما **انتم بمعجزین** و نیستند شما عاخر که بشود که از حد
از تقدیر شما را باند که در دفع عذاب و گواشاید یا بگریزد و **ولا یتفعل نصیحت**
اودت ان نصیحتکم و سودمند بشما نصیحت کردن من اگر خواهم بطبیعت کنم شما را
ان کان الله بکرم **ان یخو بکم** اگر هست خدا که خواهد اند که شما را عدا
و خایب کرده اند یعنی اگر خدا ای بجهت فرط عدا شما باند که شما را خاسته باشد پس اگر من خواهم که

لا

حق تعالی و برادره یسوع را این چنین دعا و بیدار کرد گفت چرا از وی میرسی که این را از کجا گفتی مردم بعد از این گفتا
آنحضرت منشا این را از وی پرسید فرمود که شنیده که حق تعالی در قصه یهودی فرماید که یزید که قوه ۱۲
قوی که در قصه یسوع و یزید ذکر یا موال و بین القصه یهودی قوم از یهودی شنیدند قالوا
یا هود ما حجتنا بیدیه گفتند ای هودی ما و دی ما حجتی که دلالت کند بر حق تعالی و یسوع
یا آنکه محراب بدیشان نمود ما را ایشان بجهت بسیار دعا و از احبابی که کردند و انکار می نمودند بجهت
پیغمبر ما را می گفتند که کولاً انزل علیه انیز من ربیه و ما نحن بشارتی الهنا عن قولک
و اینستیم ترک کنندگان عبادۀ خدایان خود را گفتا و تو همین که گویی خدا را بر این منید و ترک اله خود
کرید و ما نحن لک مؤمنین و ما نیستیم ترا و ندانان آنچه می گویی ان تقول الا
اعتزیک بعض الهنا یسوع می گویم مادرشان تو که آنکه شنیده اند بر حق تعالی از خدایان
ما بر حق تعالی و علی مراد جنسیت یعنی چون تو می دانی اله ما صیغه و دشنام می دهی ایشان ترا دیوانه
ساخته اند و بجهت این سخنانی که در طریق عقلشان از تو شنوده بشنوده قالوا انی استهدی الله و
استهدوا گفت هودی بدتر می که من گواه می گیرم خدا را و شما نیز گواه باشید انی ربی ماسا
تشرکون من دونه بر آنکه من بر ارم از آنچه شما انان می گویید و ان خدای یغنی در عبادۀ
او دیگر بر ایشان مکیا زند و کید و فی جمیعاً پس یکدیگر من می بینم منجم شوند
بر کید تر شایند که مراد است که شما و خدایان شما در دوزخ اند و انفاق کنید ثمر لا تنظرون
پس هر چه اهل طاعت مدید بلکه هر چه خواستید در قصه من بکنید که من را کی اثران ندادم و عبادۀ عصبه الهی از
مصرف شما ندانیم و این از جمله بخلت و بود کردن آنها در برابر جمیع کثیر از جباران اهل سلطه و شوک که چنین
او شنیده بود بدین مرد با فقر و قوه که جمع شوید و اتفاق نماید در ملک من و بی طاعت می نماید و ایشان
با وجود شده اختیار از آنرا باید تا اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون هودی که می و شوق تمام در
گفتانی تو گفت علی الله ربی و ربکم بدتر می که من تو که گویم بر خدی که بر دزد کار من برود
شما شد و منم خود را و با و از کذا تم ما من دابة الا هو اخذ بنا صیبه ها مع خبیثه
که خدای تو گیرنده است موی پیشانی او را این تمشیلست بر ای الکبت و قادیته او حجاب و رجیم و نور
افز در آنها هر چه که خواهد بطلست و ست قادر و مالک و غالب بر همه ان ربی علی صراط مستقیم
بدتر می که بر دزد کار من بر تو عدالت هیچ متوکل تر از او ضایع نمیشود و هیچ ظلم از ذوقه منکر
فان تولوا پس اگر برگردید و اعلم کنید از این خبیثت و فعل است خود نبات و از منج با تبه

فقد بلغکم ما ارسلت به الیکم و یستخلف من قوم غیرکم
پس بدتر می که مرا ندیدم بشما آنچه بر ما که فرو فرستاده شده بودم بدان نسوی شما بعضی الهی بشما را تبه
و شما حجتی که منم و یسوع قول تو بیکدیگر و یسوع قول شما را تبه کند و لا یضرون شیئا و زیادت
را شنید حق یعنی چیزی با عرض همان من و با از خدای عتره من ان ربی علی کل شیء حفیظ
بدتر می که بر دزد کار من بر هم چیزی که بافت یعنی اقرار و افعال همه را نگاه میدارد و هر چه را مدد می دهد
ان یوفیت نمیشود و چون قوم هودی بدین سخنان پدید بر شدند حکم ربانی بعد از ایشان تا بیک
و لک اجاء امرنا بهما کی که آنکه فرمان ما بعد از ایشان بجهت هود و اول الذین امنوا
معک نجاه و ادم هود را و آنکه سانی را که کرده بودند و او ایشان چهار نفر بودند که تبه را با حق
از میان گفتا و بیرون برده بر هانیدیم بر حجت من اینجاستی از بعضی عطا و لطف و توفیق کرد
استدای ایشان شد و بجهت آن از عذاب رهیدند و بجهت آنها هم من عذاب علی طر دحاه
داد و ایشان را از عذاب درشت و غلظت و ان سموم دوزخ برود که با دوزخ می گفتا و در تبه و از عذاب
انها بیرون شده اعضا ایشان را یاره یاره ساخت و بعد از جیم و عذابا ایم برانید و تلك عاد
خدا و انا انات مرهمم یزید عبادت را آنکه کردند و کافر شدند و با تبه ای بود که خود
و غصوه مرسله و عاصی شدند در فرستاده کان یعنی نه هودی را و نه یسوع را و دیگر از قصه یسوع
در وقتی که هود ایشان را بر صدیق رسولان فرمود و اتبعوا امر کل حجتا رعیند ویری
کردن فرمان هر که در شکست شیشه کاری را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بخود عود و تبه و مطیع
از آنکه ایشان را بکفر و ضلالت می خواند از روی کفره و اتبعوا فی هذه الدنيا القه
و از پی در آمده شدند درین سرای و دعای تبه که ملاکست و یوم القیمه و روز قیامت گفت
در پی ایشان است الا ان عاد اکفروا ربهم بدایت که قبیلۀ عاد نکردند و بدید بر دزد کار
الا بعد العاد قوم هود بدایت که دوزخ عادیانرا یعنی از دوزخ دور نکرد و عاد
والی نمود آخاهم صالحا و فرستاد بر یسوی قبیلۀ هودی برادر ایشان را و رفت که
صالح بود قال کتب صالح یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الیه غیره ای قوم
من برین خدایان بود انست او بگوید انست شما را معبودی بخواندی هو انشیاکم
صن الارض و فرید شما را از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و هود شما را که نطفه شماست

فی ديارهم جا شين پس گشتند در سلهای خود بر زمین خفتگان گان لم یعنوا فی
کویا که هرگز خود نندوان سلها در وسط آورده که خدای تعالی که در میان خفتگان از قوم خود بود
در مشارق و مغارب و بیابان و کوهها گریه می کرد که ای خداوند عالم اگر این مردم را از این سرزمین
ابود خالکیت فرمودید پس قبیله یثیفا الا ان تمود کفر و ابراهیم بداند بدستری که شود تا کار کرد
برود تا خود را الا الهه التمود بداند که در ستار خمد من قوم نمود و بعد از آن بیان قصه
ابراهیم و لوطی که نمودی فرماید که ولقد جاءک رسولنا و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
یاد آورده یا هفت یا هشت و سیاهی که بدست فرشته بود و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
صاحب جلال اندازد ابراهیم یا البشری بسوی ابراهیم برده دادن فرزند یا هلاک قوم لوط و سیاهی آورد
که بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته بود و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
ایشان از قوم یثیفا که لوطی که آمدند فرستادگان ما که فرشته بود و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
قال سلام کت ابراهیم که خوار بر من سلامت بر شما ابراهیم بداند که فرشته گانند و کت ابراهیم
جاء یحیی بن زکریا که آمدند فرستادگان ما که فرشته بود و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
خوردن آشانه گردانیشان دست به طعام دراز نکردند و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
آمدند بصورتی که هر یک از ایشان ندیده بود با بوی خوش و خوی و کت و گفتند یا خلیل الله ما ان
غای گفت چو غلام پس ایشان را پیش گرفت و در میان خانه نشاند و بشارت کرد که مرا از میانان عمر زاده
که در میان ایشان نیکو روی و نیکو خوی و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعامی بیا که گفت درین وقت
لکانت و گوشت هم در خانه نیت که طعامی از آن توان پخت اما کی سال است که از من می رودم و دست یابی بود
خاستم و مهره دیگر ندا کرده از غایت دوستی که با او دارم ابراهیم بفرمود تا آنرا بکشند و بپزایند و
پس نزد ایشان آورد ایشان دست نکشیدند و قال رای ایدتم لا تصل الله پس هنگام کرد
ابراهیم دستهای ایشان را که مطلقا نمیرسد بدان که سال یعنی شش با آن طعام نمی گشتند و کت ابراهیم
منهم خفتند منکر را و آوردند و در میانان تری چیدند از میان هر که قصد کسی داشتی از طعام و
شاول نکردی و چون ایشان طعام او خوردند نزد رسید که با او در آن باشند و ضری بپزایند و فرشتگان
احساس این معنی نموده قالوا لا تخف گفتند ای ابراهیم ترس از ما را ارسالنا الی قوم لوطی که
که فرشتگانم فرستاده شده بسوی گروه لوطی تا ایشان را عذاب کنیم و انیکه دست طعام دراز نمی کنیم

چنانست که از طعام مستغنی بودی نیازیم و از شانهایم خوردن نیت و امراته قام عتقه و زنا بهم
ساره بنت حارون را که بعد از آن قیام نمود چهاره عمر یافت و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
این کشتن فرشتگان شنید فصحک و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
فساد و یا بختی تر و یا بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
استقام و من و کت ابراهیم و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
که بدست و سرور و نان بفرزند بیشترت و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
پس فرزند نبود پس چون مرده فرزند نشود قال یاکولتی له و انما عجزت کت ابراهیم
ایا من نیام و حال آنکه من پیوسته و در آن وقت بود و در سال از عمر وی گذشت بود و هذا ابراهیم
شیخا و این شوهر بدست در حال که بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته بود و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
قالوا انجبین من امر الله گفتند آیا شکفتی داری از کار خدای که بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
سبحاننا و من فی الذی و فضل علیه از میان دو پیروزند و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
علیکم اهل البیت بخشایش خدا و بر کت ابراهیم و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
بر ایشان بود که اسباط و جمیع بنی اسرئیل از ابراهیم و ساره پیدا شدند و در جمیع آورده که انیکه ساره را
از اهل بیت ابراهیم گردانیدند و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
این را و از اهل البیت شد و انکه حمید مجید بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
کرم و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
گفت و از در میان ایشان خود در آورده و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
ابراهیم الروح کت ابراهیم که بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
یحی بن زکریا که آمدند فرستادگان ما که فرشته و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
لوط با سوجه که از روی اسلام کیفیت بدوی ایشان گفت که ملاک می کنند اهل قریه را که دوستی
باشند گفتند نه فرمود که اگر خود باشند گفتند نه چنانچه ده ده کم می کرد تا بدید رسید بعد از آن ابراهیم
تا انیکه ملاک گفتند در هر دهی که در ویل موم باشد ملاک کرد و از ایشان فرمایند ابراهیم
فرمود نه و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته
ایشان را که ابراهیم کت ابراهیم بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته و بدستری که آمدند فرستادگان ما که فرشته

از بدکاران آوازه بسیار آه کند از گناه بدکاران و تاسف خورنده بر ایشان مکتوب کنند
حضرت عز و جل و بخت این دو صفت که موجب رقت قلب و نظر خوارت باشد باید که ساخته کرد باشد
آنکه شاید عذاب قوم مد رتو قضاقت کند بگویند یا از هر چه آغرض عن هذا الله
قد جاء امر ربك ای برهیم روی بگردان و در گذران بگردان بدستی که آمده است فرمان
بر روی کار و بوعذاب ایشان و او اعلت بجای ایشان در استحقاق عذاب و انهم الیه هم
عذاب غیر مردود بدستی که آمده است بدیشان عذاب که باز گردیده میشود بجدال و دعا
و غیر آن پس باید که بر ابرهیم را دواع کرد ندی و مؤثقات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یک صد
هزار مرد شمشیر زن بود چون خبر بدست رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا است و آن مرد نگاه کردند
کردی در زمین خود را و گفتی که بدیش روی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروزه ما را تویم و لوط را
رسولنا لوط و اینها که آمدند فرشتگان را با لوط سستی بهم اندوختن بدیشان یعنی
آمدن با و بر انداختن ساخت و ضاق بهم در عاوت و بدیشان از شدت بخت ایشان از رخ یعنی حینا
و تنگی سینه گناهیست از بسیار غیظ خاطر و آن اندوه و بخت آن بود که ایشان را با و همی خوش و
صورت های دلکش و بداندی و بیای قومی اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ
را بهر ما نماند خود نبوده و قال هذا يوم عصید گفتن این روزی سخت بر من خواهد بود
که حق قلمی که گفته بود که تا لوط چهار نوبت سیدی قوم خود را می دهد بدیشان را باید که یک سیر لوط با
ایشان گفت بشما رسیده است خیر این شهر و کار بدیشان گفتند که کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت
گوی سیدم که این قوم بدترین اهل عالمند جبر سلیمیکه ایشا از کرده گناهیست که شهادت سیر لوطا ایشان
روی شهر نهادند و چون بدو روزه رسید همان سخن گفت و چون شهر درآمد با ناعاد فرمود و چون بخانه درآمد
دیگر بار طرد کرد و با کوهی وجود گرفت بعضی مردم را لوط را دیدند و خبر دیگران برآیندند و گویند لوط ایشان
را برای شهر آورد که کسی ایشان را ندید مگر مردمان سر می و زن لوط ایشان را دیدند و با او می آمد و می رفت
از خبر داد که در سر لوط همانا آمده آنکه هیچ شیی مانند جلالت ایشان ندیده و جاء قومهم هرگز
الیه و آمدند لوط قوم و در حالتی که ایشان را و اندوه بدستند نسوی و یعنی شیطان و موافق نفس
ایشان را می و این بجهان لوط و من قبل کانوا یعلمون السبای و پیش از این وقت بودند
که هلهای بدی که در لوط و کجوتر بازی و صغیر نزد و بحال و بر سر راه ما فاشتن بلای سوزنا
و اما لای آن از قبایح پس یکبار در خانه لوط و دیدند و گفتند ای لوط همانا از آن سر می خودی کن

و بدست ما باز ده قال یا قوم هؤلاء عیناتی من أطهرکم گفت لوط که
من اینها دختران منند ایشان را بخواهید ایشان پاکیزه تر منم شما را نیز هیچ دختران ایشان را بشرطی
نبوده و یاد در شریفه تر هیچ مؤمنان یکبار را بخواهید نبوده و چنانکه در باب اسلام حضرت عز و جل شایسته
و ختری از دختران خود بخت داد و ختری دیگر با او العاص و معاد را از یکم صوح شد و گویند مردوی
دختران آمد بودند و اما قدایشان بخود بخت داشت که با و بخت داشتند و در شفق صبح در منزل
لوط بخت بد و ضا داشتند گفتن از دختران متزوج شوند و انفقوا الله پس در سبیل از آن
فلان و لوط از آن در ضیعی و مرد و سلا و بدو نشان هم از رخ اکسیر منکم
رجل اشید آیا بدیشان نشان را یافت که شمارشید بدو و عملهای هم با و را و قال لوط انک
علت ما فی بناتک من حق گفتند و جواب لوط که قوم ای بدست ما و در دختران تو هیچ
حاجتی و انک انکم ما نریک و بدستی که تو میدانی آنچه می خواهم لوط قال که لوان
یکم قوه گفت لوط که شکر می روی بر دفع شما قوی و با کوه و در نفس خود قوی بودی که بدست شمار
دفع می کردم آواوی الی مرکز نشیدید یا بشاه می گفتیم و باز می کردیم که بخت یعنی
بقتیل و عیشی که بدوایشان منع شما توانم کرد در خیر است که بر این لوط شایسته و فرمود
ای لوط که من نوشیدید است جمع غم بخور آورده اند که لوط در خانه خود فرو بست و از خبر در با ایشان
می کرد و ایشان را بیواری شکافتند و خواستند که بخانند و آیند لوط بقات مضطرب شده اند و میانه
ملایک چون او را بدان خبر و اضطراب دیدند قال لوانا لوط انک رسول ربک گفت لوط که
درستی که ما فرستادگان پروردگار تویم و بخت عدا یا ایشان آمده ام و قوی و اگر ایشان را نیکو
الیک ترستند با ضرر و ایذای تو یعنی خبر ایشان متوجه نشود قدم از میان ایشان بیرون نه
و ایشان را با کادر لوط در رکشود و ایشان را ندو نماند و قصد فرشتگان کرد و خبر ایشان
آمد و بر خود را بر روی ایشان بالیده که شد و در خانه لوط و در دیدند و گفتند که خبر کنند
که همانان لوط را بر انداخته اند و خبر کرد که در جبر لوط قاسر یا هلك بقطع من
البطن پس بر کسان خود دایره از شدی یعنی گذشتن از بخار ایشان و عتبار فرمود که بر لوط را
در تارگی شب تا که شما را نبیند و لا یلینف صلیه احد الا امرا که
و باید که دایم نکند و شما چنانچه را بای و بعد بر یکروز خود را که او که از امت و در و ایستاد که

چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمدند ایشانرا گفت که باز پس نگرید تا عذاب شما را بریزد و باز
راه برگشتد و از سخت شنیدند پس هر کس را ازین نگرید مگر لوط که باز پس نگرید و گفت واقعا
و برایشان تمام خوف و وحشت الحال تنگی برآورد و ملک شد و واضح است که لوط از خود را از شهر
بیرون نبرد **انکه مصیبتهم اما اصابهم** بدتر می کردند استاده انداخته و بدیشان یعنی
او نیز چون باقی گفتار ملک خواهد بود لوط از غایت تنگی فرمود که خواهم بود ملک شدن ایشان
چون گفت **ان موعدهم الصبح** بدتر می کرد که هنگام عذاب ایشان بوقت صبح لوط فرمود که
تا صبح بسیار است چنانکه گفت **الصبح یصبح** بقریب ایشان بوقت صبح نیت نزدیک
فلما جاء امرنا لیل وقت که آمد فرمان ما عذاب ایشان چنانکه فرمودیم تا لیل خود را
در زیر شهر ایشان در آورده و داشت تا لیلایی که اهل آسمان و اهل خاک خورشید و آن ملک ایشان
شوند و نه پس حکم کردیم تا بیکند و ما تقدیر کامله **جعلنا علیهم اسما فلها**
وامطرنا علیهم حجارة من سجيل که اندینیم بدان شهر را از بیرون نگرید و ساجده
و بسیار اندینیم بر آن شهرها میزدن و نگریدن آن تنگی از نگریدن و بسیار از آن سخت گشتن
آنها و تنگنمایی بود **منصوره مسومة** بر هم نهاده یعنی در دیوار و آئینه و در
که نشان کرده بود و بخط سیاه و سفید یا سبز و سیاه و در زراد مسیر آورده که بعضی را
بود بر آن نقطه های سیاه و برخی سیاه بود بر نقطه های سفید با نام هر کس که بر آن باران میشد
نوشته بود **عند ربك** از نزد پروردگار و تو یعنی در علم او و ازین بود و بعضی قاسم کرده
که سبک بر آن ماند چنانچه و خوردن بر سر سبوی و قوی است که سبک بر جمعی یا برید از قوم
که در دیار خود بنشیند پس هر کس را ایشان که در دیار غیر بود سبک مقرر بنام وی بر سرش انداخته
که یکی از ایشان مجرم در آن زمان بود و سبک که نامزد او بود در هوا معلق باقی ماند و هرگز بیرون
رفت بر سر وی آمد و ملک شد **وما همی من الظالمین بعید** و نیستان سبک عذاب
از ستمکاران بدو و چنانچه ایشانرا استحقاق آن هست که بر ایشان سبک ببارد از آلوده شدن
مرویت که آنرا که لوط می کردند از سی پیشتر بود و بعد از آن که حق تعالی بر او عذاب کرد و ملک شد
چنانکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند و بر عیال و اقارب خود باقی عذاب سلام
بر میزدند که زنان ایشان بکینه مردان مواخذه شدند و فرمودند چنانکه مردان به مردان

مشغول

مشغول بودند زمان بن زمان مشغول بودند بعد از آن قصه شعبیه را میگویند و قال
مدین کما هم شعبیه و فرستادیم با ولاد مدین را الیم و با کانا نمیدیدند و باقی
در نسب که شعبیه **قال یاقوم اعبدوا الله ما لکم من الغیر** گفت ای قوم من
بیتید خدا را بیکانگی نیست شما را هیچ خدایی بخیر از وی **ولا تقصوا لکم الالهة**
انی انکم بخیر و مکه امید و کم میکنند پیوند کلیت و ترانود و سجده و موزونات بدین
که می بینیم شما را با توانگری و فراخی نیست بیه در مانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیر
لیکن توانگری و رسم حق گذاری است که مردم را از مال خود بهره مند سازید و آنکه از حقوق ایشان
باز گیرید **وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط** بدتر می که من میترسم بر شما باز نیاید
که می کشد و با یکدیگر عذاب روزی که گردد و آئینه شما باشد که هیچ کس از شما از آن نهد و باقی
او قوا المکیا والمیزان بالقسط و ای گروه من به تمام به بیاید بیاید و تمام
یکشاید آنچه ترانود می کشد بعد از ترستی و آن قوم با وجود خیانت و کینه و کینه و کینه و کینه
آن چیزی را می گرفتند و اطراف مردم و دنیا را می می بینند **ولا تحسوا الناس شیئا هم**
ولا تقشوا فی الارض فسدین و کم میکنند در مازانهای ایشان یعنی هر چه می خرد و با
قراضه در مردم و دنیا را می می بیند و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
خود را **بقیت الله خیرکم** که من **لکم من مومنین** آنچه خدا ای باقی گفتار و در
شما بعد از ترک حرام بهتر است شما را از آنچه بخیرانه جمع میکنند و هر کس که باور دارند که کافر
مرا و یا بشر را که ایمان آید چه خیریت آن خیر و ثواب و قیامت **وما انا علیکم**
و نیستیم من بر شما نگاه بان که شما را بجز و قهر ز قیامت باز دارم یا از عذاب محافظه کنم و چون
شعبیه هر شش نماز و طاعت میکند ازین بجهت **قالوا یا شعبیه** گفتند قوم و کدای
شعبیه **صلواتک تا امرک** آن **شک ما بعد** **انا ونا** ایانهای که
می گذاری میفرماید ترا بتکلیف آنکه ما ترک کنیم آنچه بر سبقتده اند پدران ما از میان او آن
نفعکم اموالنا ماشوا یا دست بدار و بپایان آنچه می گویند در اهل خود آنچه می خوانیم
از فقها که ازین و غیر از آن **لا نکت الحکم** لرزش بدتر می که بدتر می که بدتر می که بدتر می که
در امور داه یا گفته و صفت ایشان را **شعبیه** را بدین دو صفت بجهت آن بود که او و مردم را از صفت

شعبیه

حلقه بر شمشیر بود یعنی چون توحید و رشیدی نزد مردمان پس از این نوع سخنان تو فریاد
قال یا قوم اراکم ان کنت علی بدته من ربی و زرقنی منه زرقا
جسنا گفت ای گروه من خبر دهید که اگر باشیم بر بصیرت و حجتی از نزد پروردگار خود
داده باشد ما از نزد خود روزی نیکو یعنی نجات و سالوات و ایام اصلاح است چه مردیست که شیعیان
صاحبان و منال بود و یا مرد و زن که از نیکسازان را داشته باشد و سعادت و رفاه و جانی عطا فرموده
کمن و حیوینا که گم و درام و نهی و مخالفت و زدم و ما اریکان اخالکم الی ما انهمکم
عنه و میخوانیم که مخالفت شما را و پیام بسوی کن چیزی که شما را از ان نهی می کنیم چنانکه شما را از چیزی منع
کنیم تا خود ترک آن شوم بلکه از هر چه شما را باز می دارم خود نیز از آن باز می ایستم ان اریک
الا اصلاح ما استطعت یعنی ما هر چه می توانیم اصلاح آوریم کار شما را ما هم که توانیم
اصلاح کنیم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما را معروف و نهی از منکر اگر صلاح در شما می بینم
شما بگویم و ما نونی فی الا بالله علیه توکل و الیه اندک نیست تو قیمن
و اصلاح امور را رسیدن از سر منزه و اصلاح مگر بدایه و معونه خدای بر تو کل می کنم که قاعد
بر من خبر و خبر و عاجز ندو بسوی او باز می گردم در هر چیزی که می بینم پس از او را و ای شما می بیند و یا قوم
لا یخز منکم شقیانی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم
هود او قوم صالح و ما قوم لوط انکم کعبعید و ای گروه من باید که
شما را بدانم که در دشمنی و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح شما اندک بر شما را مانند آنچه رسید
گروه نوح را از طوفان یا گروه هود را از باد صحر یا گروه صالح را از رخص و نیستید گروه لوط را شما
دور یعنی نزدیک در زمان و مکان شما اگر از من گذشته عبتی که پدیدان شما را عبتی که پدید و استغفر و
ربکم ثم یقول الله و طلبه بر من کشیدار پروردگار خود با ایمان پس رجوع کنید به عبادت او از
پیش غیر او باز گردید ان ربی رحیم و دور که بدستی که پروردگار من بخشید است بر مستغفران
دوستان تابان و داد داینده افاضه لطف و احسان با ایشان همچنانکه کسی موده داشت باشد
با و اعطا و احسان می کند قالوا گفتند قوم او وقتی که از واستماع این وعظ شنیدند و متوجه گردیدند
که یا شیعیان ما نفقه کثیرا اما نقول ای شیعیان ما نمی بینیم بسیاری از آنچه می گوئید
از وجوب توحید و حقه که می بخشد و این را از روی عناد و انکار و تکلیف می کنند و انما انکرناک

فینا

فینا ضعیفا و بدستی که ما می بینیم ترا در میان خودی تو در دفع ما و یا ضعیف البصر
این را نادی تو می بینیم و لولا هطک لرجلک و اگر ندانم تو بودی که بدست انداخته
ایشان را عزیز می داریم بر این که ترا استسکای می کردیم ره طسه استازده و گویند تا هفتاد ایشان چنین
تلاش بودند و ما انت علینا بعیر من و نیستی تو بر ما از چند و کم که حضرت تو مانع رحم ما باشی
رحم شود این کلام از عاده سغیه است که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید و از کند قال یا قوم
ا رطی اعزکم من الله گفت شیعیان جواب ایشان که ای گروه من یا عیش من عزیز تر از شما و
نزد شما از خدا و اتحاد هموه و ذکر کنید شما امر خدا را و امر که ظاهر را از پس دست خود
همچو چیزی را فراموش گشته شده در پیش پست یعنی حق قبیله و بنا بر آن که در این دوران پروردگار من است
آنچه می گوید شما احاطه پرست می کنید ان ربی بما تعملون محط بدستی که پروردگار من
علما و آنچه می کند شما احاطه کننده است بر وجهی که هیچ خبر بر روی شنیده نیست و شما را بر آن خبر خواهر و
و یا قوم اعلموا علی مکانکم و ای گروه من عمل کنید به حال و هیبت خود ان شرک و خیانت در کمال
و و ذنابی عامل سوف تعلمون بدستی که من نمی عمل کند لهم در کار خود و دایه که بدایه
من یا ایته عذاب یخزیه و من هو کاذب اکسر که بیاید و عذابی که او را رسوا کند
و بد نصیحت تمام او را ببرد سازد و بداند اکسر که او دروغ گوشت بر عرش شما افتد که نزد ما شک
کشد که من بر ختم نه شما و ان نقبول انی معکم رفیع انظار بر پادشاه که می گویم از آمدن عذاب
بدستی که من با شما شطرنج و لشکرها امرنا بحجتنا شیعیان و الذین امنوا معه
بر حجت من و انهم کما که عذاب را بخواهد داد به شیعیان و آنان که ایمان آورده بودند با او بر بخشاش
از ما که اعطای توفیق و الطاف بود که آنان متهدی شده از عذاب رسیدند و اخذت الذین ظلموا
الصیغه و گرفت آنرا که فرمودند و از حجت که بصورت میبایست از گفت که هر کسی که بر سرید فاصحی
و یا رهم جائین در کشند در راههای خود و در کار خود بین افتادگان یعنی بر جای خود و مردند
کان لم یغنوا فی الا بعد المین که بعلت شود که میبایست که از آن متذکره اند در آن یاد
داشته که دوری از رجعت و بلکه هر قوم مدین است و هیچ آنکه و رشدها در حقیقت و توفیق ایشان را
نقوم نمود تشبیه نمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صبی بود از این اعتبار نیست که هیچ دولت

suppl.

خافوا من اعدائهم ففروا الى مصر على عهد يوسف قال قائل منهم فلو كنتم
ازمان معي بود اكد عقروا و از نشان در پیش به گفت لا تقتلوا يوسف فكيف
كذلك يا هاهنا كفاي عظيم است والقوه في غيابة الجب و يكتيد اولد و قه چاه
يا لقطه بعض السبادرة نافر كنيد بعضي له كذبان كذا بخارستند و او را پيرون آورده تاجه
ديگرش نداشتند و او را بهيد معي غرض شما نبود و او است ندید و برین وجه كند ان كنتم فاعلین
اگر كنند شما كند كان مشوره من بهر بهر ما متفق شدند و وقت كرونی معقوب طعمای غنای خود را و
در پیش بود بوی آن طعام خوشید و کسی بهیاران صیدی از طعام نداد خطاب آمد كه يعقوب چو ناز و خوشی
ساختن بر بلای من از غی شوی و بقتضای من خوردند باش و در همین شب واقعه مذکوره كیوسف دیده بود ظاهر شد
القصه بداران يوسف ترديد برآمده گفتند فضل بهار است و سبزه ها از زمین دمیده شد و كیوسف
با ما بصحرا فرستی تا روزی بقتضی و تماشا كنند به يعقوب گفت من بهر بهار رخسار يوسف خوش بلبخان
خواهم شد و او را دید كه شاد و گلزار باشد و من بخار بجان يوسف گرفتار باشم فرزندان يعقوب باز از ناز و خوشی
پیش يوسف آمدند و انواع بازیها كردند و از تماشاى ستره و حجاب او دیدند يوسف كام تماشا شدند
و آن بازیها را دید به خاطر مبارکش تا آن متوجه شد و با برادران پیش پیر آمد و التماس بجا نمود يعقوب در فكر بود
افئاد قائلوا يا انا ما مالك لا تأمنا گفتند برادران يوسف بدید صاحت ترا كامین نمیدارد
ما نا على يوسف و انا لا لنا صحو بر يوسف و نا می كند در فرستادن و و ما او را آمین
صحت كنند كامیم ارسله معك اعدا بقرست با ما با ملا و بر قهر و باعت تا كل جريمه و بازی
كنیم و انا لا نحافظون و حال اكد ما را و نگاه بانایم قال انى لي جرمي گفت يعقوب
بدیستی كه مرا اندو مكن داد ان تذهبوا به اكد بريد او را شما از نزد من چه شد كه مفارقت
او بر من بسیار است و صبر بر مهاجرت او دشوار و الخاف ان ياكله الذئب و ديگر كوی هم
از اكد او را بخور و در كن حیوانات زمین كه شامی رویه كران درنده بسیارند و سباده اكر كی قصد وی كند
و انتم تحت غافلون و شما از آن بجهل نباشید بجهل شما تا شما از آن نرم و غافل
نشیند و غفلت تصویره حاشا بنشیند و درین درین شدت محنت آنكه كهن كوی بدو شدن
كنند نیز بدان نازل كنیدن و ندان بهانه نقش و اكد حاتم داد اند قالوا اكله من ذئبان

يعقوب كن اكله الذئب بخداى كه اكر بخورد او را كرك و كن عصبه و اكله
ما كرونى قائلوا و قولى عليكم كه هريك باده شمر بخار و بتوانیم كرد بلكه نرايد ترا انا اذا لحا سر
با برستی كه آنوقت كه برادر بچيك كرك دهمم آئینه نرمان كار باشم پس يعقوب با الهه فرزندان شدند
و ميلد يوسف كشت داشت و تماشاى صحران كوه دید و برلم بجان نهاده و بقتضای بابی برضا
داده بفرموده تا سر و تن يوسف را بپوشانند و او را بپوشانند زده جامه های توش پوشانیدند و بر
از اهدیم كه جبرئیل این از بهشت آورده بود بوقت انداختن او را نش نمود در وی پوشانیده و بپوشانید
بد يعقوب و هر سیده پوشانید عیون خود بر باز و ایشان را و او را برادران سر و فرمود بر وی بیرون
دوازده گان در زیر شجره الوداع وان رفتی بود كه هر كه بفرستى باز آن كود و او را بخار و ادع كردند
دوستانی و خویشان تا بدان بجهل شایع رفتند و كویا هیچ آن درخت نایابا ندیده و پرورش یافته و شاخ كثر
در محنت و بلا نشو و نما یافته فرزندان بفرمان پدران شهر پيرون آمدند و سران آن درخت قرار گرفتند يعقوب
حیات پشیمه در پیو شد و عمامه از پشم بافتد بر فرق مبارك نهاد و میان بر میست و عصا در دست گرفته
روى بر رازده آورد و خوشی هرگز هم نبود كه يعقوب بپاشا يعقوب فرزندان در دود كه آن صورت مشا به می نمود
و تعجب كرد و چون نظرو فرزندان بر حال يعقوب افتاد همه را جای بر جفتند و دست و پای پدر را بر جفتند
يعقوب يوسف را در گرفت و روى بر دوش نهاد و گفت ای فرزندان معذور دارى كه از قهر بوی پدر
خود می شنوم و بجهل باز دیدار و مطلقا بر نیتشوم دیر كشتای فرزندار چند وای و فرزند در دودند كه
توانستى باز كردن گرفته با ایشان پردی و باز آوردی اما بد رصيف و تحقیق است و مشط و دیار و شرف
تو نه را روزه نهاد تا شب در صحران باشی و در دود و شرفناخن فراق غراشای پدر اكر امشب در صحران باشی و آن
نیایم هم است كه در آنش فراق و جو داشتی ق قلمبوزم و نیز زهله حاشا سو د و كاند سینه بر فروزم و حق
پشت نازنینم كه در تاپای پدر را بوسه بدهد بر سر مبارکش بر داشت و پشیا ق قلمبوزم بوسید و گفت
ای قرة العین ملازگار كه كی كد اكد كه فرود بر سر را چه نوشت است نگاه دار تا من تمام كشتی وصل كرم
حادثها و اكر ان پیدانیت ای يوسف ترا چه رویت و كنم این وجهه را از نيك بشنود و در خاطر خود كند
اولا اكدی فرزند و لست بعد از این چه حال فراموش كن و در بر كاری كه باشی و كافرید كار از زبان و دل
دور باد كه هیچ هم نشنیده در سفر و حضر برادر كرو شكر ان نیت دیم اكر بر بلا می مبتلا نشوی باز

و بعد از ششم یوسف از آنها نزد ملک رخت و بار خود را کلاکما الذئب پس بخود امد و کرد
و ما انت بمؤمن لنا و نیستی تو با و در آورده ما را حق سخن ما را با و نمیکنی و گوی
گنا صادر قین و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدکاری که ما را با
ما را دروغ گویی می نداری و دلیل دیگر دارم بر خودی تو که یوسف را و آن پس بر اوست و چنان
علی فیصه بدم کذب و آورد بد بر بالای پس بر یوسف خونی دروغ پیوست پس بر یوسف
خون اکرده ساخته نزد پند و دند و آرا بخان فرا نمودند که خون یوسف است یعقوب بخون قول
ایشان نشنید یا بدیکر می پوش شد دنیا صبر را این پدر را که گریان بدست و فرقی مبارک او نهادند
و او را و امیبتاه بر کشید و قطره آب از ده او بر چرخ یعقوب چکید بدید بر کلاه و گفت من
کجام گفت من را که انت خود در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف مرا اینجا است گفتند فرزندان
دیگر هستند گفت چاره پس بر من باطلید و آرا بخونید و آبی زده و بان هم پیش شد خون با خود
آرا بر روی خود نکند و بخندان که سیر کرد روی یوسفی خون پس بر سرخ شد و چون شیت دوان می کردید
پس جباران در دیده نیافت گفت عجب می بود که یوسف را خورده و تفرق پس بر هشت فرساید و آن
فسیاد یغم و الم و غصه و اندوه و عتاب بر روی بپاشان کرده قال لعل سواکم انفسکم
گفتند خیر است که شامی کوشید بلکه از تن داشت رای تمام انفسهای شما و اسنان گردانیده در چشم
شما اصل کار دی بزدل گمان یوسف است قصیر حیل پس کارش بر بست نیکو معنی کشاید
که بآن شکایتی باشد که با جادی و الله المستعان و خدای یاری خواسته شده است از تو معنی
یاری انمی خواهم علی ما تصفون آنچه صفت می کند از بلا که تو سفر و بیت چون برادرانی
خبر را زید شنیدند من فصل آگشتند روز دیگر با جگر گاه رفته و با خود گفتند که بدی را با دیگر تا این باشد
از دل بدید بر و زده و ما را و آنچه می گویم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح این کار است که برویم و یوسف
از خانه بیرون آیم و اعضا او را پاره پاره کرده استخوانهای او را زده و بر آوریم تا آن زمان مافت شود
گفتند با من عهد کردید که یوسف را کشید پس ایشان را از وضع کرده نماز شام که با خا میزدند بد
ایشان را گفت اگر جفاست که راستی کوشیدان کرد که یوسف را خورده بگیرد و نزد من را تصدیق
قول شما را معلوم کنم ایشان بجزایر رفتند و دست و پای او را بستند و نزد یعقوب رفتند

و بیفکند ندو گفتند که از آن گشت که یوسف را خورده یعقوب گفت دیت و پای او را بکشایند و زید را
بکشادند یعقوب گفت ای ترک نرنگ من آری با و آرد که بخوروی مضیق تو که فرزند ترا بخورد و بدست
که خون و گوشت شما را بپزند بر احمات و من و طالوم و برین دروغ فیکند و درین زمین غریب گفت
برای حیدرین زمین آمده گفت ای نبی الله مرا بخواه و شاید بودی و برادر یا بقاء و آدمم لیکن تو مرا گرفت
و بر بستند و نزد تو آردند باری دروغ برین بستند یعقوب نزد این حال شنید این مقال را از آن که گفت
لَسُوْلَتُكُمْ اَنْفُسُكُمْ مَرَّ اَقْصَرَ حَبْلُ الْفَصْلِ يَعْقُوبُ دَرِ قُلُوْبِ يَوْسُفَ جَدَانِ بَرِيْتِ كَفَرْتُمْ شَكَكْتُمْ
بِعِزِّ اَدْنَمَ وَ كَفَنَتِ الْكَلْبُ يَوْسُفَ رَا بَا وَ بَا زَدَهُ يَا يَعْقُوبُ رَا مَا مَوْكِرُكَ اِنْ يَا مَادَا اِحَاذَةً تَابِدْتُمْ رَا بَا
و بای یعقوب در راه و ناله موصفت کنیم مریدیت که بر ما بداد یعقوب بصری بر روی آرد بر چو لیکن گفتم ای
و می گفتی یا نبی ای فرزند دلید من و ای بر من گشت ای آزار دگر کام چاه انداختد بای سَفِیْ ظُلْمًا
بکدام تنیع مانده ساختند و ای بخیر عرفان آیتان را بکدام دریا بفرق بایفاند انداختند بای آری اَرْضُ
دَقْلُکَ بکدام بقعه غیب ترا دفن کرد ندیس سرشته درون وادی و گشت و آید بشارت دیده می یارید و
لبودی که افشرد افلاک زاری می یارید جبریل در رسیده و گفت ای یعقوب فرشتگان را بگریه خود بگریانید
و عقد ساقی اَعْلَی رَا بَا و زاری را دوری یعقوب گفت جبریل حکمم اگر نکرده باز هم فرمودم
چون ندانم آه آه در دالود آرم چون نگریم زیارتان آورده اند که جبریل در چاه انداختند جبریل
رفت و یوسف بود و دقتی و می گوشت و او را بر صیر می رود و انواع شده ها با و بر آید و چون خوبت
که از و مفارقت کند یوسف از و خشنود و یکی خود بنا به جبریل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان
تَا اَزْ نِزَالِی اِنْ جَاهَ عِلَاصِی اَبَا صِرْحَ الْمُسْتَضْرِخِ و یَا عَفْوُ الْمُسْتَفْتِیْنِ و یَا مُفْرِجَ الْکُرْبِ
الْمُکْرُوْبِیْنِ قَدْ تَرَى هَکَا فِی وَتَعْرِفُ طَالُوْا لَیَحْیِی الْکُشْیَ مِنْ اَمْرِیْ حَقًّا بِرِکَاثِ کَمَا تَشَاءُ
از حقیص چاه یا و چاه بر آید انصاف و عمر مریدیت که چون یوسف را در چاه انداختند جبریل با و
نا اول شد و گفت ای بر که در چاه انداخت گفت بد را بجهت حیدر و زید من رفتم و تو غریب من ندید و جبریل
گفت اگر خواهی که ازین بلا نجاتی با ای کلمات بگو یا اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَکَلُّ بِاَنَّ لَکَ الْفَحْمَ لَا اَلَا
اَنْتَ یَدْبِغُ السَّمَوَاتِ وَاَلَا اَرْضَ وَاَلَا حُلَّةَ اَوَّلَا کَرَامِ اَنْ یُصَلِّیَ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَاَلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ یَحْمِلَ
لِیْ مِنْ اَمْرِیْ فَمَا وَجَّهْتَ حَاوَانِ تَرُفُّهُنِ مِنْ حَبْثِ اَحْسَنَ وَمِنْ حَبْثِ اَحْسَنَ حَقًّا قُلْ عَفْوُ
اِنْ دَعَا وَاِنْ اِنْ جَاهَ عِلَاصِی و کورد و پادشاه مصر گردد این دعا قصه در و خیار مجاهد و غیب اطفالی بنویسد

وَحَاءٌ تَسْتَانَةٌ وَأَمْدُكَ دُونَ تَمْدُكَ نَاحِيَةً وَإِذَا جِئْتَ مِنْهَا زَيْدٌ مَحْضَرٌ
قَالَ سَلُوا أَوْلَادَهُمْ بِمَنْ تَدْعُو دُونَ خَدِّكَ لَسْبِي أَنْ يَجَاهُ وَوَارِدُ كَيْسَتِ كَأَيْ كَيْسَتِ كَأَيْ كَيْسَتِ
دَاشْتِ بَاشْتِ وَوَارِدِ أَشَانِ مَالِكُ بِنْدِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ خَرَجِ
دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ دَلُو خَرَجِ
آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در آنسوی مملکت مذکور است که مالد در کشته زید و یوسف
میانند و لوی ایضا نیز گویا بدیچاه تکریت و آن ماه و در دلو مشاهده کرد که **بِأَلْشَّرِّ هَذَا غُلَّ**
گفتار تیره شده مانی از تکریت که لوی گویا ساخته یوسف را نیامده بدو آورده **قَالَ سَرُوهْ وَهَنَانُ** و نهانند
وارد و احباب یوسف را از تکریت خود که اهل کاردان بودند **بِضَاعَةٍ دَرَجَاتٍ** در تکریت تکریت بود یعنی
ایشان را بر آن تکریت و خن و مناسب نموده بود یا نهان ساخته و او را از کاردانان و گفتند که اهل آباد آباد
تا برای ایشان مجرای فرقی و یا از برادران حال و راهبان داشتند و گفتند یا کاردانان که نبوده است و اینها
گرفته است او را بخیرید **وَاللَّهُ عَلَّمَ بِمَا يَكُونُ** و خدای ذات است آنچه که در دینی حق نبوده است
نهان کردن یوسف و کرم و کید کاردانان و او را در تکریت رسانده اند که هر روز یکبار از
چاه آمده یوسف را و از دادی درین بعد که کاردانان بخواند سید خواست که طعام با و در هر چند روز
داد جوابی نشد پس طلب یوسف میان کاردانان آمده او را نزد مالد بن و دعویافت برادر را از خبر داد
سیالند و مالد گفت از علم ما ستان که یخته مالد گفت اگر خواستید ایشادیم و اگر مایل به افروشد
گفتند او را بتو فرقی مالد گفت او را با نریغ بخیرید می فرمودند گفتند هر چه می خواهید بدیدند
بسط اند و بر این ولایت بیرون رفتند و غل در کاردانان نهادند و دست و پا شد در تکریت کشته که کرمه با است
گرفتند و گفتند و اید که غل می شکری و کشتن ما را که در دین یوسف و برادران می نکرید و بخن و غضبان
ایشان می نشیند و قوه و یا از تکریت گفتن داشت پس بر این خبری با یوسف گفتند که در آنچه می گویم و می بینیم
سگرمی و خن و آن کشته بشیر آید و سر بر از زید جدا کنیم یوسف خن و خن شد و قصه را بدین معنی بد
آورده مالد گفت من زهری که در دینم مضاعفه خریده ام و با من می چید تا سر مانده و **وَسَرُوهْ**
بِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ و بفرمودند و ایشایان مالد و بی اعتبار در راه **مَعْدُودَةٍ** که در
خیزد و بشیر و عاتق آن مرد کاردانان به کشته را از دینم بشیر و زید مانده بر آن و زید کرد

مالک در مهای خود را شمرده بفرموده عدد و گویند بپشت عدد و هر برادری و عدد در دست
و از ابو عبد الله مرثیه که بفرموده در دینم بود و در وسط آورده که هر چه با یوسف گرفت **الْقَصْدُ**
یوسف را بخیرید و **كَأَيُّ قِيَمَةٍ مِنَ الزَّاهِدِينَ** و یوسف را در دینم بود و در دست
در آن دینم از غایت قله و یا می خواستند که یوسف را ایشان باشد یا کاردانان در دینم بود
بپشت بودند بخیرید و تافان را و در دینم بود که روزی یوسف را آیت شکاه کرد حال
خندیدند از آن تکریت کرد و با خود گفت که اگر من زید بودم می بازی من از عدد و دست و پا بود
پس حق بگوید بر دینم امتحان تکریت را و نمود ابو جریه شمالی در تکریت خود آورده که خود را مالد یوسف
را بخیرید و در جمیع سفر انواع چیزها با و میبرد تا آنکه در مصر او را بفرستاد خیر و بر تکریت و تکریت
شد بدانت که آن را تکریت یوسف بوده پس زید آورده گفت تو چه کسی گفتی که آن را بفرستاد
ابو جریه مالد او را در تکریت و بسیار بگریست و مالد مرعی عاقبت بر کاردانان فرستاد و یوسف
انما سر کرد که دعا کنند تا حق بگوید او را فرزند زید یوسف عاقبت بود و حق بگوید و زید و یوسف
بر بطنی و پسر القصد را و حال یوسف را بخیرید بفرموده برادران با یوسف خود گفت که در دینم
حاضر کنند چو یوسف را چشم بر غل و تکریت فناد قفان برداشت مالد گفت ای علم اضطراب کن
که نیکان کرمی را از دغل و تکریت بخیرید و نیت یوسف و در دینم بود که در غل و تکریت
بفرستادند مالد که کاردانان را باید که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
و غل بر کاردانان نهادند که در دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
فرستادند و مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
مکم دینم بود که کاردانان بر دینم بود که کرمی کیم نبدان پای و غل بر کاردانان بود و در دینم بود
حضرت برادران را پس نبدان تکریت را بفرستاد و در دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
و انواع تکریت را بفرستادند و فرزند یوسف را بفرستاد و در دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
که تکریت کرد مالد گفت ای علم چو یوسف و در دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت
ندارم دستور عده تا بروم و فرستادند که خود را بفرستاد و ایشان را و دینم مالد گفت ای علم
صل ایشان را تکریت و تکریت نسبت بفرستادیم و خبر تکریت و دینم بود که مالد تکریت را بفرستاد و در دینم بود که در غل و تکریت

ویدین که مرکز مثل این خانه را بدیده یوسف بلقا اسل و در خانه در آمد و زلفیاد و عقبیاد و روان شد
در خانه در آمد و غلقت الابواب و بخت درها را مروت که آن هفت خانه بود در
در هر خانه در فشانده زلفیاد درها را فرو بست و قات هت لك و گفت پیش من ای
بشباب کمن ترا ام قال معاذ الله گفت بنیاه می گیرم بخدا بنیاه گرفتنی بوجهاتم الله ربی
اچسن مشوای بدینتی که نیکو ساختن است منظر لطیف را و گاه قریب خود و مرا من جلیل و در جبه
مرفیع داده چگونه در حق او عاصی شوم و با من امر قیام نمایم و خود را از من تیر محروم گردانم و یا
غیر تر تربت گنده منت و تو را نیکو داشت من را مرفوعه پس مگر چه در حق او رعایت مانود
دست خیانده و رحم او و باز گفتم الله لا یفعل الظالمون بدینتی که شان نیست که ترسکار
نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عیوض نگیرد یا فایز نکند و ناکار از چیز نا
بدترین مظلومات و لقد همت یده بدینتی که قصه کرد آن زنی یعنی زلفیاد فاعلم یوسف
و همت بها و قصد کرد یوسف بدفع او بطریق اولی آن تر از هر آن تریه اگر ندیدنی نا فو
یوسف راه روشن پروردگار خود را بر اندید قصد محالطه کرد و آن برهان بقول اصغر نور عظمه الله
و لمع بنوره یوسفی که جلال شد میان یوسف و میان آنچه سبب ششم خدای بود پس یوسف یقوت و بدقت
در آن حال خود را نگذاشت و نمیتواند بود که مراد از هم با قصد محالطه یوسف عده باشد زلفیاد را که کس
عصمت و جمیع انبیاء معصومند از صغایر و کبایر و صبر از قصد معاصی مروت که نزد انکار شد
بر صورت یوسف و یوسف ظاهر شد که انکس بدندان گرفته بود چون یوسف را بدید نا انکار پروند و
لکک همچنین نموده و برهان روشن نصرف عنه السوء و الفحشاء تا و
بگردانم از وی بدی یعنی خیانده در هر غریب و علم است یعنی زلفیاد الله من عبادنا الخالصین
بدینتی که او از بندگان خالص است یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و نا با است ظاهر و باطن را زحل
بدی است که قصد فاحشه اگر سوء و عظم قبح است و منافق خالص بودن او از قیام پس یوسف قصد ان
نکرده باشد مروتی تا نام زلفیاد را بدینم که برهان یوسف که او را انفسا با داشت آن بود که در آن
تی بود و زلفیاد چنین مراد و چیزی بر سران انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا او را
واقف نشود و وزد او شرمند و شوم یوسف فرمود که من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای
یکجا که قهار است بر عاصیان و در روز اقامه که چون زلفیاد مراد کرد با یوسف مراد از وی

روی کرد ایند و محتاج یکو نکرست عیون خود و صورت زلفیاد را دید که دست در گردن یکدیگر
کرده اند و زلفیاد از آن بگردانید بقیف خانه نگاه کرد همچنین و هر طرفی که می گردید صورت خود و
صورت زلفیاد را دید که دست در گردن او یکدیگر کرده اند روی از آن بگردانید بقیف خانه نگاه کرد و
همچنین دید و هر طرفی که می گردانید از مشاهده می کرد مضطرب شده بصره تمام روی بر سر زلفیاد
زلفیاد از وی اوده و از شد و استبقا الباب و پیشی گرفتند پس یوسف و یوسف عیون
فرار از زلفیاد میل خروج کرد زلفیاد صراحت کرد و دنیا و ماضی گذاشت و خروج و مراد از زلفیاد
بود که خارج خانه بود بخانه مروت که یوسف روی بگریز نهاد و نزد هر که می رسید قتل آن در
کشایند گشاده پیش و برین ای قفا تا باید از غریب زلفیاد با و رسیده دست دوی نزد وی
پیرین او باز پرسید و قد شقیصه من در سر و درید و وقت کشید پس یوسف از آن
پیران و الفیاسید هاله الباب و یافتند هر دو و شوم زلفیاد را یعنی غریب که
زلفیاد بود نزدیک و بر وی چون غریب یوسف زلفیاد مضطرب بدقت و صورتی روی نموده که
هر دو شفتند اندیش از آنکه نقص ایشان مشغول شود زلفیاد پیش روی کرده دلایل چنین در آمد
قال ما جزاء من ان اذ با هلك سوء گفت بمنزلی حیت شری کی که او را بدی
توبه می رود و این سخن آن بود که رفته در خود از گناه پشیمان فرماید که گناه از من غایب
یعنی مکافات از یوسف است الا ان لیجن نکرانکه برندان کرده شود یعنی پاداش برندان
او عذاب الک یا عذابی در دناک یعنی دیگر در دوزخ تا زیاده از سخن این بنده است که گشت
از امتناع یوسف از مروده و بر آن و یا که در خود بر زبان را بدید چون یوسف از سخن چنین عیون
دفع عقوبت از خود قال هم را و دنی عن نفسی گفت ای غریب زلفیاد درخواست کرد مراد
نفس من امتناع کردم و از وی که می ختم غریب گفت منی ای سخن بچید و اینم هیچ کس از تو قصد
دارد یوسف گفت در خانه کودکیها را آمد در کوره بود او گاه منت و آن کودکی خاله
زلفیاد غریب گفت کودکیها را میاید چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که گشت
قادر است بر آنکه او را بدی سخن در دوزخ بران سیر رسد که تو چه می بینی یوسف در بیانی کرد
چون سخن در انداختی حق تعالی این جزای بد که و شاهد شاهد من است

ایا ترنج می بریدند چشم ایشان بر حال یوسف افتاده بخود شدند و کار و دستهای خود زده می بریدند
کمان ایشان آن بود که گوشت یا ترنج می بریدند و اصل آنرا احسان کردند و دست که ترنج می بریدند و کار و
و گفت چون یوسف بنما که نزد عموها را او شده مدح و ستایش کردند و دستهای خود را بجای ترنج می بریدند آن
خات خیرت اصل در آنرا احسان کردند و آن وجه حق است که از آن خبر دزدان بریدند و بعضی این
ایشان دست خود را جدا کردند و چون بلوغ آمدند دستهای خود را بریده دیدند **وَقُلْ خَاشِعَةً**
وَكُنْزًا نَفَاطَةً تعجب یاک است مریدان از صفی عجز در آفریدن چنین مخلوق **سَاطِئًا** **لِشَرِّ**
نیتان غلام از غنیمت آفریدی زیرا که چنین حسن معهود و بشری باشد که از حال او در حد آفریدی زو است
إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیتانیکس گرفتند کرامی و برتر کرامی از خدا و حال بدتر از جای
و کار او بدتر از جای و عصمتی بدتر از جای از خاص ملکیت است در حقایق علمی که کرامت کفری تعالی بدین آیه
مدعیان محنت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در تعریف مخلوق بدین غایت میسرید که الم قطع عضو خود را
احسان نمیکند شما در شهر بر توها لایق خود باید که از هیچ بلایی و رنجی متاثر نشوید و صاحب وسیله
باشند و خود را بهای بلصاری نظر می کنند که حضرت بر آن صبر فرمود که خبر تلخ می فرمود و گفت یا عیسی
خدا تعالی ترا سلام میرساند و می گوید ای حبیب من حسن رفعت را از نور عزت مقرر کردم و حسن روی تو
را از نور کرمی و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافزیدم آنحضرت کالو و بیوسف را حال و در شهر و حال او
دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی تر تاها قطع یافت آنقصه عجز را بخاطر تر نان و آنشتکی ایشان
مشابه کرد **قَالَ لَيْسَ كَذَلِكَ لَكِنَّ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِيهِ** پس از آنکه کفایت
که مکرر کردید و دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده **وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ نَجْمًا**
و بدین تنی که من را و ده کردم او را از نفس خود در خواستم که از روی من بدین قاسم عقلم پس عجز
را نگاه داشت و من بر رویا و بدو **لَكِنَّ لَمْ يَفْعَلْ مَا أُمِرٌ** و اگر چنانکه کند آنچه فرمایم
او را از حاصل کردن مراد من **لَيْسَ خَاشِعَةً** هر آینه بر ندان کرده شود **وَلْيَكُونُوا مِنَ الصَّاعِرِينَ**
و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندان ایشان یوسف که از ترنج می برید روی از مجلس ترنج
و ندان در عقب وی بیرون دویدند در لباس لکه برآمدند و هر یک جدا جدا او را بخود عجز
کردند یوسف از ملاقات ایشان بخت آمده **قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَجْبَأُ إِلَى مَا يَدْعُونِي**
إِلَيْهِ گفت ای پروردگار من زندان دوستراست و من را آنچه میخواهند این ترزان مرا بیوسف

آن از مطاوعه و میل رغبت ایشان **وَالْآنَ صَرَفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ** و اگر نکند ای ترزان
و قریب ایشان را یعنی اگر مرد ریا و عصمت بگیری **أَصْلَهُنَّ** من میل کنم بسوی ایشان یعنی جابجایی
سخن ایشان کنم بطبع و مقتضای شوق خود **وَكَسَنَ مِنَ الْحَاجِلِينَ** و باشند از نادانان
باز نگارد آنچه نشانید **فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ** پس حاجات کرده مرید عای او را آفرید و او **صَرَفَ**
عَنَّهُ كَيْدَهُنَّ پس کرد ایشان را و مکران ترزان را بقوه عصمت **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**
بدین تنی که او شنو است مرید عای کسیر که با و بنیاه برد و نادانجا کسی که از ترنج می برید روی و ترزان را
که بعد از نومیدی ترزان از روی ناخیا گفتند صلح آفت که او را و وسوسه و روی و ترزان کنی شاید
که بسبب حاجت لهم کرده و قدرت را بقوه نفع را دانست سر تسلیم بر خط فرمان تو نهند عجز کوه سار
ترزان را بر و کرم بود آن کوره کرده آهش نرم را ناخیا این سخن قبول کرد و فرزند عزیز آمد و گفت این
غلام کفایت بد نام گشته ام و طبع مرا از حد متجاوز و فرقی بدیده ام صلح آفت که او را بقصد بند و بخت
کفر کرده و در زندان افکند نام مردم کمان برید که او کنا کار است و من از بلای من ترش باز دارم
عزیز این سخن عقول افتاد حکم کرد که ترزان ترش نه و ناخیا آنکه می فرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مرایشان را یعنی عزیز یا اهل او را **مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتِ** از این که دیده اند دلایلی بر عصمت و شوق
داد بر برکت بیوسف مانند کوی او را که و چاک پیر من و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی
وجود مشاهد این نشانه های ایشان قرار یافت که برای مصطفی **لَيْسَ خَاشِعَةً** چنان و ترزان
گشتند او را ناخنک می که مقرر باشد پس ناخیا آنکه ترزان را بخواند و گفت بند کزان بسیار دید و سگله حکم
ترقیب کنید تا در دست و پای این غلام عبری تنم و چند روزی در زندان ویر کوشمالی هم آنکه ترزان را که نظیر
دست و پای بیوسف افتاد گفتند ای ملک این پس خود است و طاقه بند کزان و قوه رنج ترزان را در ناخیا
بأنک بروی زده گفت تو بر ترزان رحیم می کنی پس آنکه ترزان و بخیر ترتیب داد و بر دست و پای بیوسف
نهاده را ناخیا ایضا بود که او را بدین تنی و بخیر بر بشوری نشانند و در کوی و باز آن مصر که بداند و نشان
ترزان که هر که در رحم عزیز را مرده حیانت داشته باشد سترای و اینست و خود جابجایی گفت یوسف قاتل ام
او را نشانند و بر سر ترزه یوسف با بیستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکب سوار کردند
دست بر کردن بسته و بند کزان بر پای نهاده یوسف بنالید که کفی ترزان ستر کار را کاشی از تنم بدین ناخیا

وآه وافتانم و از خجای بادان در غربت سرگردانم و با وجود این همه گرفتاری و زندانم جز اشتقا
بجسترت تو چاره نمیدافتم چنانکه آمد و گفت ای یوسف از بند و زنجیر غم محذور سلسله نداشت و
شیر از بگردن نیویست نهاده که از شکنای جلیس اندیشگانی و از خجای قید اند و میکن نشوی که نوزاد
ز او نیز ندان موجب رایحین را بر خلد خواهد بود اما ای یوسف از اینجا آمده و بر دم گذر داشت تا نظاره کند
که چگونه جرج خوابی کرد و کاران برای خلاصی خود تفریق خواهی ساخت نه برای یوسف روی درش کن و کرده
از روزی و روز پیش بر نداری و بپس و رات و پیش و پس نگر خندان باش و بستم کنان خود را چنان
مدا که ترا از گشتان بر ندان می زند تا من از زندان را بر تو گشتان کنم چون یوسف از سرای عزیز بیا
بازا بر دزد قریب صد هزار هر دزد بی نظاره بیرون آمدند و خروش اهل مصر بر آمد یکی رسیدن است
می گفت و می گفت مظلوم است و بچاره دیگری می گفت محروم است و آواره یکی بغیر منبره که این چه بی رحمی
از ازلت و دیگری طعن منبره که این چه بیداری و شتمکاری است که کی که دست عدوان زیاروی در حشرت
با حقوق و زنجیر چکار هر که از چشم به جای یوسف قناری فی الحاد و بدو آشفته او گشته عاشق او گشته
و دل از دست بدادند و رویت که چون یوسف بار از لیاریه بر ندان منادی و جاری شد هدا اقلک من
گفتان این غلامیت کفایتی غیر از بان و انور بن علی غضبان و عزیز بی روی شتمنا گشت و غضبان که جبر را
آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا خیر من عقیب الرحمن از خوانی بهتر از غضب باقی و
معصیت الدیان و این نافرمانی خویش را بشمار عصبیان سحان و دخول النیران و رسیدن بانش سوزان و
باز قطران نایک لاف در خود او از ترا بکوش را اینجا می آیم و چه حکم می گشت و یوسف جوانی بگفت را اینجا
بشدید و به خود به چپید برخواست و بجانند باز آمد و پیغام فرستاد بر ندانان که این غلام را در جای تنگ
و نارایت باز دارید و طعام و شراب بیوی تنگ گیرید پس یوسف از زندان آوردند و **وَدَخَلَ مَعَهُ**
السَّجْنُ قَتَّان و داد و ندان او بر ندان دو سینه از سبکدان ریان یکی ساقی ملک او را و ریان آفندی و
طعام او را و ریان خواند ندی ملک ریشان کان برده بود که در صدد آشد که او را زهره هدم و دست طباط
عباده طعام نزد ملک آورده بهاد و شراب دارد و گفت که این را بخور که زهره که در دست طباط گفت ای ملک شراب
زهره که در دست نه طعام از ریشا و کن ساقی گفت بروی می گوید ملک گفت ای ساقی این شراب را بخور بخور و زهره
بیوی رسید و طباط گفت این طعام را بخور و امتناع کرد پس بهیله بیاوردند و آن طعام بوی دادند بخورد

در حال بود پس ملک فرمود تا طباط را بر ندان بر ندان و شراب وادار نیز بجهت مطنه تهنه با او بار کرده
حکم کرد تا هر دو را بر ندان کنند اتفاقا در آن وقت که یوسف از زندان در آوردند ندانان را نیز
بر ندان کرد ندیوسف و زندان نقد حال زندانیا ن کردی و حجت و حوی احوال هر یک بجای آورد
و بعباده تپاری رفقی و معالجه فرمودی و بعباده دیده افشان و دوشی و دوشی و دوشی و دوشی که چون
یوسف در زندان شد اهل زندان را دلالت یافت ایشانرا گفت خوش شد ایانشید و صبر کنید که خدا شما را
نفرج دنیا و ثواب عقیب بهره مند کرد اندان ایشان خوشحال شدند و گفتند هر چه خدا الله طاعت تو چه
روی و نیکو خوی چه کسی از کدام قبیل گفت آنایوسف من معقور صغی الله بر استحقاق حج الله بر اعظم
عالم زندان گفت ای پیغمبر زاده والله که توانستم ترا رها کرده ای اکنون در خدمت تو تقصیری نخواهم کرد
زندان بان و زندانیا ن نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار محبت کردندی یوسف فرمود
که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر یک با من محبت و زید از وی محبت یافتم عمر مراد است و حی
که من از خود نکندارد که می ترا بر اسمیم که میراث با و بریده بود در میان من است و من خسته بودم و از آن
ببخشید اینگاه مرا بآن منتهی ساخت بدزدی و بجهت آن یکبار از نزد خود نگاه داشت و پیر مرد دوست می داشت
در محبت برادران افشادم و را اینجا من محبت و زید در زندان گرفتار شدم گفتند با تو الفت گردایم و نمی توانیم
که بی تو زندگانی کنیم القضا اوجالت کرده با انواع سخنان و مستفید شدند و اگر خوابی دیدندی
تعبیر فرمودی و موافق افتادی و بجهت این هر دو زندانیا ن نزد یوسف آمد و خوابهای خود را نقل کردند و یوسف
تعبیر فرمودی شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خوابی بر خود گفتند و نزد یوسف گفتیم
خواب ندیده بودند اما بر وجه امتحان یوسف را قائل **أَحَدُهُمَا** ای آفرانی گفت یکی از ایشان گفت بدیدی
که من میدیدم خود را در خواب که در باغی بیاض صلت تال بود و خوشه انگور رسیده و سیاه ملک ریان
من اعظم خیر می افشادم درو انگور را بری شراب بنمید انگور بخر یا اعتبار داشت که ما آن بخر می گشت و
قَالَ **الْآخَرُ** ای آفرانی و گفت دیگری نصف طباط بدیدی که من می دیدم خود را در مطبخ ملک **أَخْرَجَ** **فَوْقَ**
رَأْسِي خبیر را که بر صیداشتم بر سر خود تا از آن سه غوره ناز بود تا **أَكَلَ** **الطَّرْمَ مَنَّهُ** میخورد
مرا تا از آن نان و می بودند بکشتایشا و بیل خبر ده ما را تعبیر از خواب ایشان را بگفت من میخورد
الْحُسَيْنِ بدیدی که ما می بینیم ترا از نیکوکاران یا اهل زندان و غیر ایشان و یا نیکوکاران و یا نیکوکاران

بعض ملک را آن زمان تا ملازمین محنت بازدهاند و این بقول کرد پس ملک مقبره و ذوالخاخ
که خانات او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفات او تحقیق یافته بود همان منصب
نخستین را دادند و چون یوسف متوسل بخلاق شد در خفا خود چیرش را نالید و یوسف را به
کوشش نهان برده خود را بر زمین زد و زمین اول تا طبقه و بعد شکافته یوسف گفت فرو نگر تا به یمنی
یوسف نگاه کرد گفت طبقه زمین و میرای پیغم یکبار دیگر بر آن زمین میمید آمد و همچنین تا
طبقه ششم تا هر گشت چیرش را گفت فرو نگر چون نگاه کرد منکی عظیم دید گفت سگی بزرگ می پیغم چیرش را
بر برانست زدن شکافته و انصافا نگر می پروند آمد بر کی پیغم در دهن گرفته گفت یا طاهر لطافه هر
ای پا کیزه تریا کین کان پروردگار عالمیان ترا سلام میگرد و می گوید شرم نداشتی از من که استغاثت
کردی ملک مصر بجز حلاله از من که بجز این بهت مال ترا درین ترند ان بدارم یوسف ازین سخن متاثر گشت
گفت ای چیرش را خدای از من ارضی باشد گفت از من ارضی است گفت اگر مقادار ما در اینجا بماند باک
ندارم و با بدیدانت که استعانه به خلق و در دفع مضار و تخلفان عماره جاز است با حایع و غیر
قیع بلکه گاه بهشت که واجب میشود پس روایت مذکوره دلائل بجز استعانه نمی کند بلکه عذاب مذکور
بیسف جبهه ترک عاده جمیل و بود در صبر و توکل بر خدای بر جمیع امور بجهت محنت و قبح استغاثت
در صورتیست که ترک توکل بر خدا کرده اعتماد کلی بر مخلوق کند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه
سازند در دفع بلیت موجب اثم نمیشود لکن چون ساقی بر تبت تقریب رسید و از ساغر جابه و دولت
سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد **فَاَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ** یا دیگر گفت یوسف
از در تبت گشته خود که پادشاه بود **فَلَبَّثْتُ فِي السِّجْنِ بَعْضَ سِنِينَ** پس زدن کرد
در زندان چند سال بضع عدد دین حیان سه و نه یوسف بعد ازین واقعه بفت سار و زندان میماند
و مستهزلت که از اول تا آخر و از زنده الی دوزندان نکست فرمود از کجی بقتلست که یوسف
پنج سال پیش از پیرون رفتن ساقی از زندان و بفتح سار بعد از رفتن او در زندان میماند و درین
سب و روز می گذشت تا بعدی که زندان بیا نال بقتل آمده گفتند ای یوسف برو زگر بگر و بدیش
خاموش باش یا بش بگری و روز خاموش باش تا ما را آسایشی باشد و زلفها را ازین جا خارج اند
بقصود نادردن آن موضعی خالی کردند و در پیچ بر شاو غام گذاشتند و حکم کردند تا یوسف

پس از این که رفت

و در پیش روز نهفتانند تا بدین مردم مشغول شده که بکنند و زندان را از آن بید
آید قضا را در روز نه رجات کفان واقع شده بود چون شب شد یوسف در پیش آن
روز نه بختی و آغاز کردی کردی و در راجی که از طرف کفان و زیدی بر آن حال بقیو
پر کشید و بر شیمی که از طرف کفان رفقی بیغام در خود فرستادی شبی نشسته بود
دیداه انتظار داده بود از دوردید که اعرابی ریشتری سوار شده و با دیه میر و دختر سوار
گشید و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابی و رامند و هم بار و ارمی حید و تمکین
نمی یافت اعرابی به خلعت آمده پیاده شد و شتر را از دست او در کشید و بسوی دیوار
زندان توجیه نمود و در پیش رفتند که یوسف را در آنجا بود استاد و بر آن فصیح بر وی بگویم
و گفت ای کلش کلش یعقوبی از کفان بمصر گمده بودم و حال از مصر بکفان میروم بر آن
محنت زده هیچ بیغامی از وی بان بید غرق دیده ام گشیده هیچ خبری و رفقی یوسف چون نام
پدیده کرد کفان شنید خروش و فریاد برداشت و از زار و بگریست ناگاه اعرابی از پیش رسید
با عصای کشیده خواست که بر شتر زند زمین و را بگرفت و بانیه ساق اعرابی فرو ماند و
او از داد که یا اخ العرب زبانی باش یا با تو سخن بگو بیا اعرابی گفت زبانی مرا گرفته چه کنی بجای
دیگر تو نام رفت هر چه می خواهی بر یوسف گفت از کجای آبی گفت از کفان پرسید گشتی تو در کدام
چرا گاه می بوده گفت در چراگاه یعقوب میریده و آبا از خیر ما کفان چشیده یوسف فرمود
زین کفان هیچ درختی آنی که او را دوازده شاخ برید یکی از آن شاخها جدا شد و اکنون خیدال
تا بیخ آن درخت در فراق شاخ خود می نالد و شجره دوازدهوی فرع خود به تصریح می گذراند
اعرابی گفت اینک تو می گویی صوبت حال یعقوب یعقوب است که دوازده شاخ داشت یکی از آن دوازده
غایب شد و او مدت است که در فراق او می گریه و می زرد و بر سر چهار راه خانه ساخته و بیست نفر از نام
نهاده هر که از آن راه می گذرد حال کم شده خود می پرسد و کجی نام و نشان او خبر میدهند پس
را از اشاع این خبر در بر دوا می فرود و گفت ای اعرابی ز بیغام عزم کجا داری گفت بیاد میروم
که متاع مناسبا بخواهم دیدم آنرا بفرستم بعد از آن کفان بروم یوسف فرمود که درین معامله
چند سود طمع داری گفت صد و دهم یوسف گفت یا قوی می شود بهم که بیست هزار دینار دارد

هم ایضا باز کرد و کعبان رو و چون یکفان در آید در آن بیتا انحراف رو و بگوی پیغمبر جدایی
من سوز غریبان و همچو بان و زندانیانم در آنوقت که در وقت بیعت بریده باشد و سوز غریبان
بهمانجا نموده دست تضرع بجزرت بی نیاز بردار و عمارت عیایی با در کن و چنانچه ما از تو
فراموش کردیم تو نیز ما را فراموش کن اعرابی گفت چه نام داری گفت مراد ستوری نام گفت
اشاره در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت من بر تو دلالت نماید و حرف حرف از صورت
و روی و روی من بر صفت خیال از تو در آن و آن پیر صاحب کرامت را خبر نماید و اگر از حال که بر خضار
راست داشتند خبر پرسد بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال در دم بگذر و سیل آب به
افشاده بود در فراق تو خون جگر من زده بر رخ یا لود انجا انحراف اعرابی سلام من
غریب و پیام مرا ببر بدان پیر چنان که ترا از شادی که بداد و برانی بر که بسیار روی خواهد بود ای اعرابی
چون محبت خاتمه یعقوب بری چنان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و عفو غایت کام مردم فرو نشند
و یعقوب اندر در قارخ کرده تو بدر کعبه و رو و بگو السلام علیکم ایها المومنین سلام من بر تو باد
ای خورشید غنای مادم مرا غریب المومنین از غریب متبلی با انواع غم میر بگو که آن مظلوم می گوید
که تا از خدمت تو محروم مانده ام از کبر و نادانیا سوده ام و تا حالا ترا ندیده بر بساط طراوت و آسایش
نفسشتم اعرابی بیای و این یا حق و قیمتی از مر میشتان و از یعقوب هر د عیایی که خواهی و خواه که در حال کن
مستجاب است اعرابی گفتی جوان میگردی پیش توایم که مرز من گرفته است یوسف گفت اندیشید و در شرف
از دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را بر بخان که او را از حال آن مکر و بیتا انحراف
خبر داده اعرابی گفت از دزدان شتر دزد کشتم و احوال یا شتر از زمین برآمده نزد یوسف دید و هم
شمار دوششانی که عیایت بدید و یا قوت از دست میاد کنش و از گفته راه سیاهان کعبان برگرفت
یوسف از عقیبا و می گریست و می گریست و می گفت یا لیت را چهل گام که در فای کا شکر را چهل گام از دزد
تا دزد رو به چپین منما نشناختی پس اعرابی یکفان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر
بیتا انحراف آمد و گفت السلام علیکم ایها المومنین و بعد از آنکه با عبد الله چه کسب و کارهای می گفت
پیامی آورده ام گفت رسول کیست و پیام که داری گفت رسول غریبانم و پیغمبر مهربان و قاصد هدایت
از زمین مصر ایام و تمام قصه باذکرت یعقوب چون از حکایت انجمان نموده فریاد برآورد و گفت اگر

تورسول غریبان من نبرد و فراق غریبان مستلیم و اگر تو بپیش منم و ای من سوز غریبان
چنان با ام اگر تو فرستاده زندانیان من نیز ساکن بیتا انحراف اعرابی فرموده دای که از تو
وصال بشام من میرسد و خبری دای که بدان کوه خست از دل من کشادی شرد کافی چه میخواهی گفت
یا نبی الله آنچه مقصود منست از تو یافتام از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت ای سکران موت
بر من بنده آسان کردان شتر اعرابی بچرخ و آمد که سید این پیغام من بوده ام و اعرابی را برید و از آن من
در خوابی کرده ام در گذاردن از پیغام من نیز شکر هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود که این
شتر را از نا قهای هشت کردان اعرابی گفت ای سرگزیده خدای آن غریب زندانی را عیایت کن گفت خدایا
او را از بند خلاصه و او را بخوشیانی پیوستگی کرانه فرمای پس شرد عیایت یوسف رسید
مدت محنت او و بیکد ملک تهران خوابی مهیب دیده با دعا دعا می چکا و ندای خود را بلند و
قَالَ الْمَلِكُ اَنْ اُرِي سَبْعَ نَفَرَاتٍ سَمِيَانٍ و گفت ملک تیران بدین معنی که من خواب دیدم
هفت کاه و غریب که از خوابی خشکی پیون آمده و بعد از آن **يَا كَاهِنُ سَبْعَ عَجَافٍ** می خواند
و فرمودی بر ندایشان هفت کاه و از هر کاه ای ایشان بیج زیاد شد و **سَبْعَ سَنَدَلَاتٍ** و آخر **يَا سَائِلِ**
و دیدم هفت خوشه دیگر دیدم خشک شده یعنی بریده و بدروایده پس بر خوشهای خشک
بر از خوشهای بر چیدند و پوشیدند و بعد از این خواب گفت **يَا اَيُّهَا الْمَلِكُ اَيُّ كَاهِنٍ**
و معبران که اشراق قوسید **اَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ** فتوی دهید یعنی جواب گوید مراد تعبیر این
اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّعْيَا تَعْبُرُونَ اگر سستید شما از روی علم و دانش مرا بر خواب تعبیر کنید و عیادت
آن عالمید و گمانیک مع ایند **قَالَوا اَصْغَاتِ احْلُومَ** گفتند معبران در جواب ملک که این خواب
خوابهای سوزیده و پریشانست و **مَا كُنْ بِنَاوِلِ الاحْلَامِ بِعَالِمِينَ** نیستیم معبران
این نوع خوابها را نایاب و تعبیر خوابهای مرگ می گویم و این از قبیل خوابهای باطلت ملک تیران از
حوار ایشان نتیجه گرفته شد و در بای تفکر غوطه خورده که آیا راه نفع من که نماید
باید تا این خواب بر ایشان را تعبیر چیست باقی که ملک را متفکر و متعجب در بار حال
یوسفش میا داند **وَقَالَ اَلَا اَدْرِي بِحَالِهِمْ** و گفت آنگاه که نجات یافته بود از دزد

ز نذانی یعنی ساقی و از گری بعد امته و یاد کرد از قول یوسف که گفت بود ملزوم
 مرقی خود یاد کن پس ز نذانی بود و در آن آنا اندک همینا وید فارسلون من
 خبرم هم شمارا به تغییر این خواب پس بفرستید ملزوم ندان کرد از آنجا که هست ندان که بفرستد
 نیکو اند ملک از خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برود و خبر بیاورد ساقی سوار شده نزدان
 دوامه و گفت یوسف ایها الصديق ای یوسف ای نیک مراست گوینده و صفه یوسف
 که صیف با لغت است چنان بود که احوالا و را بخیر می کرد و بود و صدق او را دانسته در بفرخواست و جواب
 مصاحبه و طبع آهنگای بسیار است گوینده آفرینا فی سبغ بقرات سمان صوفی
 ما را در هفت کا و فرید تا کهن سبغ عیاف خود ندانیش از هفت کا و لغت و سبغ
 سندان خضر و آخر یا سبغ و در هفت خوشه سبغ و هفت خوشه شلک که
 بریشان چندی و شلک سازند هر حکما در خواب چیرند و جواب کوی له ارجع الیها
 نایا متد که با زکرم با جواب تمام و تغییر است بسوی مردمان یعنی ملک تبار و ملک تباران در کمال و علم
 یعلون شاید یعنی میدهند که ایشان ببردند و از او قاعدا را شرف و فضل را معلوم
 قال ترعون سبغ سینین گفت یوسف یا و کشاکش کند هفت سال که فقرات ما را شاد
 با آنهاست و اگر از اعتنی بر عاده مستمیر خود قضا حصه قریب بخیر بدوید از علت قدر و رفو فی
 سبغ که بر یکداری از او خوش آن یعنی خوب را یک میکند تا از شش و قاعا این را بشدین
 را با خوشه ذخیره کند الا فلیک ما انک لون مکراندی یعنی بقدر حاجت از آنچه
 خود بدین سالها که اگر ایایا کرد اند یعنی آنچه شما را اختیار یافتند و خوردن آن در هفت علامه
 کنید با بقرای خوب ذخیره کند ثم یاتنی من بعد ذلك سبغ شکله که بسیار بدوید
 این سالها هفت را اخت که سبغ عیاف و تباران آنهاست یا ککن بخورید این سالها یعنی کسانیکه
 در آن زمان باشند ما قله منحصرون از آنچه پیش فرستاده باشید بقیه ذخیره نهاد و به لجان
 سالها الا فلیک ما تحصنون بگویند از آنچه نگاه دارد که ضبط کنند بری تخم برآم
 ثم یاتی من بعد ذلك عام فیه یسیر یا یزیر این سالها قله منحصرون یعنی

الناس بفریاد رسیده شوند بران مردمان یعنی خدای بفریاد ایشان مرد و فیه بعضی
 و درین سال بیشترند آنچه افشرد و یا بشد مثل انکور و زیتون و کجند و اما لآن و از کثرت آن که
 ثمارا بشو گفته اند که شارق بدو میشد شیرستان زیتان کا و کوسفند بی زعیاده از فراخ
 و چون یوسف تغییر تمام کرد ساقی باز گشت بخند ملک رفت و در وقتی رسید که جمیع اکابر و
 اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در آن محفل اعلام این سخنان را که از یوسف شنیده بود برهان
 وجه تقریر نمود ملک را پس بدیده آمد خواست که بکوش خود از زبان یوسف بشنود کسی از بطلب
 فرستاد تا امپاشا خبر از و بشنود و قال الملك استونی به و گفت ملک بیا و دید یوسف
 فلما جاءه الرسول من شکام که آمد بدو فرستاد ملک یعنی ساقی و گفت ای یوسف اجابه
 کن ملک را تا تغییر بخوانم که بمن گفته از تو بشنود یوسف اغوات که اول بر آن و سکنای خود را
 بر ملک آشکارا کرد و اندک که بعد حال محال او تهتم و دقیقه نماید پس عجب این قال ارجع الی
 ربک فسله گفت یوسف و که باز کرد بسوی پدر خود یعنی بر سر او ایستاده و در حیات
 کن تا بفکر کنی و پس بدیده ما یا انک النسوة اللات قطعن آید شهر
 چه بود آن زمان را که در مجلس رخسار بریدند دستهای خود را ان ربی یکتبهن علم
 بدین که آفرید که در من بکمر زبان و فریب نشان و انانت و درین دلیلت بر آنکه خوا و انانت
 که در نفی تهمتا از خود ایهاد نمایند و از موقع آن بدو بفرستند و از آن عباس مرهبت که اگر یوسف
 بدو استکشاف از آن حال از ندان پروا می ملک هر وقت که او را دیدی تصور از من معنی کردی
 که این امر است که باز از غریبانه کرد اما چون رسولی آمد و پیغام یوسف را بدید ملک بفرست
 تا آن زمان را جمع کردند و ز لجان را نیز بیاوردند پس بجهت تحقیق از امر قال اصا خطبک
 از را و دین یوسف عن نفسه گفت ایشان که بود دعا و کار شما وقتی که طلب
 کردید یوسف را از تفسیر وی یعنی کام دل خود جستید قلن حاش لله گفتند زنانه از جواب
 که یوسف خدا را ندانند عجز را نشان از فرید مردی پاکر ما ندیوسف ما علمنا علیک
 ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی ندانند و نه بسیار و چون از لجان بد که خبر استی فایده داشت
 او نیز بیا یوسف را که در وقت امرات المیزان حصص الحفوف
 گفت زن غریب یعنی لجان اکنون ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت آنچه در دست ایشان

رَاوَدْنَهُ عَنْ نَفْسِهِ مِنْ مَلُودٍ كَرَّمَ يَوْسُفَ مِنْ أَنْفُسِهِ وَأَوْدَى مَالَهُ وَكَرَّمَ
 وَأَنَّهُ لَمِنْ الصَّادِقِينَ وَبَدَأَ تَرْتِي كَلَامَهُ وَأَوْدَى مَالَهُ وَكَرَّمَ يَوْسُفَ مِنْ أَنْفُسِهِ وَأَوْدَى مَالَهُ وَكَرَّمَ
 اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 اَجْعَلْ لِي فَرْجًا وَخَرِّجْنِي مِنْ هَٰذَا زَرْقِي مِنْ جَيْشٍ اَحْسَبُ اَنْ اَخْلُصَ فَوْقَ عِلَالِ اَوْدَانِ نَجَاةً
 دَاوَالْقَصْدِ فَوْقَ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 نَمُوذَنْ اَزْ دَنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 اَفِيَانِ يَمُوذَنْ اَزْ دَنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 عَزْ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 كَبْرًا لِي اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 نِيَادُ مَكْرِيَانِ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 خُوذُ عِبَادُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 مَشْدُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 نَفْسُهُ تَنْ يَمُوذَنْ اَزْ دَنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 وَمَعْلُومُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 يَشْهَدُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 مَكْرُوفُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 دَعِيَّةُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 وَتَوْفِيقُ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 اَشْيَاقُ اَوْ يَدِيَا اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 رَاوَدْنَهُ اَزْ دَنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 اَوْدَى اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 وَبِتَعْلِيمِهِ اِنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 نَمُوذَنْ اَزْ دَنْ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ

کرم یوسف ایشا نرا دلوانی فرموده در خواشانش دعا کرد که بار خدا یا دلهای یگان برایش
 مشفق و مهربان گردان و ایشا نرا دلوانی فرموده در خواشانش دعا کرد که بار خدا یا دلهای یگان
 برایشان مهربان گردان و ایشا نرا دلوانی فرموده در خواشانش دعا کرد که بار خدا یا دلهای یگان
 زندگانی و غنا اند و یکنیان و بخیر و بد و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان
 و خلعت ملک در پوشید و متوجه بادگاه ملک شد چون چشمش بر ملک افتاد گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعْلَمُ
 بِخَيْرِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ غَيْرِهِ خُوذْ لِيْ مِنْ مَلِكٍ مَلِكٌ يَمِيْدُ سَلَامٌ كَرَّمَ يَوْسُفَ مِنْ أَنْفُسِهِ
 اَوْ اَلْاَحْقَرَامُ فَرَمُوْدَ اَوْدَى اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 فَلَمَّا كَلَّمَ اَبُو يَسْفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ اِنْ اَبُو يَسْفَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفَ
 گفت نرمان عجم اسمعيل ايشا نرا لغت عبری نقل کرد و ملک را با نرمان دعا کرد ملک گفت نرمان نرمان
 من و هب گفت که ملک بنفاد زبان میزدانست هر زبان که با یوسف سخن میگفت همان گفتا و را
 جواب داد ملک از آن متعجب شد و یوسف از وی می پرسید و ملک در جواب او می گفت و حدایت و
 کثرت علم او مشاهده کرده بود و تعجب گفت این آن کس است که تعبیر خواب من کرده است پس گفت که ای یوسف
 متوجه ام که تا ویر جواب خود را تو نشنوم یوسف گفتا و جواب را به تفصیل که چگونه دیدی و ایشا نرا
 بیان تغییر آن کنم ملک گفت چنین باشد پس گفت ای ملک تو بهفت کا و دیدی فرمود و روشن که
 رو در بیل شکافت و از آنجا بیرون آمدند پستانها برادرش را ایشا نرا می گردید و از حسن ایشا نرا
 می گردید تا که دید که آب نیل بر زمین فرو شد و زمین بدید آمد و از میان کوه های هفت کا و از هر بدید
 آمدند خاک نرمان شکفتا باز پس رفتند و شیر و پستان هر یک دندانی و سنجید داشت خوریدند و آنچه را که
 و خرطومها داشتند خور خرطوم سباع پس بدان کا و ان فرموده ایشا نرا برید و دیدند و سخنها
 ایشا نرا شکستند و مغر استخوانهای ایشا نرا بکشد و توانان تعجب می کردی پس هفت خوشه
 گندم سبزو تازده از زمین برآمد و هفت دیکر میاه و خشک و همه در یک موضع قرار دادند و بخت
 با خود می گفتی که چگونه در بیل هفت خوشه چنین سبز و خرم و هفت دیکر چنین میاه و خشک
 شد بعد از آن با دی میاه برآمد و خوشه های میاه و خشک را بران خوشه های سبز تر زد و ایشا نرا
 بیرون آمد و آن خوشه های سبز را بخت خور توانان بخت ایشا نرا بدید و خوشه های سبز تر زد و ایشا نرا

در حقیقت باری عز و جل را ندانم که چنانکه در حدیث آمده است که هر که در روز قیامت بگوید یا ایها الذی هدانا لهذا...
و یا بیشتر بدان ستره میباید و جاهلند با آنکه تدریس غلبه میخواند و حد دفع قدرت می توانست
و آنحضرت بوی صومیت که کجی بر قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بدیدان پیشی رفتی و از اینجا
معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا سایر ائمه را آن استغاده کرده اند چنانکه در کتب
اعتقاداتشان منقولست **وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ وَأَتَتْهُمُ كَامِلَةٌ كَانَتْ لَهُمْ دُرُورًا أُولَئِكَ هُمُ الْعِصْرَانِ**
و یا بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشست و نقاب فرو گذاشت بر سید چه کسانی گفتند که گفایانیم که
ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاورید و او را از پدر درخواستیم و بعد و پیمان بر آنکه تقصیر در محافظه او
نکنیم و او آید و ما یوسف فرمود بخشید ایشان و رنگارنگ لباس پوشانید و حکم شد که شش خوان را
پیش ایشان بنهادند یوسف فرمود که هر روز برادر را زینت دهد و ما را دید بر یک خوان طعام خورد هر روز
بر خوانی نشستند این یامین نهادند بگریه در آمد و میگریست تا به پیش آمد تا کلاب بر روی آوردند
چون بهوش باز آمد گفت ای جوان که گفای ترا چه شد گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی را برادر صیانی خود بنشیند
بر یک خوان مل برادر را روی بوی که یوسف نام داشت مل برادر آمد با خود گفت اگر او بودی یامین بدین خوان نشسته
من نیز تنها نماد می ز شوق این حالتی طافتم شده به پیش کشتم یوسف گفت بیا نام من برادر تو باش و بتو در یک
بخشیم پس به فرمود تا خوان و برادر باشند و در پیش پرده در آوردند و او را طلبید باین نهادند **أُولَئِكَ إِخْوَاهُ**
های و افسوس خود را برادر خود را و یوسف نقاب بر پیشین دست طعام دادند و چون این یامین را بطرف یوسف
افکند بگریست یوسف با زیر سید این چکر پادشاه گفت ای ملک چه مانده است دست بگریست یوسف این کله
گذاشتند سطا فاش شده نقاب از چهره برداشت و باین یامین **قَالَ إِنِّي أَنَا جُحُودٌ فَلَا تَنْتَصِرْ بِي**
کالوا **إِعْمَلُونَ** گفت بگریستی که من برادر توام پس از و نه سال ساختن آنچه کردند برادران در وقت این یامین
روی یوسف بدید و گریه باران بهوش رفت چون با خود اند دست در گردن یوسف افکند و گفت و دیگران تو مفارقت
نمی کنم یوسف گفت ای برادر عزیز اتمام پدرشان تو دانستیم اگر ترا میباید باز دارم غم و زاریه شود و اگر طلب
وسیله کنم و یا می شایع تر باین ممتهمانم تا بجهت آن نزد من میافای یامین گفت همان ملک ندانم پس یوسف فرمود
باز در بدران برو و این امر را ایشان بپایان دار این یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در آن طعام شایسته کردند
بر طبق اول و او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو
برادر رستری آوردند و بکسرت دندان یامین نهادند یوسف گفت حاضر خواب و برادر تو من نیست از دیدن این
یامین نزد یوسف گفت در یک خواب خواب بجوایید و در روز دیگر ببارد آن گفایان هر روز نزد یوسف

من با شما را لوف می بینم بخوابید که تنهات و بخت این وی را با خود طلبیده ام تا در غرت بزم زده و آن
و بخت از آن حکم کرد که کار سازی گفایان کنند **فَلَمَّا جَعَلُوا حَيْثُ هُمْ** از آن یامین حکم که ساز را
سازیم فرمود **جَعَلَ السَّقَاتِي** نه با دسقایه را و آن مشرب بود از مغزه یا طلا را از زهر جلد صرع
بجای هر که ملک از آن آب خوردی و در وقت غرت بخت خطی اطعم آن را بپایان ساخت بودند یوسف فرمود
تا آنرا بپایان کردند **فِي حُلِّ لَحْنِهِ** در بار برادر خود و بارهای دیگر مکرر کرد و ایشان را اجازت رفتن
داد چون از شهر بیرون رفتند شروع در راه رفتن کردند بعضی را به رفتن جمعی را بماندن یوسف از عقب
کاروان رسیدند **ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنُ** پس بنا کردند گشته ارضیا نه زمان **إِنَّمَا الْعَمَلُ** که
لَسَارِقُونَ ای کاروانیان بدین بگری که شما دزدانید باین معنی که یوسف را از پرده زد دیدند و گفتند
که گفایان این سخن را بفهمان یوسف گفت و یا اخفای ستایم و ندادن کردن بران رضای این یامین بود چنانکه گفت
و گویند یوسف را بفهمان خدا کردند برای خود چه حق بقیه خواست که تحت یعقوب نهایت سعادتی از آن فرج
و عاده الهجارت که چون عمت نهایت برده فرج و فرج روی نماید القصد چون این ندا بگوشش فرزند یعقوب
رسید **قَالَ لَوْ أَقْبَلُوا عَلَيَّ مَا ذَا نَفَقَدُونَ** گفتند و رحلتی که روی آورده بملک باز
که شما چیزی کم کرده اید می گویند **قَالَ لَوْ أَنْفَقْتُ صَوَاعِ الْمَلِكِ** گفتند می گویم شش مملکت را که گفایان
ملک بود ببلعه میورن و بعد از آن گفتند با کاروانیان که **وَلَمَّا جَاءَ حَيْثُ هُمْ** برای هر کس که بیاورد
آراشتن و طعام است و آنرا به رحیم و من ندانم که بران گفتند وضاحت **قَالَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ لَقَدْ عَلِمَهُ**
گفتند و روح بقیه که بخدای شامی مالید که ما مردم می بینیم و بضایع که در بار نهاده بودید و در آن وقت
چون از کربت بیایدیم باز آورده می بینید که من شتران بر شترانیم تا از زهر غم مدان بخورند صاحب
لَقَدْ فِي الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّمَن يَعْلَمُ کار که کنیم در زمین صبر و صام و صوم را شاق در قضا
خف در آیم و ما که **سَارِقِينَ** و بتویم و می بینیم ما دزدان و دزدی که با ما است **قَالَ لَوْ أَنِّي كُنْتُ**
حَزْأَوُهُ گفتند بمان یوسف پس چپیت خدای دزدان **إِنْ كُنْتُ كَأَذِي بَيْنِ** اگر باشد
گویند در راه و نه خود بعضی شامی گویند که ما دزد نیستیم اگر رخت مادر میان ما رشتا پیدا شود از آن شکاف
باشد **قَالَ لَوْ أَجْرَ آوُهُ مِّنْ وَجْهِ حِلِّهِ** گفتند خدای دزدی سارق گرفتن است که یافت شود
مال دزدیده و در بار او **فَهُوَ حَزْأَوُهُ** پس و خدای دزدیت یعنی کیسا او بدیده شد که باید گرفت و در
پدران ما که **ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ** چنین پاداش می رسد تمکات را از این دزدان

وان هوی عجز و تذلل قالوا انا انما استغفرنا ذنوبنا انا انما استغفرنا ذنوبنا
گفتند ای پادشاه آمرزش طلب برای ما از خدای گناهان ما را بجزئی که ما هستیم گناه کاران و خونخواران
مغترف بگناه آفت که از سر و بکند و برای و سوال آمرزش کند بر قلم عفو و رحمت ما کثر و از سر گناهان
ما در گذر و برای از حق تعالی استغفار کن قال سوف استغفرکم زنی گفت یعقوب
باشد که آمرزش خواهی برای شما زیور و در کار خود اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدتر می که او آمرزنده
تا یا از آن ذنوب هر بابت بر بندگان بکشف کرد با ابو عبد الله مروت که سید تحقیق استغفار
و ناخیر این بود مروت که چون وقت سحر جمع میرید فرزندان را امر میکرد تا در این وصف می کشید
و او دعا و استغفار می کرد برای ایشان و ایشان این می گفت تا بعد از نیت ساله توبه ایشان مقبول
عزت شد و نزد بعضی از علمای تفسیر مروت که یعقوب تا خیر عاف و مود تا بداند که یوسف زنی را عفو
کرده یا نه بعد از آنکه مصر آمد و علم یعقوب یوسف حاصل کرد شب نماز بخوابت و بعد از تحلی و بی فکر
باستاد و یوسف در دقتی خود و برادران در عقب او داشت و دست نیاز بدگره می نیاز بر داشت و ایشان
آمین می گفتند تا حق تعالی اجابت فرمود القصد چون یعقوب با اولاد و سایر یاران بر روی مصر رسیدند یوسف
با ملک بران گفت مرا بپرست که پیغمبر خدایت و پیغمبر زاده و پدران ما می خیر اند و امر و دی با جمیع
اهل البیت و اقربای خود از گناهان میزد توقع است که باستقبال و بی پروائی ملک بران با چهار
هزار کس از خواص خود با نیت تمام و شوکه لا کلام سوار شد و یوسف با اکابر و اشراف مصر کرد تا
ایشان نیز با دستکی تمام با استقبال بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمد تفریح آن
شوکت و کوی و وطنه میکردان تعجب فرمود جبرئیل فرود آمد و گفت یا یعقوب با زنجیر که از تو شکرت
تعجب میکنی بالا که که نمود ما یکدیگر زمین تا فاطم صفت کشیده اند و تفریح تو آید و تشراف تو سرور
ند اند خدای عز و جل از اندوه تو محزون و غمخور بودند و چون یعقوب یوسف را در زنی ملک
مشاهده می کرد گفت این ملک مصرت بهودا گفت نه یوسف یوسف بعد از شاه پدران
مرگ فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست مسلم کند جبرئیل گفت بگذار تا بدید و بعد از آنکه
و گویند یعقوب بی روی سفت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت انکلام ملک با ملک
الاخیر ان سلام بر تو باد ای زایل سازنده غمها و المها و مروت در کردن یکدیگر کرد و از غایت

شمار

شادی های بکر بستند و در شواهد البتوة از انجی الله عز و جل کرده که یعقوب زنی
مصر رسید یوسف با کوب و عظمت تمام با استقبال بیرون آمد چون پدر را دید قصه کرد
که پیاده شود اما نظردید پادشاهی و علو مرتبه خود کرده و پیاده نشاند یوسف را و پدر را و پدر
یکدیگر هر چه بد جبرئیل را زان شد و گفت ای یوسف حق تعالی صیقل داده که جبرئیل کرد ترا که برای
بنده صالح من فرو نیاید دست را بکشی چون کینا و نوری از میان انگشتان او بیرون آمد
یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت ای نور نبوت بود در صلب تو بخت این ترک مذ و ترک اول
پیغمبری از صلب تو بریدن نباید حکم درینکه یعقوب صامو شد که نزد یوسف رود و یوسف
نزد یعقوب رود آفت که او یوسف نزد پدر رفتی بیت الاموال را دیدی قنات و بی و بیوی
در ویشی و بنظر او آمدی که از آخر مرغ واد و به متلندی این یعقوب گفت که تو در رست که
نبدانیت و هیچ شقت گرفتاری نزد یوسف را تا مملکت و ولایت را بر بینی که کوهی از نزد تو بر دهم
امروزش پادشاه مصر کرده اند به تو خواهیم سپرد در خرابست که در حقی که خبر منتظر شده اند
یعقوب و استقبال کردن یوسف پدر را از اینجا دران روز بر سرده بود و با بیا گشت و در غم یوسف
گداخته و ضعیف نهاده و جمعیت و شوکه او فقیر و فاقه مید گشته کسی شفاعت کرد
تا دست او را گرفت و او را بر سر راه یوسف برد و بنشانند هرگاه که حق از لشکر بگذراند یوسف
آن لشکر گرفته که بر خیزد که یوسف هر چه از اینجا گفته که هنوز آمد یوسف غمناک نشده و بر آفتند
که تو جبرانی جواب دای که من بیوی و اینهاستم تا خیر فوج بگذشتند چون که کتب یوسفی ظاهر شد
او را داد که من یوسف میشوم مرا پیش برید و بران نزد یوسف بودند یوسف نگاه کرد از اینجا
دید عیان اسب با ز گشتید بهیمه حرمه داری و ی گفت ای ز اینجا چون گفت چنین که می بینی گفت مان
کجا رفت گفت در عرصه تلف اند گفت آن حالت کجاست گفت در فراق تو دایم گشت گفت خستید
چیز رسید گفت از بسیاری که در فراق تو تپاه گشت گفت ملک با تو خوش و حال بود گفت آیا از غمت
خبری باقی مانده گفت هر روز که می گذرد محبت مضاعف میشود یوسف فرمود سبحان من خل
العبد ملوکا بطاعت و بجل الملوک عبیه ای عجب نیست با خداوندی گنبد را بطاعت پادشاه
گردانید و پادشاه را به عصیت در دانه گنبد خدای را زان شد و گفت ای یوسف که تو وقت
آن رسید که مرا هم جاتی بر تمام زنجیرانی و پیش از آن او را داشت مفادقت شوقانی و عیان نا
حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جان کرد و آنجا که داشت زبانه از آن پادشاهی داشت

و یوسف را در میان آن کتب و کتب یوسفی ظاهر شد

یعنی او را از شرک منزّه و متمایز نموده اند که کافران گفتند خدایا فرستگان هتند
چرا ادعی بر ما نه فرستند اگر خواسته بودی که ما را فرستادی حق میگوید که قول ایشان را کرده فرمود که
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ و نیز فرستادیم پیش از تو رساله
که مرغانی را که وحی فرستادند خدا را نشان من **أَهْلًا لِّلْقُرَىٰ** از شهرها و دهها مرویت گفتی
هرگز پیغمبری بخلاق نفرستاد که از اهل بادیه یا از حبی یا از زنان **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ**
اما سیر نمیکند کافران در زمین شام و من و برادر عادی و بنوه نمیکنند پیغمبر باید که بران بگذرد
فَنَظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس درینند بخل و غرور
که حکم خود را در کار و سر انجام آنانکه پیش از آن بودند از ستمگران و ستمگران و عباد
بعد از آنکه رفتار کردند و آثار عمارت ایشان مشاهده است بران **وَلَا أُرِ الْأَخْرَجَ خَيْرَ الْعَمَلِ**
سوی آخرت یعنی بهشت و نعمت آن بهتر است از لذت فانی دنیا **لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَمْ لَا تَأْتُونَ**
گند از شرک و نافرمانی پس بجهنم ایشان را بگو **فَأَن تَقُولُوا إِنَّا تَعَالَىٰ إِبْرَاهِيمَ** و میگویند
تا بداند که آن بهتر است پس برای تسلیم حضرت ابراهیم را بگو **فَأَن تَقُولُوا إِنَّا تَعَالَىٰ إِبْرَاهِيمَ**
که معاندان زمان تو تهاجمی بام و طول حیات تو مغرور نشو و نجویم ما ضعیفان و حقیران
إِذَا اسْتَشَارَ الرَّجُلَ أَمْرًا نَّكَاهَ که نمیدانند فرستاد که نما از میان ایشان **وَضَنُّوا أَنَّهُمْ**
قَدْ كَذَّبُوا و دانستند رسولان را که ایشان بدین میگویند پیغمبر هتند یعنی گفتار بوعده
ایمان ایشان را دروغ میگویند یا کافران کان بودند که رسولان ایشان را دروغ میگویند و وعده
جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِّنَّا أَنَّىٰ يُرِيدُ عذاب بران قوم فرود آمد **فَخَرَجَ مِنْ ثَمَارِهِ**
پس چنانچه شد که خواستیم پیغمبر و متابعان او را **وَلَا يَرُدُّ بَاسْتِغَاثِ عَنِ الْقَوْمِ الْخَاسِرِ**
و باز گردانیده نشود عذاب از گروه کافران و فتنی که بدیشان فرود آید **لَقَدْ كَانَ فِي**
قَصَصِهِمْ بدین میگویند که هتند و قصه انبیاء و ائم ایشان یا در قصه موسی و ابراهیم و ادریس و
الْأَنْبِيَاءِ یا عذاب را و بنویسند و در محفلهای خالص از مخالفان خود بران گردند اجتناب کنند
بر ملتات و صایب صایب باشند و یا از شرک عباد کفار و انکار ایشان اجتناب نمایند تا سعادت
داین قایل گردند **مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ** نیست قرآن سخن که برافتنده باشد
وَلَكِنْ نُّصْدِقُكَ بِالْحَقِّ و لیکن است مصداق آن چیزی که بوده و میبیند

پیش از آنکه از کتاب الهی یعنی موافق آن درستی و راستی و تفصیل کلماتی و بیان کننده هر چه را که
باین سبب که از احتیاج باشد در بین و دنیا پیچ امر دینی است که هستند بقراین و احاطه با بواسطه و هتند
وَرَحْمَةً لِّلْقَوْمِ الْيَاسِينَ راه نمائنده هر سالک و طریق و در وسیله رحمت و بخشش هر که وی
که بگویند بتوحید خدا و بتو خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله **سورة الاحزاب**

این که این حضرت پیغمبر را روایت کرده که هر که سوره را بخواند حق تعالی بعد از هر یک از سورهها
واقع شود تا روز قیامت برای وی هتند بتویند و در قیامت از جمله وفات یا شد صعبه خدا و از آن
علیه السلام مرویت که هر که سوره را بخواند حق تعالی او را بجای بهشت برد و شفاعت او را در جبهه اول
الانبیاء و اولاد از دینی که ایشان را شاسد لبس **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
خدایا که میدانی که احوال خلق از روی بنیم افعال و اقوال اند که انانکه **إِنَّهَا الْآيَاتُ الْكُتُبِ**
آیتها و قرآنت **وَالَّذِي أَنْزَلَ لَكَ** از آیتها از آیتها آن چنانست که فرود فرستاده شد بایست
سوی تو من **بَرَاءَتِ** از تو بر و در کتاب حق که تاسم که در دست و راست **وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ**
لَا يُؤْمِنُونَ و لیکن بیشتر مردمان را که نمیخوانند و نمیفهمند و معاندانند **فَعَلَىٰ الَّذِينَ هُمْ**
خدایا حق آن خدایت که بدانت است انانکه را یعنی یا فرید تو را داشت پیغمبر عیسی و یسوع و یحیی و یونس
که بدید شما آنرا یعنی ستونی که مری شما را شد و در دو یا ستون ندارد تا آنرا توان دید و در قیامت است
مذکور است که باری تعالی سقوف عالمی و موت را قیامه که در آن توانید که بر قرآت و بی ستونی که شما توانید
نمودند بر افراشت یعنی ستون هت و بی غفیت و قائم هت اما غیر بهشت و آن خدا و سبحان است
اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس قصد کرد بر عرش با ستونی شد و با قدر تمام و نفاذ حکم و بام و بصر
با دشا و است یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و ام کرد انداختن و
را حبه مصالح شدکان بحر کات مستقره آن نافع است در حدوث کائنات و بقا که بحری **لَا جَبَلٍ**
تا وقتی که نام برده شده هر یک از آنها که میروند و حرکت میکنند یعنی ممتد معین کرد و متغیر و دائم بر ماند
یعنی اوقات و از در برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه و ماهه یکماه و هر یک هر روز از مطلع و بصر
آید و بغير و بیکر فروزند تا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیامت که سیر آنها را از منقطع
کرده **بِفَضْلِ الْأَنبَاءِ** بیان میگویند آیتها و قرآنی که مفضل بسیار نام و بی اعدا و لا اعدا
میکند یکی از بعد دیگری **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بَلَاءٌ** که در توفیقون شاید که برسد پیغمبر
برورد که در قیامت بیکان شوند و دانند که هر که قادر است بر آنکه در آن شایسته و در عباد و احسان

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ

و بعد حق نبودی بهر کسی که بر حق بودی از طاعت با زبان مذی بعد از آن فرمود که اگر ندان
قد جنتی هم مغفرت او را داشتندی چنانچه ای ایشان بدان روشن شدیدی و اگر ندان
و عقوبت و نکال او را شناختندی هر که چشم ایشان زگرید باز نداشتادی و بقول الذین
کفرُوا و می گویند تا آنکه کافر شدند لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتُ رَبِّهِ خیر حق
فرستاده نمی شود آیتی بر محمد نشان از برود کار او یعنی محقر که مایه طبع چون عصای
و احیای عیسی آیت است مُنْذَرٌ خیر نیست که تو سیم گفتی یعنی فرستاده شده برای
هم کردن و بر تو همین بلا سخت و پس از آن از اظفار با آت مقترع بدو ن اراده ما جدا خیار
و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و هر گروهی را راه نماید آیت یعنی هر گروهی که مخصوص باشد
بمحقر و در صورتی آنچه غالب بود بر قوم او چون محقر در زمانه و حق و طبع در زمانه جلیس پس محقر
و عیسی کشای طبعی اختصاص زمان ایشان داشت و چون فصاحت بر شاغالست قوی تر بر محقر
فراتر شد پس از آن باری تا ابطال آن کند از سعید بر جبر و بر تفسیر نقل کرده اند که خیر این آیت
نازل شد سرور دنیا فرمود انا المُنْذِرُ و محقری هادی هم مندر خلقت و علی هادی همراهی
ایشان و بعد از آن حق تعالی در بیان کار و علو قدره خود می فرماید که اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَخْلَعُوْنَ
کُلُّ نَفْسٍ اَوْ خِدَیْ مِمَّا اَنْزَلَ اَیْده بر میدارد هر فرزندان فرموده و سپاه و مفید و خوب و رشت
در آن و کوتاه و غیر آن و مَا نَبْغِضُ اِلَیْهِمْ اَرْحَامًا و داند آنچه بکدام همه باقیه خویش بکاهند از
رحم از که که تمام خلقت پرور نیاید و مَا نَزَّلَا اِلَیْهِ زَیَادَةً سَازد یعنی خدای فرود کرد
در جنت و لانا عَصَا تَرَايِدُهُ و گویند مراد بر آیه کم عدد و ولد است چه رحم مشملت بر ولد تا
چنان و نزد بعضی نمایان و لاد در رحم چهار است و آیت که مراد بر آن ممکنست نقل کرده اند که در بین
زنی رخ بطن برادر در هر طبعی پنج دختر و از بعضی تفاسیر منقولست که در خوار از ذلک شک در فرود
و در آن خانه که در وضع ایشان کرده از آیت العشره نام نهاده و کُلُّ نَفْسٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ
و هر چیز نزد او باندازه آیت که از آن مراد و کم نشود عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ
الْمُعَالِمُ است دانسته پوشیده بها از حسن بر کوان و عظیم لشان بر تر بر هر قدر که کامله بنا
بلند تر نیز از رفعت مخلوقات و معالی از آن سَمَوَاتٍ مِنْكُمْ مِنْ اَسْفَلِ الْقَوْلِ
بکیاست از شما در پیش علم او هر که پیش شد یعنی از رفعت خود و مَنْ جَهَنَّمَ و هر که انکار کند

از آید

از آید بگری و مَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِاللَّيْلِ و هر که او طلب کند خفا شده و پوشیده از خود
و سَارِقٌ بِاللَّهَارِ و هر که ظاهر است و آشکارا کند قول و فعل خود در روز یقین خیر از
و فعل سار و علایق بر و پوشیده است آیه مقرر علم که لا اوتد سمول آن بر جمیع امور که مقرر است
مرکبی که نبیند و آشکارا نمی کند قول و فعل خود از رشتگی اند که از خود آید و اگر در حفظ و قوا
و افعال او مِنْ یَدِیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ از پیش دستهای او و از پس او و حَقُّ طَوْلُهُ
مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ نگاه میدارند و از بعد از خدای و تند بر او آنچه از و صادر میشود می نویسند
ایشان و اکرام الکاتبین و بر هر می گویند و در بیان آورده که ایشان زده ملک اند بر روز و ده بشد
مریت که حق است فرشتگان را افریده تا آنکه در آن نگاه میدارند از مضار و مکاره که اگر خدای
فرشتگان را هر که از میان نکرده یقینا ایشان را برودندی از روی برپا آورده اند که یکی از بزرگان
جمله از هر و صریح است که بر ما چند فرشتگ است و کت فرمود و فرشتگی یکی بر است و یکی بر چپا نگه
ایست بر آنکه بر چپ است چون نیده صفت بکند فرشته است یکی از او می نویسند و یکی می کند قیاس
دست چپ می نویسیم که در توقف کن تا آنکه ایشان شود و است تغافل کرده و تو بر کذا اگر است تغافل
خیر و روی نویسد و اگر که گوید نویسد که خدای از این برها داد که بد نیستی است ما را در لحظه
خدای می کند و در زمان شرم میدارد و فرشتند دیگر است که می نویسند از تو بدست و بعضی سلطنت
بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کند چون نیکو کنی ترا وضع کند و فرشته دیگر بر لب نوشت که خط
خیر از احوال تو میکند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و و فرشتند دیگر که تا ما را پیش از تو و و
تو روند و و فرشتند دیگر بر چشمهای تو می کنند از ده فرشتند دیگر می نویسند و بایند و برود
مجموع بیست و نه فرشته اند بعد از آن می فرماید که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ مَا یَقُومُ بِهِ الْعِبَادُ
تغیر کند آنچه با گروهی باشد از عاقبت و بغیر حتی یَغْفِرُ مَا یَنْتَسِبُ اِلَیْهِمْ نَافِلًا
که تغیر میدهد آنچه در پیشهای ایشانست یعنی بد لکنده احوال جلیل را با اخلاق بر یک سلیقه
راست دارند و غفلت نموند تا آنکه فیض بدیشان برسد از عبادت گفته هر که حق تعالی بر قوی یعنی
عطا فرماید و ایشان نه شکر کار را و قیام نمایند حق تعالی آن تغیر بر ایشان زیاد کرده اند
و اگر کفران کنند ایشان سلب نماید در ضیانت که چون خیریم خرم و مکرر در سواصل او

و نه نیست طرعا از روی قرآن برداری مراد مؤمنانند از ملائکه و جن انس که در آسمان و در شاهی
 قرآن برند و سجده کنند خدا را و **وَكُرَّهَا** و آن روی که مانند بی رحمتی مراد کافرانند که در وقت
 شده و محنت بضر و در سجده کنند **و ظلالهم** و سجده می کنند سایه پای اهل آسمان و زمین و خدا را
 به تبعیت ایشان خاص با **الْعُدُوِّ وَالْاَصْبَادِ** یا اعدای منسوب و صایب منسوب به سوی شرق
 مراد و است و تخصیص از وقت جهنم است که امتداد طول درین دو وقت ظاهر است و تحقیق است
 که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الهی شامل حال او شده نه الامیان در دلا و روییده گشت و غیر
 و کرامت خاصیت آنهاست که محبت فرط خدا و قهر پادشاهی هم خدا را در عرض و نفس فرما و ایشان را
 و چون حق تعالی درین آیه بیان فرموده که **كُلُّ سَاجِدٍ سَاجِدٌ لِّوَجْهِ رَبِّهِ** و ازین برای است و عجب
 آن بیان محبت میکند بقوله **قُلْ مَنْ رُبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** کوی محمد گیت آفرید که در
 آسمانها و زمینها یعنی زکافران نیز که گمانی آسمان و زمین گیت اگر جواب بر وجه صوابه اند و نه
 و اگر محبت خدا جواب ندهند پس از قبل ایشان **قُلْ كَيْفَ أَقْدَمْتُكُمْ عَلَى اللَّهِ** و علوی الله خدای استحقاق
 چنانچه از این برای نیست و اگر صناد و دونه در جوابه و از این برای نیست و اگر صناد و دونه
قُلْ كَيْفَ أَقْدَمْتُكُمْ عَلَى اللَّهِ و علوی الله خدای استحقاق چنانچه از این برای نیست و اگر صناد و دونه
 که ایشان زراد است و از بعضی چون بمانند که آفریننده آسمان و زمین و سائر اشیاء و برای پرستید
 و فرامی گردانید ایشان را و ایشان را **لَا يَمْلِكُونَ أَنْ يَنْفَعُوا أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا** و ایشان را
 نمیتوانند بر وضع ضرر یا نفع خود پس سود دیگری چگونه تواند رسانید و بجهت نفع زیانها را نتوانند رسانید
 و بعد از این **قُلْ هَلْ نَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرَ** و کوی یا را بر باشد یا کوی که برستند
 صفت است و در تارکی که کفر گرفتار و دنیا می که برستند خدای بخت بر وجه نصیر و روشنایی ایمان
 و محبت و جهان آشکارا را را بر باشد معبودی که غفلت از شما و معبود که مطلق است از حلال ایشان
أَمْ هَلْ نَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورَ یا را بر باشد تاریکی یا روشنایی و انکار روشنایی
 توحید و معرفت پس بر وجه انکار نصیر باید که **أَمْ خَلَقُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ خَلَقُوا فَلَئِنْ**
الْخَلْقُ پس ایشان را یا کافران ساختند برای خدای ایشان را یا کافران ساختند برای خدای ایشان را یا کافران
 مانند آفریدن خدای فلان **أَمْ خَلَقُوا اللَّهَ شُرَكَاءَ خَلَقُوا فَلَئِنْ** پس ایشان را یا کافران ساختند برای خدای ایشان را یا کافران
 و ندانستند که آفریدگار خدای کدام است و آفریدن شرکا کدام حاصل صفت است که ایشان را
 نگرفتند برای خدای که مثلا آفریننده باشند و امتیاز میان آفریده هر یک مشتبه شود و بجهت
 این گویند که ایشان را نیز می آفریند چنانکه خدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت

باشد چنانچه است لیکن ایشان را گرفته اند شرکا فی که قادر نیستند بر آنچه خلق و برای کرده
 قادر باشند بر آنچه خالقان را قادر است **قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ** کوی محمد خدای تعالی
 آفریننده هر چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق و برای و غیره
 شریک ندارد و آفریدنیها را شریک او باشند در پرستیدن **وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**
 و است بکار در الوهت غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان شد که برای خود باطل
 بقوله **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** و فرستاد از آسمان آب را یا از جانب آسمان آبی را فسالت او و بیه
 بقدرها پس روان شد رود خانه از آن آب یا نازده خود یعنی مراد از این بقدر خود بخورد
 و نیز که و تنگی و فراخی آب را ستاد یا نازده که خدای تعالی مقرر کرده که آن سودمند و بیان کند
فَأَجْمَلُ السُّلُوكِ از این برای است و داشت از آب روان گفت بلند را یعنی کف از این
 و از غایت موج و خش و **وَمَا يوقِدُونَ** و بعضی آنچه که در نهاده برای و در عله
الْبَارِئِينَ در آتش یعنی میگذارد از فلزات چون در نقره و مس و آهن و غیره اینها را
أَوْ مَنَاجِدَ برای طلب بر آبیاری و آلات عمارت را و از این برای است و از این برای است و از این برای است
 از فلزات زرب و مثله گفت مانند آن که بر روی آب است **لَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ**
الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ همچنانکه ذکر کرده شد مثل خدای تعالی و باطل را تشبیه کرده چون
 در افاده و شات باکی که صفت صانع خلق از آسمان فرو آید و یا بغلوی که برای پر آید و امتعه
 مختلف محتاج الیه باشد و باطل را در فقه و سعه و زوال بکفی که بر روی آب و بر روی زمین
 چنانکه می فراید **فَمَا كَا الرَّبِّ** پس تا کف روی آب و خب بر آبی فلز فیه **هَبْ هَبَّاءَ**
 پس برود در حال که مطروح و ساقط باشد **وَمَا يَنْفَعُ النَّاسَ** و اما آنچه سود رساند
 مرد ما را چون آب یا فلز که اخت در عشر **فَمَثَلُ فِي الْأَرْضِ** پس همانند در زمین تا را
 بدان منتفع شوند **كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ** و همچنین ذکر کرده شد منیر خدای
 برای تعقل کردن تا ملخص من آنست که باطل اگر چه بسیار باشد مانند کف رودخانه ها و کف
 فلزات در زمین جویند نه در آنکند فی جوش و خروش گشت و براند و فرستد ناچیز و فیه
 گردید و باطل حق اگر چه اندک باشد مانند صافی مکش طویله مانند و در زمان فقه برانند که در
 استحقاق **بِالْزُّمِ الْحَسَنَةِ** را تا از آنرا که اجابت نموده اند پروردگار خود و استحقاق

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِّ
اگر باشد ایشانرا از جهنم از نشت همان از نفوذ و جبر و استعد و صیاح و مشکله معه
و مانند اینها با آن باشد یعنی نفوذ و نفوذ و نشات با آن اضافه کند و هر دو تصرف کار
باشد در روز قیامت لا افسدوا به هر یکند و از این یعنی خواهند که خود را با آن جمله از خود
و از عذاب برهند اما که از ایشان نشاند و آن قدر بگوید کند اُولَئِكَ لَهُمْ سُورُ الْحَرِ
انگرو و هر ایشانرا از بدی شمار یعنی سختی حساب ایشانرا بگوید و نشانی ایشانرا از نشت
و مَا وَهُمْ مِنْهُمْ وَ بَشِّرْ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مَصْرَفًا مِمَّا كَسَبُوا وَ أَذْهَبَ اللَّهُ مِنْهُمْ نَبَهُهُمْ
محلا استقرار از میان ایشان را میفرماید که از میان ایشان را میفرماید که از میان ایشان را
الَّذِينَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ بَأْسٌ كَسِبَتْهُ أُولَئِكَ لَا يَتَذَكَّرُونَ
و رشت که من هو اعلمی که کسبت که ناپیدا باشد و انکار قول کند مراد عدم نشاند
میان ایشان انما یبذلک و اُولَئِكَ الْبَاقِیَ نَبَیْهِمْ بَشِّرْهُمْ بِقَوْلِهِمْ
عقلای مافی شده از معارضه و شهادت ازین بوقول بعهده الله انانکه و فانی
پیمان خدای که در روز قیامت بوقول بقیضون الیشاق و نمیشکنند از پیمان یعنی
پیمانی نمی کنند که حفظ ایشان با آن دولت کرده از اعتراف بر بوبیت و وحدانیت حضرت عزت و احد
که خدای خود و گنا خود از ایشان فرار کند نقص نمیکند و الذین یصلون ما امر الله
به و انانکه می پیوندند با آنچه امر کرده است خدای با آن آن یوصل انانکه پیوندند با آن صلح و
موالات مومنان و پیمان جمیع انبیاء و کتبه را عاقبت حقوق الله و حقوق الناس و بخشون
و بهم و متبرند از پروردگار خود و بجا فون سوء الحسا و خوف از نداشتن حساب
پیر محاسب نفس خود می کنند قبل از آنکه محاسب ایشان کند و الذین صبروا و انانکه صبر کردند
بر مکاره نفس و مخالفت هوا با بر مباد ابتغاء وجه ربهم میجویند برای پروردگار خود و
را و بمعصا قوا الصلوة و بپای داشتند نماز مفروضه و انانکه فوضوا اما رفقنا
و نفقه بعضی از آنچه بدیشان داده بود یعنی نفقه واجب را از اخراج کردند سر و جان بیه
پنهان از آنچه کسی که معصی الله و اشکارا مانند شخصی که مشهور باشد و قدر و
بالحسنه السبیه و رفع کردند بیکویی بدی را یعنی در عرض بدی نیکویی کردند و انانکه

هم

لَهُمْ عَقَبٌ الذَّكَارُ انگر و که بدین صفات موصوفه ایشان را است از انجائی نیکویی
جبری عداد و در عاقبت آن هر چیز است جنات عدن است پای بافت که همیشه در آن
باشند به خلون بها و من صلح در آید در آن هشت گانه که شایسته آن ایمان و طهارت
من ابائهم و از و اجهم و ذر بایانهم از پدران ایشان و از زنان ایشان و فرزندان
ایشان یعنی ملحقای ایشان با ایشان ملحق شوند و الذین یصلون ما امر الله به
کل انانکه در آید برایشان از هر دری از متنازل ایشان و گویند سلام علیکم
بما صبرتم سلام از اوقات بر شما بسبب آنچه صبر کردید و شکیا بودید بر فقر و درویشی
و فقر و دسترنج حقیت نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت جبرائیل علیه السلام
گفت چنان کن فقیر بخدای ربی یعنی کما یخاف فقر از من مقبول ترند و یا صبر کردن بر جمیع
فهم عقیقه الدار بیکوت انجام آن سری که ایشان یافتند و بعد از آن در میان
ناقصان عهد می نماید که و الذین یقضون عهد الله و انانکه می کنند پیمان خدا را
من بعد میثاقه ازین حکم کردن آن با عترت و قول آن و یقطعون ما امر الله
به ان یوصل و بریدند با آنچه خدای فرموده است با آنچه انانکه پیوند کنند برجم یا ایمان به
پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس و تقیید و ن فی الارض
و تنای می کنند در زمین کفر یا ظلم یا معصیت یافتن ازین اُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ
و لهم سوء الدار آن کرده مر ایشانراستد و روی از رخسار ایشانراست بدی سری کردن
دو زخت یا بدی عاقبت در دنیا و در آخرت و گفته اند که مراد یقطعون ما امر الله به آن وصل
خارج باشد که نمی کنند و بر امام عادل میروند بعد از آن بیان را از حق خود می کنند بقره الله
یسط الرزق خدای گشاده می گرداند روزی را لمن یشاء سری هر که می خواهد بر وفق
محبت و تقدر و فتنک بسیار در بر کسی که داده می کند بر طبق حکمت و فرج و با حیوة
الدنیا و شاید شده اند از آنکه برزند کافران و منافقان با ایشان داده اند از متاع دنیوی
و ما الحیوة الدنیا فی الاخرة الامتاع و نیست زندگانی در سر و دست آخرت

هم

مصبیتی کرده و بلیت از رخ برکنده از خطی و قتل و سر و غایت او خلع قرصا من دارهم
یا فرود آیی تو که محمدی بموضع که نزد یکستان از سر ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد گفتار میکند
که ایشان از تکذیب ببلایا مصایب گرفتار میشدند و سرهای آنحضرت بجا ایشان افتاد و معلوم شد
ایشان را احاطت کردندی غرض که بلبود ایشان خواهد رسید حتی تا فی وعده الله تا وقتی که تا
وعده خدای که موقت یا قیامت ان الله لا یخلف الی بعدا بدیهی که خدای جل و آن کند
وعده را بخند تصناع کذب در کلام او پس بجهت تسلیم حضرت میفرماید که ولقد استهزئ
برسلسل من قبلک و بدیهی که استهزا کردند بر پیغمبر پیش از تو چنانکه این قوم می گفتند
فا ملک للذین کفروا این ملت دادیم پس آنرا که میگویند یعنی بکدام خیم ایشان را در
تا شاید که متنب نشوند ثم اخذهم لیس یکفیم ایشان را بقوتیجهت فرط وعده و انکار
فکف کان عقابا پس بجهت یا شد عقوبت من ایشان را از کلام بر سبیل تهولت آفر
هو قاعم علی کل نفس بما سبت ای کس که او باشد نکمسان بر همه نفس با یکدیگر
از نیکی و بدی برابر است با کس که چنین نباشد یعنی خدای که نکرده و سازنده کار و نیکی کار
برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی تان و جعلوا لله شرکا و بسیارند که
مخدا را از ایشان یعنی بتان را که می پرستند قل سمعوه یگوید محمد نام نهید و وصف کنید از شرکا
با سواد و اوصاف و توان ایشان و بگریه که ما مستحقان شرک و اهل عبادت دارند یا ندانند و اوقات
تعالی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهت این مستحق عبودیت
پس خود را بیضاقتی که در ایشان نیست منتصف میدهد خدایا یا بجهت نمیدانند درین معنی علم
بشریک خود ندارد و که بجهت عدم آن در نفس او پس چگونه او را شریک باشد أم یظاهرون
القول ای انام می نمایند بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بخود نام نهادن یا اعتبار یعنی چون نام نهادن
نیکو کاران را پس بلیکله که گفته شده است یعنی شیطان را می شناسد للذین کفروا و مکرهم
برای آنانکه نکر ویدند مکر و کید ایشان را که آنرا از شر باطل و کاذب است در نظر ایشان بصوت صلا
و صد و او را داشته شده است یعنی و ما و شیطان ایشان را باز داشته عن السبل از راه
درست و بدین درست و من یحکم الله هر که فرو گذارد و او خدا بجهت فرط عناد و جمود او و

نشان
ایم بنو نوحه بما لا یعلم
فی الارض

توفیق از وی بداد و فما الامر هادی پر نیت او را راه نمائیده و توفیق دهنده در راه
له وعدا ان فی الحیوة الدنیا میگردانند عذابی در زندگانی دنیا بقتل و سر و غایت
سایه صایب و وعدا ان فی الآخرة استوف و این عذاب را بدین سر و غایت و شوار بر این
وما لهم من الله من وفاق و فیت ایشان را از عذاب خدای که دارند ناکند و الله
شوند و بعد از او وعده که وعده میفرماید که مثل الحیة التي وعد النحوت
بجهت که وعده داده شده اند بر زمین کاذب میخیزند من تحتها الا انها و میر و دستهای
زیر و نجات یا از زیر میساکن ایشان را و ای کله کله اذ انکم میسبان همیشه باشد و
منقطع نکردند و عسایر و نیای و ظلمات و سایبان نیز نماند و میشود چنانکه سایه های دنیا
نسخ می پذیرد تلك عقوبتی الذین یثقون ان بهت یوصف بالاهل و یضاهی که دانست
که برهیزد که نکرند و وعقی الکافین انکار و عاقبت مهم کار از انکار و درخت است و
الذین اتیناهم الکتاب و انما نکر عطا کرده ام و انما نکر انکار بر مومنان اهل کتاب
چون عبد الله سلام و اصحاب او ان بود و شهادت از نصاری و یهودیون بما انزل الیک شاة
بآنچه فرو فرستاده میشود و بتلف قرآن و من الاخراب و انما نکر عطا کرده ام و انما نکر انکار بر مومنان اهل کتاب
چون عیسی بن مریم و اتباع او ان بود و نصاری من تحت بعضه کس که انکار می کند
بعضی از انرا که مخالف شرعنا و شانت قل انما امرت کما یوحی الی من الله و انما امرت کما یوحی الی من الله
ما مودعتم ان اعبد الله و انما امرت کما یوحی الی من الله و انما امرت کما یوحی الی من الله
خدا نکر شما آورده اید از غرض میح الیه ادعوا لیسوی خدای بدیع و محترم خلق و اولی الله
ما یستوی و است یاز گشت من و کذلک و چنانکه فرستاده ام کتابها را بر انبیای سابق
آز نکرنا محکما و فرستادیم بر تو ان کتابی محکم که تغییر و فتح بدو را نیاید و حکم کننده باین حق و
باطل عرسا بجهت عیب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد و لکن استعصوه هم
و اگر چه بدین و من متابع کنی آنرا و های شرکان را که ترا بدین آبی خود دعوت می کنند یا از و هار او
را که ترا بقبل خود دعوت می کنند بعد ما جاءک من العلم از این که آمدن تو از دانش یعنی
بطلان کشتن ایشان و نسخ حکم قبله بود ما لک من الله من وفاق و لا وفاق
نباشد ترا از عذاب خدای هیچ یاری که نفع برساند و نکرند و انی که عقاب بخوان از نکران دارد

الَّذِينَ هُمْ يَكْفُرُونَ وَيَكْفُرُونَ بِمَا هُمْ يَكْفُرُونَ
بِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
لَخُجُجُ النَّاسِ فِي يَوْمِئِذٍ
إِلَى التَّوَارِثِ
بِفَرَانِ مَعْدُوكَ
ضَاطِئُ الْعِزِّ
وَمَا فِي الْأَرْضِ
عَلَوِيَّةٌ
وَرَجْعٌ
أَحْيَاةُ الدُّنْيَا
زَنَدَكَ
نَعْمُ
كُونِيكَ
مَدْمُومٌ
وَكَايَ
وَفَرَسِيَّةٌ
وَبِأَشْيَانِ
بَيَانِ
فِيضُ اللَّهِ
كِرَاهُ
كُسِيرُكَ
وَصَلَوِيكَ

وَيَحْقُقُ

وَيَحْقُقُ كَقَرْنٍ شَدِيدٍ
أَنْ تَخْرُجَ قَوْمُكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ
بِهَالِ النُّوْطِ
أَزَانِ مَتَدُ كَرْتَشْدِهِ
دَلَالَتِهَا
بُرْهَانِ
أَذْكُرُوا
أَجْبَحُكُمْ
فَرَعُونُكُمْ
أَبْنَاءُكُمْ
فِيْدَاوِيَا
نَزَانِ
شَارَا
وَبَاوَكُنْدِي
نَعْمَتَا
بِرْمَا
نَكَلْمَا
جَمْعَا
أَزْحَمُ
شَا
شَا
أَسْرُ
عَادُ

اسلام را شفیعی بدید و ایشانرا شفاعت کرد و با او این توکسیت برای شفاعت کن و می خیزد
از مجلس و تقیتی عظیم بدید که هیچ کس بخوانی نشنیده باشد و یکی بیای معشر کفار ان الله قدیم
و محمد الحق نا آخر ایس من طاعتی و دوزخ کند و بعد از وعید کفار و بعد از ایمان صفر باید
که **وَدْخَلَ الدِّينَ اَمْنًا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و در آورده شوند تا آنکه گردانند
بوجهی آیت الهی و کرده اند کارهای شایسته **حَتَّى تَخْرُجَ مِنَ الدِّينِ اَمْنًا** و خدای
قیما در بیشترها که برود از زمین دستان و مسکن از جهای آن و شریکین در جانی که با او
باشد دستان و در آید کان مؤمنان بهشت فرشتگان باشد ایشانرا با کرام و تعظیم بر این دستان
در آید با **اِذْنٍ رَبِّهِمْ** بیست و ری و فرمان برود کار ایشان **تَحْتَهُمْ فِي سَلَامٍ**
تحت ملائکه بر ایشان در بهشت یا تحت هر یک بر یک کس سلام باشد که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ**
بعد از آن بیان ضربا بشمار میکند برای و روانه حق بقوله **اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ**
مَثَلًا لِّاُولٰٓئِکَ وَنَدَانِیْ اَیْ یٰۤاِبْنَدَ بِنَا چگونه بر خدای شلی یعنی کرد اند خدای **کَلَمَةً**
طَبِیْعَةً طَبِیْعَةً طَبِیْعَةً کلمه یا کلمه را که طبعی است با عوّه اسلام مانند دخت پاکه کان
خلعت یا طبعی است در بهشت **اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ** که بخواند و در زمین ستوار
حکم و یا برجا باشد و شاخ آن باستان کشیده از مبالغات در بلندی **تَوَدَّیْ اَحْکَمَهَا**
کُلَّ جَانٍ میدید صیغه خود را در وقتی که خدای حکم کرده بموه و اذن یا **اِذْنٍ رَبِّهِ** با اذن او نیند
و برود آینه آن **وَقَضَّیْ رَبُّ اللّٰهِ اَمَثًا لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُوْنَ**
و میریزد خدای مثلاً را برای همان شاید که ایشان در باشد مخصوص از غلالت که آنها اند در تحت آیت
از عروق منجود **اَلَا تَرَ** که در وقت بلندی سربا و ج کشیده بختین معنی کلمه شهادت در وقت مؤمن
ثابت و راسخ باشد و آب از سر چشمه تصدیق میخورد و فرو می آید که گفتار است چون از زبان بر آید با آسمان
شود و از حضرت سالت پناه **وَاِیْتِیْ کَیْ شَلَا** اسلام خود در بهشت که اصل آن ایمانست بخداوند
آن نماز بیک نماز است و زکوة و شاخ آن روزه رمضان آنرا بوجع قیر و آیت که مراد بشمار رسول
و فرج آن علی آنرا طالع و عضون شجره فاطمه و شری آن حسن و حسین و اعصاب و عروق آن شیعه
آن بعد از آن فرمود که **مَدِیْ** که از شیعه باشد چون میرو بر کوا از دخت بختین چون یکی از ایشان
متولد شود بجای آن برافزاده بر می رود و وسط **وَاِیْ** کرده که جبر بر او گفت که تو شجره علی
عضون آن فاطمه و آن حسن و حسین صیغه آن **وَمَثَلُ کَلَمَةِ خَلْقٍ لِّلشَّجَرَةِ**
تَحْتَکَیْ و مثل سخن ناپاک که گفتار است مانند دخت ناپاک است چون خنثی که تلخ است

و ناخوشبوی و مکره طبیعت و با وجود حیات و کراهت **لَخِیَّتْ مِنْ قَوْفٍ اَلَا**
مَالَهَا مِنْ قَرَارِجِبَانٍ شده و بریده و برگنده شده خشت آن از زمین نیست و کرات
و استحکام یعنی نهی داد و در زمین و در شاخ در میان شخص عزت که خنثی است مثل نموده که کفر را
و عبادت استقام را **لَخِیَّتْ** خط که در اصل آن قرار است و دفع آنرا اعتباری و بعد از آن بیان صاحب کلمه
طبیعتی که بگوید **لَخِیَّتْ** الله **الَّذِیْنَ اٰمَنُوا** آیت می کند خدای آنرا که ایمان آورده و
استحکام میدهند یا **اَلْقَوْلَ الثَّانِیَ** **لِیَحْیُوْا الدُّنْیَا** بخت است و حکم که بخت قاطع
نزد ایشان ثابت شده و در زندگانی دنیا تا در زمان است و مصایب نبوی و بعد از آن جاده مستقیم
توحید تلغزندی یعنی نزدیک مرگ ختم حیات ایشان بر کلمه توحید باشد و **وَالْاٰخِرَةَ** ثابت دارد
ایشان را در آن سرای یعنی در قصر که در آخرت است تا آخرت و کبر و بطر و قیام با او دهد و گویند
از دنیا قبل است و از آخرت موقوفه صاحب و مرگت که حضرت سالت پناه **اَفَرَمُوْا** که چون قبض روح شود
شود ارواح او در قعر عود کند و در ملک نزد او آید و ایشانرا نند و گویند او را خدای تو که است
و پیغمبر و امام تو که است که جواب مطابق گوید منادی از آسمان نه آنگاه که نیند من جواب بصواب گفت بخت
در بهشت از بهشت در قعر و بکشاید تا نسیم بهشت در عهد و بختهای بهشت نزد او آید و او را گویند که جواب
کن ایضا که عروس در خوابگاه خسب و او جواب را بگوید و گویند من می آید که خدا و رسول و امام است
او را گویند که تا زنده بودی صاحب بودی چون ببردی شقی بر روی بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
درهای دوزخ در کوی او بکشاید و کور آتشین بر سر او فرو می کشد و گویند و بر آتش شود و وفرا می
که هر جوان از زمین بشوند مکرر و افسوس هر که بشود آواز او را گفت کن و از بهشت که می فرماید و **وَلِیْضَلْ**
اَلْظَالِمِیْنَ فرود آید و خدای ظالم را بقیه کافران معاندند و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
توحید که بیا شیعه وقت سؤال و جواب فروماند و **وَلِیْقَعَلِ اللّٰهُ مَا یَشَآءُ** می کند خدای
منجور اید از بهشت من خلص و بخت بخت کافران معاندند بعد از آن بیان بدی حال کفار می فرماید که **اَلَمْ نَزَلْ**
اَلَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ اِلَیْهِ الله **کُفْرًا** آیت بدی نگاه نکردی ای محمد پس بگو تا آنکه بدید که کردند
شکر نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی را و اهل کفر اند که خدای ایشانرا سکان حرم خود گردانیده این را بفرق
بر ایشان بکشاید و ایشانرا ستم و وجود حضرت برای شرف ساخت ایشان ناسپاسی می کند بخت بخت بخت بخت
محنت فقط در ماندند و خواهر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
گویایم نعمت خدا بر بندگان و باغایر میشود هر که بر شکار می رود و خالفان را در ضلالت انداختند

الله

رَبِّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِي سَاعَةٍ كَذِبًا وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
كَافِرَانِ دَرَانِ دَرْدَنِ لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ كَلَّا بَعْدَ بَعْدِ يَسْمَعُونَ
وَرَدْنِيَا بَانِدِ بَوَقْتِ مَضَرَّتْ مَوْضِعَانِ بَانِدِ بِلَاحِ طَلْقِ لَهْ اِيَادِ قَهْرِيَا وَرَوَقِيَا تَرِيَا وَرَوَقِيَا
يَا وَرَوَقِيَا كِهْ عَاصِيَا نَا اَهْلِ تَوْحِيدِ لَارِ وَرُخِ پَرُو نَارِ وَرَوَقِيَا جَهَنَّمَ بَدِشَانِ وَرَوَقِيَا تَرِيَا
كِهْ خَرُوجِ افْشَانِ اَزَانِ مَيْتَرِ نَيْتِ نَهْمَا كَشَنَدِ كِهْ كَا شَكَا اَز اَهْلِ اِيْمَانِ مِي بُوْدَنِدِ بَعْدِ اَز اَنْدِ رَوْعِيَا اَهْلِ كَهْنَرِ
بَا حَبِيبِ خُودِ خَطَابِ مِي كِهْ كِهْ قُرْ اِيْمَانِ مِي كِهْ اَز اِيْمَانِ اَرْبَعِي كَانُونِ دَرِ حَبِيبَانِدِ دَشْتِ اِيْمَانِ بَا زِدَانِ
دَر دِي بَا كَلَوَا وَنَهْمَا اَوْجُو نَهْمَا بَا خِي خَوَاشِدِ وَرِجُو دَرِي بَانِدِ اَز اَنْوَاعِ مَنَاقِبِ
لَدُنْ اَنْ قَوْلُهُمْ اَلَا مَلِكُ وَنَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
حَالِ اِيْمَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
بَانِدِ اَعْقَابِ بَدَا دِي خُودِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَعَدَمِ نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
مَعْلُومِ وَا بِلَا كِهْ دَرِ مِجْدِي اِيْمَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
لَوْحِ عَقُودِ كِهْ مِلَّةِ اِيْمَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَمَا كُنْتُمْ اَعْرُوفُونَ پيشي كَرَفَنَدِ مِجْدِي اِيْمَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَقَتِ مَقْدُورِ مَعْدَا اَحْلَامِ مَقْدُورِ مَعْدَا اَحْلَامِ مَقْدُورِ مَعْدَا اَحْلَامِ مَقْدُورِ مَعْدَا
عَذَابِ رَوَقِيَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
اِنَّكَ لَكُنْتُمْ اَكْثَرُونَ وَكُنْتُمْ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ
دِي بَانِدِ كِهْ مَارِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
جَنُونَ اَهْمَا اَشْتِ نِي اِيْدِ لَوْ مَانَا اَنْتَا بَا اَلَا اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ
اَنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ
بِيَا اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
لَكِهْ مَكْرُوبِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
قَوْمِ مَكْرُوبِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَبَانِدِ اَهْمَا اَشْتِ نِي اِيْدِ لَوْ مَانَا اَنْتَا بَا اَلَا اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ اَكْثَرُونَ

الحال معدت شوند حلالان ایشان در آنصورتی که در آنجا با داشته اند و این منافق
تکلیفت اِنَّا لَنَحْنُ رَبُّكَ اَلَّذِينَ اَلَّا لَنَحْنُ اَفْظُونَ بَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
فَرِشَانِ دِيمِ فَرِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
کِهْ بَانِ اَمِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
کِهْ کُنْدِ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْاَوَّلِينَ وَنَحْنُ كَمَا
فَرِشَانِ دِيمِ فَرِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
مِنْ رَبِّكَ اَلَّذِينَ اَلَّا لَنَحْنُ اَفْظُونَ بَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
رَوِی عَنَدِ وَنَحْنُ كَمَا فَرِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
دَرِ اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
فَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اَنْبِيَاً مِنْ قَبْلِكَ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَاَشِيَا اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
قَوْلِ اِيْمَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
اَشْتِ سَتِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
لَوْ كُنْتُمْ اَعْلَمُونَ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
دِي اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
سَكْرَتِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
دِي اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
لَكِهْ مَكْرُوبِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاجِبِينَ وَبَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَبَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
صُورَتِهَا وَبَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
وَحَفِظْنَا هَاجِرًا مِنْ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَبَدِشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
تَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
کِهْ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
مَشِينِ اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا
تَا بَوَقْتِ عِيسَى دِي اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا اَوْشَانِ اَز اَوْجُو نَهْمَا

و

بوده و چنین می آمدند و باد و شتان خود از کاسان می گفتند چون روح الله می آید نشان از
 آنست که آسمان منع گردید و چون با ولادت با سعادت قائم الزمان علیه فضل الصلوات است و آواز
 آسمانها متوجع گشتند و مجنبد بر زمین ایشان شهاب ثاقبه می پرتید و ابواب کجاست مسدود گشت
 و الارض مدد ناهای و زمین را با ناکشیدید و مجنبد بر زمین ایشان شهاب ثاقبه می پرتید
 بروی آب از خانه کعبه و اقصای فیهار و اسی و در افکندید و پیدا کردید در زمین
 گوه های با فراخته یا برجا و انشتا فیهار من کاشی مؤز وین و درو یابندید
 زمین از هر چیزی سنجیده بمنزله حکمت بعضی رویانید و زمین چیزهای یکوشتل را منع فرمود
 از آشکار و مخفی و حالت و نشان آن و جعلت الکوه فیها معافیش و خود اندیم برایشما
 حدیث بسیار بعیثت شما حق را گردید و من لستم لبر از قاین و هم بری شما ساختیم
 آنرا که نیستید شما را و روزی به کافران یعنی اولاد و خدمت و مالک و سایر چیزها که حق از حق
 شود که هر روز شما باشند و هر روز که اذ انعام و مراب و کون من شیء الا عندنا
 خزائنه و نیستید هیچ چیز از کمالات مگر که نزد یک ماست و زمینهای آن مانند چیزی که در زمینها
 باشند که در خارج از آنجا بگفتند و نه باشد و ما نزل الا بقدر معلوم و قر و
 نمی فرستیم آنرا از خزائنه قدر خود مگر با اندازه داشته شده که کم از آن باشد و نه زیاده از آن باشد
 و اگر سکت الراجح و فر و فرستادید و ما در اقصای آن یا اقصای آنست که از زمینها را بر زمین
 قانرک من الشیء ماء فاسقنا کوه و می فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و غولانید
 شما را از آب و شما را منصرف ساختیم و ان و ما انشأ له بحار یابن و شما نیستید در آن فرستاده
 نیکو دارندگان و دریاها و چشمه و قدر ندانید که از او در زمین بکشد و کوهی و از آنجا که با حق
 که از آسمان از آبی که در زمین خطان می کشیم بعد از آن قدر که از آبها پیر می کشیم و در آنجا
 لکن یحیی و تمیت و در برخی که مانده و می کشیم بعد از آنجا که حیوة و زندگی می کشیم
 حیات را با آن حیوة از آن و کون الوارثون و ما وارثانیم یعنی ما را بعد از رفتن این مملکت قریه
 معروض اند و حق و صوفیقا و لقد علمنا المستقرین منکم و بر زمین
 می دایم پیشی که شما را از شما و اسلام و لقد علمنا المستأخرین و تحقیق کنید اینم و دیگر
 افتاد که از آن و برایتی ربع الف و صحت و صحت و صحت و صحت و صحت و صحت و صحت و صحت
 می گردند و بنوعی در راه و بر روی خود می سید تصفا و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
 می گردند و بنوعی در راه و بر روی خود می سید تصفا و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم

خود را بفرستیم و در حجاب و سجده برها نینیم تا فضل صفای او را از حق نشود و حق تعالی از این شهادت
فرمود که من عالم با اولیای شایسته و اولیای نیک پیش از شما میجوید پس اگر چه برای شما دور است و بیجا آن
کلمه ای شما بیشتر است حق تعالی هر گاه شما را حسد نبوی داشته باشد از شما خواهد زد و قرآن ربك هو
حکیم و بدین معنی که پروردگار تو را و جمع کند مستند بین و متغایرین را و برای هر یک تا و رساند
انکه حله علم بدین معنی که او در دست کار و راست کرد راست و دانی نهان داشت کار و گفت
خلقنا الانسان من صلصال من حامسئون از کلسیه رنگ بوی که غنی و بیاض است
که چون دست بر او زند او از کد من حامسئون از کلسیه رنگ بوی که غنی و بیاض است
آن در آب چون لای که در رنگ محض و بوی باشد آورده اند که حق تعالی آدم را از خاک آفرید بر آن نفس که آن
خاک را را شد تا کاشد و بدین کذا شد تا کلسیه کشش از این صوره انسانی صورت ساخت آنکه بگذاشت
تا خشک شد بر تنه صلصال و الحان خلقناه من قیر من بالسموم و جان که بر
پیاوست و کتب البلیت بیا و بدین معنی که از پیش از آفریدن ایشان از آفرید و در غایت لطیف و از
قال ربك الملائكة اني خالق بشر من صلصال من حامسئون و یاد کن
آنرا که گفت پروردگار تو مرا بجهت فرشتگان را بجهت خلق بشری بدین معنی که آدم را از گل آ
که کار از شایسته مصوبی که از استوین که قیر و بوی است که صوره او را و روحی که
مستند و میدن روح باشد و نفخت فيه من روحی در آدم در بوی از روح که آفرید
منت او بدین معنی که در دفعه اوله ساجدین برین نیستند برای سجده کنندگان سجده
تعظیم و تکریم و عجز و رادم نفخ روح فرمود فسجد الملائكة کلهم اجمعون
الا ابليس لم يسمعه و در قدر شکنان هم ایشان را که ابليس را در روی استکارا بی آن بگویند مع
الساجدين سرانزد از آنکه باشد از سجده کنندگان قال يا ابليس مالك الا تكون
مع الساجدين گفت خدای که ای ابلیس و غرض از این باشد در آنکه با شما سجده کنندگان
قال لم اذن لا تسجد گفت ابلیس سجده کنم یعنی هیچ نیست که من سجده کنم لبس خلقته
من صلصال من حامسئون هر آدمی که آفریده او را از گل خشک که آن لای سیاه بوی است
و مراد از شرف آنکه آتش نورانیست بر او و طایفه از سجده جمعا و کیفیت که ابلیس نظر بر ظاهر آدم
داشت و از باطن آن غافل داشت که گنج اسرار و خزانة او در قوت قال فخرج منها فانقلب

گفت خدای مهربان که چون از سجده امتناع کردی پس بر روی تو از آسمان باران نبارد و از زمین
دانه نبارد و درختی که را نه شده از خیره و کراته و آن **عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ يَوْمَ الدِّينِ**
و بعد از این که برکت دوی از هر جهت و از آن نبارد و از زمین نبارد و از آسمان نبارد
عذابی تو رسد که از لعنت فراموش کنی **قَالَ رَبِّ فَانْظُرْنِي يَوْمَ يُعْتَبُونَ**
گفت بلیس که ای پروردگار من پس مهلکه مرا تا روزی که برکت بشنودم و غرض بلیس از سخن آن
بود که بگوید چه میدانی که بعد از لعنت مونس نیست **قَالَ فَانْظُرْ يَوْمَ الدِّينِ**
يَوْمَ الْوَقْتُ الْمَعْلُومُ گفت و جواب بلیس بدی که توانی مهلت داد که تا روز وقت دانسته
شده و مقدر کرده اندیده شده بخدا و آنکه از آن غنچه صفت که بگوید چه بود آنست که بگوید اول و ثانیه
و آن غنچه را بیا و میان هر دو غنچه چهل سال باشد پس تا برین بلیس چهل سال مرده باشد آن غنچه بلیس
مهلت داده شد **قَالَ رَبِّ مَا أَغْوَيْتَنِي** گفت ای پروردگار من سوگند خودم باغوی تو نموده بودم
ساختن مرا از حد **لَا يَنْبَغُ لِي فِي الْأَرْضِ أَنْ يَكُنِّي** گفت ای پروردگار من سوگند خودم باغوی تو نموده بودم
دنا که از زمین و دینت و یا بقیعت آنست که بسا که مرا غوا کردی و بیا را چاه را در چشم بندگان تو و
لَا غُيُوبَهُمْ أَجْمَعِينَ و همه ایشان را که در تمام **الْأَعْيَادِ كَمَنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**
که بندگان را زبانی که خداوند بندگان باشد از شر طاعت و خطی که بگردد و فریضه و ریشال اثری نباشد
قَالَ گفت خدای تعالی **هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ** از اظهار ایمان از هدایت که خوا
رضی و ایمان از هدایت یعنی کجی ندارد و در و صاحب خود را بپذیرد و بپذیرد **إِنْ عِبَادِي لَیْسَ**
لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بدی که نیستی بر ایشان قوی و تسلطی و را غوا و اضلال **لَا إِلَهَ**
مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر آنکه که متابعت کند از کفر همان که بر تو تسلط توانی کرد
وَأَنْ جَعَلْنَاهُمْ لِمُؤَلِّهِمْ أَجْمَعِينَ و بدی که در و خ و عده که همه ایشان نیست یعنی متابعت
همه ایشان **لَهَا سَبْعَةٌ أَنْبَاءٌ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْهُمْ جُزْءٌ مِمَّا سَوَّاهُمْ وَوَجَّهْنَا**
هفت در است هر دیر از کفر همان یازده است که کرده شده که از آن در آید همان را بواب در کائنات
که بحسب مراتب و آن در آید طبقه اول و حتم است و آن های گناه که از آن از اهل توحید و ایمان که با
ترس با نیست سیم خطی که جای خود است چهارم سیم که از آن با نیست پنجم سیم که فقر است
ششم سیم که محل مشرکان است هفتم سیم که در آن از اهل کفر است که نامرده ضلالت است بعد از آن
در بیان و عهد میفرماید **كَذَلِكَ الْمُنَظَّرِينَ** بدی که بر همین گناه از پیروی

شیطان در کفر و فواحش نذر در باقی ذنوب چه نمازهای نیکباز که کفر است **فِي حَبَاتٍ وَ**
عَبُودٍ در بستانها اندوخته و چه باغی در باغها بر زور و زحمان که در دینش با هر وانی باشد از آن
و شر و جزا و بکین و غیره که بوصف نماید فرشتگان ایشان را گویند که **أَدْخَلُوهَا**
بِسَلَامٍ آمِنِينَ در آید درین بستانها با سلامتی از همه فحاشات و در حلاله که امن باشد از زنا
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ و پیروز گشیم با آنچه در سینه هشتیان باشد از گناه که
دوره نیامده باشند و یا صفت احدی را نشان نرغ کنند تا بدینها یکدیگر شرک نبرند و خوار
در حلاله که در آن را بکند برایشان و هر دو تنی نیست که آن **عَلَى سِرٍّ مُتَقَابِلِينَ** یعنی
بزرگوار بگویند و یا بکند بر او داده باشند **لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نَجْوَى** از صدای ایشان از آن نیست
یعنی بوقتی که از آنی غمتها نیست و ما هم **مِنْهَا خَرَجِينَ** و نیستند ایشان از آن نیست
پیرون کرده شد که آن غنچه را و دید در هشت باشند و وقت که روزی حضرت نبوی ۳۰ پیچید در آن
چوبه را دید میخندیدند و فرمود چلت شمار که خدای بی بدی صحابه را بجهت غنا از ترس و ریاضت
حضرت را آنجا در گذشت و منبر را بجهت نرسیده باز گشت و گفت خیر از این آدمی مقام آورد که در این
لحا امید میبازد **يُنَبِّئُ عِبَادِي أَنَّ أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** خبر دهد که بندگان را بکند من
امر زده ام کسی که از مرزش طلبد غنا شده ام بر کسی که توبه کند **وَأَنْ يَكُونَ لِي فِيهَا عَذَابٌ عَظِيمٌ**
از توبه و استغفار را بکند **هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ** آن عذاب است در و ناک و در بعضی
و وعید قصدا بر همین و بطور دیگر میگوید که مشتمل بر آن نهر و است و می فرماید که **وَلَيْتَهُمْ عَزَّ**
ضَيْقُ قُلُوبِهِمْ یعنی خبر دهد که بندگان را از همانا را بر همین یعنی فرشت شبت یاد و از آن که
نشارة ابراهیم و اولاد قوم نوح را زل زلندند **أَدْخَلُوا عَلَيْهِمْ فَقَالُوا اسْلَمُوا** چون در آمد
بر و پس گفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردی **قَالَ أَتَأْمَنُونَ وَجِلُونَ** گفت ابراهیم بدی که گفتی
شما ترسان و سبب ترس آن بود که در وقت وحی آمده بودند بندگان را و حق و می خوردند فرشتگان از ترسند
قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَظِيمٍ گفتند ترس بدی که گفته می دهم بدی که
نام دانا که علم نبوة نبوی خوانده می داد **قَالَ أَوْفِرْهُ لِي عَلَيَّ أَنْ مَسْنَى الْكِبَرِ** گفت یا انبیا
مرا بکنید خبرید اینست مرا بکنید صالح یعنی بدی که بدی که با نوجوان بودم با بر من بری که ستم از ضوئه و
کرد **فَمِنْ تَلْبِسُ وَفِي** پس بچند نوع فرموده خود میفرماید **قَالَ لَوْ أَفْتَرْنَا نَاطِقًا** گفتند
فرموده دادیم ترا برستی و درستی بدی که و شبهه فلا **تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ**

پس با شازنا صدان و امیدوارا بشنیدن شده که کذا کرد و در شمع خلق بشری و در وادی
هرینه توانست بر آخراج و لذت و وزن پیرقا **وَمَنْ يَقْبِضْ مِنْ رَحْمَتِي**
إِلَّا الصَّالِحِينَ گفت ابراهیم من با امید نیستم و گفتم که نا امید شود از بخشش برود که
خود مگر که همان کطرتی معرفت شناخته اند و کثرت و در خود قدرت ندارند و چون در نشانه
دادن یک فرشته کافیت و ایشان معتقد بودند ابراهیم متعجب شد که آیا آمدن این همه ملک بید
باشد پس متوجه ایشان شده **قَالَ فَبَلِّغْهُمْ أَمْرًا مِمَّا لَمْ يُسْئَلُوا** گفت پیر جبریت کار
زیرک شما ای فرستادگان بکجای روید و چه میماید **قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ**
گفتند که ما فرستاده اند نبی و گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشان را ملاک کنیم **إِلَّا الْلُوطَ إِنَّا**
كُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ لیکن لوط بدین معنی که ما بخانه دهنده کنیم همه ایشان را **إِلَّا امْرَأَتَهُ**
قَدْ رَأَتْهَا مِنَ الْغَابِرِينَ مگر زن او را قصدا کردم و حکم فرمودیم با هم خدا بدین معنی که آن زن
بر آید از بازماندگان باشد از شهرت آنها برای عذاب **فَلَمَّا جَاءَ الْلُوطَ الْمُرْسَلُونَ**
پس آن هنگام که آمدند بخانه لوط فرستادگان **قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُتَكَبِّرُونَ**
گفت لوط بدین معنی که شما قوی بیکانکاید یعنی شمار نمی شناسم و می ترسم که از شما شری میارسد **قَالُوا**
بَلْجَنَابَكَ بِمَا كُنَّا أَكُنَّا گفتند ما بیکانکایدیم و از ما خبر نبوی متوقع نیست بلکه بایدیم بنویسند چیزی که
بودند قوم نو که از روی خدا و عود و غیره **فَمَنْعُوا** در آن شک میکردند یعنی بایدیم بعد از ایشان را
بدان وعده داده بودی **وَأَنتُمْ كَاذِبُونَ** و آنرا صادق و آورده ایم بنویسند بدین معنی که راست
گویانیم در خبر قاسم را **هَلْكَ بِقَطِيعٍ مِنَ الْبَلَدِ** پس بر روی راه خود را ازین شهر بپایه گذار
بگذرد و آنچه **أَدْبَارَهُمْ** و بر و از پس ایشان و در عقب ایشان نشانی تمام آنها را از شهر برون
وَلَا يَلْقَافُ مِنْكُمْ أَحَدًا و باید که باز پس نگرند یکی از شما را و او را ندانند پسند و امضوا
حَيْثُ تَوَمَّوْا و بروید آنجا که فرموده شده بدین معنی شام یا عصر که شهرشان بخشد
و اهل آن شهرشان ملاک نخواهند شد **وَفَضَّلْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ** مو حکم کردیم ما و آنچه تمام
آنرا بسوی آنکه خدا را که قسیرتر است آن را **دَارَهُمْ** فقط و محضین بدین معنی که بشیاء این
گروه بریده و برگشته اند در حال که در صبح در آیند یعنی قوم خود و بخواستار خواهند شد
که یکی از ایشان را قیامت در ویت که چون زن لوط همانان نیکو روی را دیدند بنویسند فرستاد و

جاء

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لِيُتَشَرَّوْا و آمدند اهل آن شهرها بدین معنی که لوط را
بیکر بیاورند همان و هر یک طبع داشتند ایشان **قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفُكُمْ فَلا تَفْضَحُوا** گفت
لوط بدین معنی که این گروه همانان هستند پس بگویند بفضیلت ایشان چه بدی میارند بهم آنها موجب
اندای همان داراست **وَأَنْقُوا اللَّهَ وَلا تَخْزَوْا** و بترسید از خدا و در دوزخ نماند و خود
خجل سازید بدین معنی که همان **قَالُوا أَوَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ** گفتند آیا ما از شما
مکرده اید از حمایت عالمان یعنی غریبان چه فاخته ایشان مخصوص نمیدارند **قَالَ هَؤُلَاءِ ضَيْفُكُمْ**
گفتانیک و غریبان منند یعنی همان قوم چه در غیر آن را بمنزله بدیست یا گفتند غریبان خود را شما
دهم شرط اسلام **إِنْ كُنْتُمْ قَاعِلِينَ** و اگر سستی شما کنندگان آفریند که میگویم **لَعَنَ لَكُمْ**
إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ قسم بزنم که ای قوی محمد بدین معنی که بودند قوم لوط که بدین معنی که
سرگردان میشدند و از سستی غفلت کرده می کشند بقتل که بقتل میافزاید میفرمود که ای قوی محمد
بجهت از حیایه بیکس که بخورد مگر حیایه او **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُنْجِقِينَ** پس بدین معنی که
ایشان را صیحه های آسمانی که بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند بکشتند
مهیج بکشتند ایشان را فرود گرفت مرویت که بکشتند با لهای خود را در زیر شهرهای ایشان که در و
و بکشتند ایشان را فرود گرفت مرویت که بکشتند با لهای خود را در زیر شهرهای ایشان که در و
أَن وَامْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حَارَّةً مِنْ عَجَلٍ و بارانیدیم بر ایشان سنگی از عجل حکم شده که نام
بر سر بر روی و تفصیل این قصه در سوره الاحقاف و سوره المود که گفته اند **أَن فِي ذَلِكَ لَآيَةً**
لِّلْمُتَوَسِّلِينَ بدین معنی که در ملاک قوم لوط هر یک نشانه است برای عبرت مر خداوندان فلان که در
نکردند و حقیقت و علما آنرا نشانده و **وَأَنهَا السَّبِيلُ** بدین معنی که سبیل های و تفصیل
در این سبیلست که قاطع میروند و آنرا می بینید **أَن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ**
که در این یکایا که در هر یک نشانه است برای عبرت مر خداوندان فلان که در
ضنفع میشوند از ایشان و **أَن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ**
که بودند یاران یکدیگر یعنی قوم شیعیان که از شیعیان باطل اند و بدین معنی که
خداوند در سوره هود که گفت **فَأَنقَضْنَا مَنَّهُمْ** و **وَأَنهَا السَّبِيلُ** بدین معنی که سبیل های و تفصیل
کشیدیم از ایشان و بدین معنی که اهل اسلام و ایکه هر یک راه روشن و بیدار است که مردم را بخای
کنند و می بینند و پیروی کرده تابع آن شدند بقصود میروند و گفتند **كَذَّبَ أَصْحَابُ**

بنی حارث و بر وی اسود و بشیم اسود و بآندک زمانی پادشاه شدند و ولید بیکان تر تراشیدند
در دامن او و بخت وی سزید که کافر از جامه یار کند آن بیکان ساق و پیرا عروج کرد و در شراب
از آن بریده گشت و بدو فتح رفت و خدای دگفت پای خاص خلیفه یا پیش قدم کرد و هر دو را بنی حارث
فتح دیدیم هر دو را بنی حارث و اسود بعلت استسفا امتیاز شد و هر دو را و دم کرده و روی
مها شد تا ملک شد و بشیم اسود با پنا شد و از غضب سر بر زمین ریخت تا جان داد از آن آید که
اِنَّا كُنْبًا كَالْمُسْتَضْرَبِ الَّذِي يَجْلُونَ مَعَ اللَّهِ اِلَها اَعْرَضَتْ
که گفتند که در میان شما است که از آن آید که سزید و اندک دفعه شریک بیساختند با خدای
خدا و بیکر باطل قسوف بجلون پس در پادشاه که بدیند عاقبت کار داد و بدیند مکافاة
کرد و خود را در دنیا فخره و لقد تعلم انک تصیتو صدک بدیند که باقی
آنکه ملک شود سبقتی با بقی کافران می گویند که از خدای و طهر قرآن و هر
بنو و بنو و شوار می آید گفتار هبیب محمد ربک پس تسبیح کن تسبیح محمد بنو و بنو
و بگو سبحان الله و بحمد و کمن من الساجدين و با شکر از نماز گذارند که آنکه گفت
غم تو کند و شرا را از تو کفایت کنس و وقت که خدایند و می بماند خضر میرسد مشغول نماز میشد
از غم از روزی میشد و احمد ربک حتی با شکر القیمن و پیشش بود که در سخن تا
وفقی که باید بنویسد و مستفیض است رسید آن هر بنده از مخلوقات غم داشت که مدام که بنده ربک
عباده او کن و دستار پریش او با ندهد و رفت که هر دو که بعد از تر و این آیه بود که هر نفر بود
که اما جمع کرد و از جمله بلیان باش که بفرموده اند که تسبیح کن محمد خدای و از جمله نماز گذارند که با طاعت
سورة الفیل ای بر کعبه پیغمبر و آید که ده که هر کس این سوره بخواند حق تعالی جایزه کند و هر کس
که در دنیا با انجام کرده باشد و محمد بنو سلم از او جعفر و آید که ده که هر کس این سوره بخواند
حق تعالی او را از عذاب نجات دهد که در آن جنود و حیدام و برهمن باشد و مسکن او و رحمت خداوند
که بهتر از موضع نیست آورده اند که چون حق تعالی آیه قرآنی را شاعرا و شوق الفنا را که کافران که بگرد
می کشند و محمد بنو که بیک قیامت نزد آید بنده پس از آن خدایند و خدایند و خدایند و انکار کردند و
انتظار آن کشیدند و چون از آن نیافتند باز بر سر عاده خود رفتند آید که که از قرآن سراسر جهل ازین
بیشتر سیدند و هر صد آن بود و چون از آن نیافتند از آن ظهور سیدند و از آن ظهور سیدند و از آن ظهور
تکلفی اثری پیدا کند این آیه را که **سورة الرحمن الرحمن الرحیم**

انی

اِنَّا مِرَالله نزد کسیت که رسید و واقع شود فرمان خدای قیامت قیامت با عذاب کفای
فان تستعجلوه و در شتاب طلب آن کنید تا وقت آن در آید مراد است که امر و عجله
تحقق وقوع آن بمنزله آنست که آید است و تحقیق بنده و بجزای طلب آن کنید که بدیند واقع
خواهد شد **سبحانه و تعالی عما یشرکون** یا کشت خدای و برتر از آنچه انبیا می گویند
و می گویند که قدر ایشان منع خدا کند از این **الملاک بالروح من امره**
فروری فرستد و فرشتگان را بفرمان که سبب حیوة و موت کونند که روح جبرئیل از فرمان خود
على من نشاء من عباده بر هر کس خواهد از بندگان خود که استحقاق نبوة او را ثابت است
و آن فرشتگان بر پیغمبران می گویند **انذروا انه لا اله الا انا انک اعلم بکون**
و آگاه سازید که نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آنرا بنده و روزی دهنده بایم و انفقون
پس بر سیدان زمین و غیره برکش کنید **خلق السحاب والارض بالحق افرجه**
و زمینها را بجهت دست و فرغی بجهت بفرمایید که در هر مقدار و شکل حکم با بعد **مقال**
عما یشرکون بر تر است خدا و برتر از آنچه انبیا می گویند برای و از مخلوقات خلقت
الانسان من نطفة افرجه آدمی را از آفرجه که عادت بی حس و فهم پس از او خلق او
فاذا هو خصیم مبین پس آنکه او جدا کننده است از شکل مراد از آن خلقت که استخوان
آدمی بریزد و بپوشد و از نو پیغمبر آورد و گفت چگونه این را بنده توان ساخت حق تعالی از آیه فرستاد
که او جادوی بود و ما او را حق نطق دادیم اکنون با ما عباد آدمی که در حال استدلال نمی گذارند استیلا
خود را عاده که هر کس باین قادر بود هر آینه برین خردمند دارد و **ولا نقا خلقناکم فیه**
وقت و جادو یا یا اگر هشت صنف آفرید برای شما در این چهار پادشاهی که می کشند یعنی
جامه های پرشم و موسی که سر باز دارد و صاف و دیگر شما را در شان منفعت ما است اولد و شیر
که آمد و سوری و تخاره و غیره **و منها انا کلون** و از آنها می خورد یعنی شیر و روغن و گوشت و غیره
آن آنچه توان خورد و **ولکم فیها حیات** و شما در این چهار پادشاهی از حیثی و از آیه است یعنی و جانها را
شمار دزدی و وقت بدین نظام زیت می پاشد **حیث تریحون** چنانکه می گذارید و آید آنها را
از چوب و آینه که خود با آنکه خود با شکلهای شیر و بستانهای و از شیر و **حیث تریحون**
و وقتی که پیوند می کشد آنها را بچرا که می پاشد باید داد و **و محمد انقالتکم**

انی

مخلوقات را که مذکور شد هیچکس باشد که نمی آفریند مراد آنها اند که مشرکان ایشان را بدوین خدایان
چون عیسی و عزی و ملک و اقسام بیرون از شرک قادر بر آفرین غایت عباد و ضلالت باشد **أَفَلَا**
تَذَكَّرُونَ آیا پیرایه نمی گشتن آنها را چه باشد که تذکری از او میتوان یافت **وَأَن تَعْبُدُوا**
بِعَنَانٍ لِّلَّهِ لَا تَخْصُوهَا و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که شما از او فراموش نموده اید
شماره و ضبط عدد آن نخواهید کرد و چون از شمار نعمت عاجز ندیشید چگونه بشمار آن قیام خواهید نمود **إِنَّ اللَّهَ**
كَفُورٌ و حکیم بجزئی که خدای آمرزنده است که در ادای شکر گذاری و تقصیر کند مهربانست که بشیر
شکر گذاری نعمت را از شما باز نمی گیرد **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ** و ما تعلون و خدای می دان
آنچه پنهان می کنید از عباد حق و باطل و آنچه آشکار می کنید از اعمال حسنه و سیه و **لَدُنَّ رُحُوتِ**
مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا و آنکه می دانند معنی کفارند و می پرستند بجز خدا را
تبار نمی آفریند چیزی را و **وَهُمْ يَخْلُقُونَ** و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود و وجود بگری ایشان شرک حق را نشاند **أَصَوَاتٌ غَيْرُ حَيَاءٍ** ایشان را که می دانند
نه نزد کار ملکها بدین می شنوند و میگویند نمی شنوند چنانکه احیا میشوند و می بینند و می شنوند
و خدای باید که حیالات ذات باشد و اصل حق بر وی ظاهر شود و **وَمَا لِيَشْعُرُونَ أَنَّ بَعْثُ**
و نمیدانند که بر آید بخت خواهند شد و چون وقت بعثت خود و عباد خود را نمیدانند چگونه بجز آن
داد پرستند که از خود را چه معبود باید که بخشد کار خود و آنها و بر اوصیای بجز ایشان توانا باشد
الْحُكْمُ إِلَهُ الْوَاحِدِ خدای واحدی بکند و بکناست **فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**
پس آنکه اندک عیب کرد و دیگری **فَلَوْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** دهای ایشان ناشناخته است
و ناپدید راسی و **وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ** و ایشان سرکشند از عتاب پیغمبر و کفر بکشان
قُولُوا لِمَنَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ و ما يعلنون هر چه می دانند در
آنکه خدای می دانند آنچه پنهان می سازند از دیگر و غیران و آنچه آشکار می کنند از خاص و باطنی و بی
ایشان خواهد داد **أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و بدین می خدای و است نمیدارد مستکبران را
که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند و **وَأَقْبَلُ إِلَهُكُمْ** و چون گویند که قرآن اتباع مقلدین
از رؤسا و شاهان که **مَا ذَا الَّذِي كَرِهْتُمْ** و چه چیز است که بر شما قائلو اساطیر و
الاولین گفتند آن فرستاده شده سرگشته پیشین یافت و بدین سخن قوم را بسیار گمراه ساختند

قلوبهم

حق بقتل فرمود که این عمل کردید **لِجَاهِلٍ** و از راه جهل **وَمَن أَوْرَثَهُم كَامِلَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
تار و پندار که ها تا خود را تمام و کار و روز قیامت که متخیر است **وَمَن أَوْرَثَهُم كَامِلَةٌ**
يُضِلُّونَهُمْ بغیر علم و بداند بعضی از آنها تا آنکه گمراه میساختند ایشان را
و افشید مراد آنست که هم عقوبت گمراه خود خواهند گشت تمام و هم عقوبت گمراه خود خواهند گشت و هم
گمراه کرد و اندک قوی که ایشان را گمراه کردند **أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بدینند که آن بدبختان را
که ایشان می گشتند از عقوبت ضلالت و الاصله **قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ** و
مکر کردند تا آنکه بودند پیش از این که قصد این را بدیدند **وَقَالُوا اللَّهُ بَنَّا كَرِيمٌ**
فرمان خدای به آن بناها که برافراشته بودند بخوار و **وَالْفُؤَادُ عَدُوٌّ لِّلرِّسَالِ**
موضع بود با نیجه که اول مفرک و منزه شد از آن خاها **فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ**
لَا يَشْعُرُونَ و آنکه ایشان را عذاب از آنجا که بداشند و فانی ایام بود و کفر نداشتند از
رسیدن عذاب بدیشان **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْرَجُونَ** پس روز قیامت بر سر گمراه ایشان را عذاب
کند باشت و رنج و **وَقُولُوا آمَنَ بَشَرٌ كَلَّمَ النَّبِيَّ كَلَمًا** و گوید خدای در آن روز که
ایشان از من یعنی آنها که کفر می بردند که شرکای منند آن شرکای که بودید شما که از روی سینه نشاند
فِيهِمْ خلاف میگردید با پیغمبر و مشایخ در شان ایشان **قَالَ الَّذِينَ قَالُوا الْعِلْمُ نَحْنُ وَكَلَّمْنَا**
داده شد علم را با آنکه خلق را توحید میخوانده اند در آن روز و بدی عذاب بر کار فرافتن **أَلَا تَخْشَوْنَ**
الْيَوْمَ وَالسَّوَاءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدین می که خوار و سوا هیچ روزی بدی عذاب بر کار فرافتن
الَّذِينَ تَتَوَفَّوهُمْ الْمَلَايِكَةُ آنانند که تمام فرامی گیرند فرشتگان ایشان را یعنی چون
ملك الموت ارواح ایشان را بخش میکند **طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ** دهائی که ایشان تمام را شدند بر فضیلهای خود
بکفر و چون مرگ را دیدند **قَالَ قُلُوبُ السَّامِعِينَ** در حال که ایشان را می شنیدند و از آنکه
بر بوبیت و حدایت حق و گفتند **مَا كُنَّا نَعْلَمُ مِنْ سَوَاءٍ** و بدین می که هیچ بدی از علم اعزیز
مستکبر و معصیت شدند و ملکها جواب ایشان دادند **قَالَ اللَّهُ عَلَيْهِمَ مَا لَكُم مِّنْ عَذَابٍ**
آری که فرمودید و معصیت کردید بدین می که خدای و اناست با آنکه عیب بدی که در کار شما را
خواهد داد و و اشر ایشان است که بدیدند **وَدَخَلُوا فِي سُبُلٍ خَلْقَةٍ** و فانی شدند
به راههای و رنج و رها می گویید باشد در آن **فَلَيْسَ مِنِّي مَن فُتِنَ بِمَا كَانُوا يَعْبَدُونَ**
و بدانکه اکه ایت متکبران را در روز و **وَقِيلَ لِلَّذِينَ آمَنُوا مَاذَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ**

این از قبیل ذکر خاصیت بعد از عام جهت تعظیم و تحمیل است بگروان و فرشتگان بر
عنی بنام عباد و انجافون **رَأْتُمْ مَنْ قُوفِهِمْ** می بینید ملائکه عذاب پروردگار
که نگاه فرود آید از زبانشان و **يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** و می کنند بطاعت و عینا آنچه
باز از پیشش و در کردار و بعد از آن و خدا این خود می فرماید بفرقه **وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَخَذُوا**
الْهٰٓئِلَ مِنْ اَشْيَٰئِ خَلْقِ رَبِّكُمْ و گفت خدای فرماید و خدا را بخدایان متماثل و الهه
و انانی و آفرینشون خیر نیست که خدای بخدای معبودیت یکنه و یکنایس را برپسندید
وَلَكُمْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خٰلِدٌ خدا را در آسمانهاست و زمین یعنی به مخلوق و
است **وَلَكُمْ فِي الدِّنِّ وَاصْبَاوْا** و در دین و در دنیا و در آخرت و در این و در آن واجب است
که الهیت محض است و در این و در آن است که او را پرستند نه غیر او **فَاَعْبُدُوا اللَّهَ تَتَّقُوْنَ** ای
بدون خدای می ترسید و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمیکند بچنانکه غیر او نفع نمیزد و مایه
نعمت و آنچه شما بریده است از نعمت حق و غنا و از دانی **فَمَنْ اِلٰهٌ بِلَدِّكُمْ** چه خلق و
و غیره و چنان موقوف به نعمت او **اِذَا اسْلَمَ الضَّرُّ بِكُمْ** پس چون برسد بچنانکه خیر
ضرر و خطا **اِلَيْهِ تَحْجَرُونَ** پس بد و غنی الیه و تضرع و نداری بدیده او می کنید **ثُمَّ اِذَا اَلَفَ**
الضَّرُّكُمْ اِذَا فُتِقَ مِنْكُمْ بَرِيْهِمْ پس چون برسد از آن سختی که از روی
از شما نگاه کرده و شما را شایسته کفار برورد که از خود سر بر دارند عباد غیر و بیکفر و ایمانیتان
تا که خود را ندیده با شما آید از آفرینش و گفت حضرت **فَتَتَّقُوا** این بر بخردید که از نعمت
و در سبب و کام خود بر آید و از دنیا به بر دارد **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانید عاقبت
خود را و **يَجْعَلُونَ لَنَا لَا يَعْلَمُونَ** و می گردانند بفرقه که از آن فران برای آنها که عبادند
یعنی تا که ایشان را بطلان و علی بن ابی طالب که عبادند **نَصَبًا** اما **رَفَقًا** هم هر از آنجا
بدیشان داده است که شهادت و عبادت را با آن چنانکه در مسوره که می افهام گذشت **تَاللّٰهِ لَشَأْنُكُمْ**
عَمَّا تَتَمَنَّوْنَ پس **وَلَنْ يَكْفُرُوْنَ** عو که عبادت و کفر نمیدهند و روز قیامت از آنجا هستند
که اقرار می کنند و دروغ بر می آورند که بندگان خدا باشند و ما به نصیب نماند و انعام بدیشان تقریب کنیم
وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ و می گردانند و بیادند از دل و دختران و خواص و کائنات می گفتند
که ملائکه دختران خدا نیستند و سخن بنویسند آن بود که حق تعالی با حق مصلحت کرده ملائکه متولد شده اند

سبحانه

سُبْحٰنَهُ وَهَمَّ مٰلِكُهُ و یا کت خدای از آنجا ایشان می گویند که خدای
دختران دارد و ملائکه را ستایش می فرمودند و بدان نازند و دختره و ملائکه حق تعالی از قیامت
که دختران را با و نیست در بند و پیرا بخود اسناد کند **وَ اِذَا الْبَشَرُ اَحْدَهُمْ بِالْاٰثِمِ**
و چون خبر داده شود یکی از ایشان بولاده دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شده **ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ اَكْظَمُ** کرد و روی او سیاه آید و غم
و شرمند و بر میان مردم و او بر باشد از خشم بر ندختر که چاره نداشت **يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ**
مِنْ سُوْءِ مَا يَشْرِكُ بِهِ نه از شود و پو شد خود را از گروه آشنایان و خویشان از بدی و
ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن همچنانکه عاده بآن جاریست و در اندیشه آن باشد که بآن در خد
اَمْسَكَ عَنِ عِلْمِ هٰٓؤُلَآءِ نگاه دارد آن مصلحت را بر خود و بداند که از قوم کشد و از سرش
ایشان که دختر آورده **اَمْرٌ يَدُسُّ فِي السَّرَابِ** یا بپوشد آنرا در خالت یعنی زنده در بگوید
الْاَسْبَاطُ مَا يَلْعَلُونَ بدانند که دست آنچه حکم می کنند یعنی دختران که نزد ایشان قدس
ندارند و موجب کبر و سرافرازیشان میشود و بخدای قیامت میدهند کفار و زمانجا بپسندند دختران
زنده و در کرمی که در بندگی سرافراز قوم بعد از اسلام حضرت **بِرَآءِ** از عاده و بپسندید عباد ایشان بر
انداخت بعد از آن فرمود که **لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ** مثل **السُّوْرِ** بر آنرا که می داند
هر از آن صفت بدست که آن احتیاج ایشان بر وزن و فرزند و کرائم ایشان از دختران و زنده در
کود کردن آنها بچند سرافراز و ترس و روشی **وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی** و مر خدا را است صفت بلند که آن
وجود دانست و غنی و مطلق و خود شایسته و تقدس را و زن و فرزند **وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**
و او استغاف و قادر بر بلا که کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم **وَلَوْ يَوْنُ اَخْلَا لَكَ**
التَّاسِرَ يَطْلُبُهُمْ و اگر بکسر و خدای هر دانا را یعنی کافر را بستم کمز ایشان که تعدد است از طریق
مَا تَرَكْ عَلَيْهِمْ نَافِلَةً بلکه دارد بر روی زمین هیچ چپیده از امر شرک و عصیان بفرقی
که در وصیت **وَلَنْ يَكُنْ يُوْخِرُهُمْ اِلَى اَحْلَاسِهِمْ** و بکن باز پس میدارد خدای ایشان را
و ملائکه در آن وقت که نام برده شده برای هر یک با عباد ایشان **قَا اَخَا اَحْلَاسِهِمْ** و بپسند
وقت مقدر ایشان را بر عفو تو بیا در رسد وقت ملائکه ایشان **لَا فِئْتَانُ خَرُوْنَ سَاعَةً**
وَلَا لَسْتُمْ قَدْ هَمُّوْنَ باز پس نرفد ساعته اند و پیشی بکنند ساعته بر آن بکشد می رسد
یا معدت شوند در همان لحظه **وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مَا يَكْرَهُوْنَ**

سبحانه

وحکم می کنند مرید را آنچه می خواهند و اگر نخواستند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا بشری
و تصفای الشیطان الکذب و با وجود این وصف صیقل نداشتن ایشان دروغ را یعنی
گویند آن لهم الحسنه اگر ایشان را نیت یا مشورتی نیکو چه کاره و گفتند که اگر خدا بخواهد
باشد ما را نیت و مشورت نیکو خواهد بود حق تعالی بفرموده ایشان نکرده و بعد از آن لهم التار
و انهم مقطوعون حقا که فردای قیامت بدین می که باشند ایشان را دفع و تحقیق که بدین
شدند آتش و دوزخ یعنی قلم ایشان بعد از آن بدین شناسند و این عباس فرموده که ایشان مشرکان باشند
آتش و دوزخ و هر که ایشان را پس در نیارند و بعد از آن بجهت تسلی حضرت فرمود که قال الله لقد ارسلنا
إلی أمم من قبلك عذرا که فرستادیم پیغمبر از سوی گروهی که بودند پیش از تو فرستادیم
الشیطان أعمالهم پس بیا بشت برای ایشان و پیوسته که البلیس لشکر درهای بد ایشان را بجهت
آن اقدام نمود بدین قیام و کار ایشان بدین رسولان و تکذیب ایشان کردند و هوولیم الیوم کس
شیطان و دشمنان امر و زنی در دنیا و برون قیامت قرین و یا مصاحب ایشان باشد در دوزخ
و هو عذاب الیم و مرایشان را بشت یعنی البلیس و متاعا و اعدا و در عالم قیامت و ما
انزلنا علیک الکتبا و نفرستادیم بر تو قرآن الا لیسین لهم الذی یخلفوا
مکرری که بیا بیا می رویش که در دنیا و آخرت با ایشان اختلاف کرده اند و از آن امر توحید
معاد و هدایت و رحمت لقوم یؤمنون و نفرستادیم بر تو قرآن اگر چه بدین بود
مخوفی برای مردم که می گویند بدان و ان الله انزل من السماء ماء فاحیاه الاخر
بعد موتها و خداوند آسمان را آبی را بر زمین نازل کرد و آن آب از زمین بر زمین و در
خشکی آن ان فی ذلک لآیه لقوم یتذکرون بدین می که در زمین می بینند که در زمین
نشانی است از کار امر و می که بشنوند که گوش بدین و استماع کنند و سمع انصاف و ان لکم
والاعمال لعمرة و بدین می که در دنیا و آخرت با ایشان اختلاف کرده اند و از آن امر توحید
و بدان از جهل بی علم صبر کردند فسبقکم مما فی بطونهم می شنایانم بمقتضی آنچه
در شکلهای ایشان از شیر حیوانات من بین قرآن و دم لبنا خالصا از میان
سرگین و خون شیر یا ایشان را زلف خون و بوی سرگین سائعا لکشان را بین کوهانده و بوی کوه
مرا نشانده کارنا نفلت که چون بهی علفی بخورد و در شکم او بوی کوه و سوسه طبقت دروید شود

اسفل آن فرشتان و اوسط آن بدن و اعلی آن دم چون در عروق جاری می کرد و دشمن
و بینان و فرشتان از هر خود بیرون می آمد و من ثمرة الخصال و الاعیان و الشیاطین
از میوه های خیران و ناکهای اکتور یعنی از شیرهای این فاکتور تفت زدن منه سکر
و من ثمرة الحسنات و افرامی که بدان است گفته از روزی نیکو را چوبی خربا و میوه نود و شباه
سکر را در ازاق حسن در مقابل مسکرات دالت بر حجت خیران فی ذلک لآیه لقوم
یعقلون بدین می که درین میوه های تو خشک و خواهد ایشان را برایش دلیل روشن است
بر قدره که با باری تعالی می که تفکر کنند و به نظر تا گردان نکنند و او حق ربک
إلی الخصال و الهام کرد برورد کار تو بسوی سحران عمل یعنی در ایشان فکند آن
استخدی من ایحیا ابیونا انرا که فراموش کرد از شکاف کوهها خائهای مسدود و کوه
اراسته بجز صفت و حقیقت و من الشجر و از میان درختان نیز خائهای بخت یعنی میان کوه و درخت
جای بخت و تکی و کالک و صلاحه نداشت باشد و من الشجر و غنایه که در دنیا و آخرت با ایشان
مالکان چون کند و غیر آن ثم کلی من کل الثمر ان یحیی و بدین می که در دنیا و آخرت با ایشان
فاسلکی سبیل ربک پس در رویه برای که برورد کار شما بان الهام داده و قیام فرمود یعنی به
خانهای خود باز گردید و لک در حال که مفاد باشد و دام شده و او را و چون ببول از امر می
کار بشت از شکوفه ها و کلها بخزند در روز ایشان سجده کرد و بشیره شیرین برای خیره رشتان
و کتبت یخرج من بطونهم شرا مختلفا لوانه پس در دنیا و آخرت با ایشان
لغات شری و حله و یکدیگر رنگهای سفید که غسل از سوز حوائت و در دکانان میان مسالت و سحر
که از آن زهر و برایش و سیاه و سبز گناه دلت و گویند اختلاف از عمل بخت و فضولات
شفاء للناس در آن شراب شفا شده ما را یا بنفست بختانکه در ارض بلغیه یا غیر خود چنانکه
سایر کم از هم کم معجونی باشد که غسل خرو و می باشد و است که غسل با او به حاد و ماند و آن شفاء
بلغت و با آن شفاء صفت است و یا روغن شفاء است و ان فی ذلک لآیه لقوم
تتفکرون بدین می که در امر زهر و غسل ازین بختی است و روشن بر قدره و ربانی
برای گروهی که تفکر کنند و تا لک نمائید چه هر که باینها عالم شود ملایم بداند که آن صانع عزیم
و امور و قیقت نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکم در جان نوری ضعیف و دبیغ نهاده

و از جمله انفعای که دارند هرگز از فرمان بیسوس که پادشاه ایشانست خلاف کنند و نمیکند
فرسخی که قطع و هرگز کنند و باین وطن خود رجوع کنند و طهارتی که هرگز برقرار نشینند و از آن
و صلحی که اگر تمام بنیایان عالم را جمع سازند خاکی که در آنجا نیستند و از آنجا
و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار دنیا و دلا امراست و فرمان طاع و جمیع زمین را تابع او بند
فرمان او هیچ مریا قدم نمی نهانند و اگر یکی از آنها از عهده فرمان برداری مستور میشود و یا بخوار و سرباز
و همچنانکه از عسل ایشان شفا می آید ظاهر حاصل میشود از تفکر در حلال ایشان شفا می آید و هر کس که از آنجا
بمقدورات عیسی الهی دست میدهد و آنکه حضرت امیرالمومنین فرمود که تا کسی سوره المومن
اشارت بآنکه عیسی بخود می خورد مگر بآیه و نمی نشیند بر محسن و بآیه و می روی نمی آید از انطباق
و لطافت خود را بکفایت بدل نمیکند و بر شاخ خوشبوی و شکوفه پاکیزه نمی نشیند و بر کلاه و شکوفه
لطیف تن اول می کند و باینکه وقتی در این دنیا نشکله العابدانه خوشتر از جمیع بای شود و شری می شود
از که در در او خاکست صفت فی شفاء الناس و نشان و راست می آید آنحضرت نیز متصف با این صفت
و مومن خلعت تابع او است مثل توبه رسالت در کل و طبع اختیار با برنج و حبیب و این که در حضرت
خود را به بیسوس که امیر بنیان عسل است نسبت فرموده در کمال لطافت باشد و **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ**
أَفْرِدْ شَمَارًا و از عدم موجود آورد **فَمِنْ تَوَفٍّ** پس بپایند و یکباره شمارا بعدم باز بر جای
مخلقه **وَمِنْكُمْ مَنْ يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَ الْعَمْرِ** و از شما که هست که برگردان شود پس
خادری زند که فی بعضی پس بر و نقصان قوه عقل که مشابه سن طوالت باشد و آن بعد از پنج یا
هشتاد و نه و است پس عاقبت آن باز منتهی میشود **لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** تا ندانند
بعد از دانستن خبر پیرایه بحال طوالت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت حاکم و قوت و قوت
و نیز وارد نموده که مومن را هرگز از حالت دست ندانند **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ** در حق که خدای توانا
مقدار اعمال و عبادت که توانست که چون با فشار طر می آید و پیر می آید از آفاق گذارد و در رن نشیند
بر آنکه تفاوت آنجا از مردمان نیست مگر به تقدیر قادر و حکیم باز و قصد که نزدیک است بکند و بعد از آن
بمقدور معلوم بعد از آن بیان تفاوت را از آنکه از حق می کشد بحسب مصلحت **وَاللّٰهُ فَضْلُ الْعِزِّ**
عَلَىٰ بَعْضِ الرُّسُلِ و خدای آفریننده بر حق می شمارد بر حق می گرد و روزی یعنی در عالم دنیا
تا آنکه توانگر باشد و بگری و روشن یکی بهتر و دیگری چاکر **فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا** برادری
وَرَزَقَهُمْ پس نشینند تا آنکه آفریننده را موالیبا ذکر او اندک روزی و مالد خود

عَلَىٰ مَمْلَكَتِ أَمْنَانِهِمْ من آنها را که مالک شده است و دستهای ایشان یعنی خواجگان آنها
خود را به بندگان خود نمی دهند و اگر مملوک را در مال خود شریک سازند **فِيهِ سَوَاءٌ** ایشان
خواجگان و بندگان در دین از روی یکسانند و این عجز است و مالک بر مملوک و عدم رضایا دات
بندگان مال را با ایشان نمیدهند و آنرا را شریک خود نمیسازند تا موقوف حق ایشان نشود و پس می آید
که ای اهل شرک شما بخوبی نمی کنید که بندگان شما را شریک شما باشند و موالی بر عجز و داری که نشان و
بندگان بر شریک من باشند و در الوهیه **أَفَبِعَمَلِهِمْ لَبِئْسَ مَا يَجْعَلُونَ** آیا این عجز خدا نکند
و چون ثابت شد که صفت جمیع نعم او است پس هر کس که شریک او کند بدست گرفته او شده باشد و غیره
نعم خود می فرماید که **وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا** و خداوند برای شما
از جنس شما ناز را که با ایشان دارم گردید **وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَخَفَدًا**
و آفرید برای شما از زنان شما پس را و اولاد اولاد یا دختران و کنیزه دامادانند و دختران و و زکامه
مِّنَ الْأَطْفَالِ و روزی دو شمارا از بچه ها یعنی طه لایذیه و ملاطیبه فخره **أَفَبِلَا طِلَافٍ**
يُؤْمِنُونَ آیا به پروردگار نمی بیند که شریک ناعقد شریک نایز بود که تبار عادت ایشان می کشد
در روزی و بعد از شفا عادت ایشان کند حق مقلد آنکار بر صفت کرده می فرماید که آیا با شما را باطل می گرداند
وَبِعَمَلِهِمْ لَبِئْسَ مَا يَجْعَلُونَ و بعد از خدای ایشان نمی گردند چنانچه صفت تبار می کشد
وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ شَيْئًا مِّنَ السَّمَاءِ وَلَا مِنِ الْأَرْضِ
و می رهند و بندگان خدا را بخیر اگر مالک نیست برای ایشان روزی دنیا و آسمانها باران و از زمین نبات
حاصل و کافران عبادت تبار نمی کنند که ایشان نمیتوانند روزی دانه شیعه را بخیر از برای بر خند کش
از باران و گیاه **وَلَا يَسْتَطِيعُونَ** و اصل قوه توانایی ندارند پس چگونه روزی ایشانند
و هیچ نعمتی عظیمتر از آفریدن و روزی دادن نیست و از دست خدا را تا نبات نه صام را **وَأَكْرَمَ**
تَضَرُّعًا لِلَّهِ الْأُمَّتِ که پس رند یعنی سازند برای خدا افتخار و اشیاء بدین وجه که گمان
را مثلا او که اندک آن **اللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** بدین معنی که خدای دانستند و
شمارا را آفرید می کشد و شما نمیدانید بطلان قول خود و غطر عقوبت را بعد از آنرا می کشد
برای خود و برای معبودان باطل بقوله **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا** و عباد **أَمْثَلُكُمْ**
نزد خدای مقلد و او است که سیده درم خرید و غیره مکتوب و عینه مازون لا یقید و

و رحلت شما بوقت اقامت شما یا نزول در صراط سفر و پیدا کرد برای شما از پیشها مقام استیلا
 میشد با شما و پیشهای نرم که شتر را باشد و میوهها که بر دایا شد **اَنَّا نَا وَمَتَاعًا الْخَيْرِ**
 رختها از پوشیدنی که گسترده و خوب بود و ای نذرید و غرضتان نا شکا و کبر قرار بود و از آن دفعه نوز
 گفت و گفت و بر نیده نشده باشد **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ لَكُمْ مَصَاحِفُ خَلْدَةٍ** که و خدای بد
 کرد برای هر چه شما از افریدن رفت و کوه و بنا و سایر امانا و از نا کتاب پناه می برند و **وَجَعَلَكُمْ**
مِّنْ اٰیَاتِ الْاٰنَا و بدید کردن برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و خانههای تراشیده که
 در آن ساکن شوید و **وَجَعَلَكُمْ سِرًّا** ای نقیب که **اَلْحَرُّ** و ساخت برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها
 چون جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن که باز دارد از شما صحرانما و ذکر سر آنرا بخند که **اَللّٰهُ**
 و یا بجهت آنکه در میان دعوت بپیشتر است و **سِرًّا** ای نقیب که و دیگر ساخت برای شما چنان
 انا هر چه نرود و چون نماند می دارد شما را از صلح دشمنان از بیخ و تیر و نیزه ایشان با **اَسْلَمَ**
 در کار شما که **لَا يَمْنَعُ عَنْكُمْ اَللّٰهُ فِتْنَةً** ای نماند از شما و تیر و نیزه ایشان با **اَسْلَمَ**
 تمام کرد و از نماند خود را بر شما نماند که شما اسلام آرید و متقاعد حکم و شویید **فَاَن تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا**
يَكُنَ الْاَبْدَعُ الْمَبِينُ پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس جز نیست که بر نشتای عهد
 بر آیند و مقام اشکار **يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ** می شناسند نعمت خدا را و نعمت خدا را که شنیده اند
فَمَن يَكْفُرْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنكُمْ ای نماند از شما و اگر برگردند از اسلام پس جز نیست که بر نشتای عهد
 ایشان با حد نداد و روی نهاد و **يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا** و یا در آن روز را
 که از اکثر هر ایشانی هر کوی که ای ایمان و کفر ایشان هر دو بیعت می نامند **اَلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**
لِلَّذِينَ كَفَرُوا ای پس بعد از انا ایمان و شهادت را هم دستور دهنده تا از آن که فرستاده اند
 خوبی یا رجوع بدینا و ایشان طلب کرده شوند با شهادت از آنکه خیر ساری تکلیف نیست و **اِذَا رَأَى**
الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ و یا در آن روز بر بینند در عقاب انا که از آن که در عقاب و نذر را و
 ایشان را و از آن که از مال و تخفیف عذاب بلند **فَاَن تَحْقُقَ عَلَيْهِمْ** و که هم **يُنْظَرُونَ**
 پیش کش کرده شود از ایشان عذاب و رنج و ایشان را عجلت داده شوند زمانی و عذاب بگذاردند

وَلَا هُمْ يَسْتَعْجِلُونَ

و اذ

وَ اِذَا رَأَى الَّذِينَ يَشْكُرُونَ ای شکر که **اَشْكُرُكُمْ** و چون بر بینند انا که شکر آوردند
 ایشان را خود را یعنی شما را که ایشان را شکر خدا می گفتند **قَالُوا رَبَّنَا هُوَ الَّذِي**
الَّذِينَ كُنَّا نَعْبُدُ ای شکر که **اَشْكُرُكُمْ** و چون بر بینند انا که شکر آوردند
 می بینند بر من **ذُنُوبِكُمْ** و از تو **اَلْقُوا اَلَيْسَ لَكُمْ لَكَ ذُنُوبٌ**
 پس بپایند و انا که شکر می نمودند ایشان را عجز را یعنی خدای تبارک و پاک را و از آن که در عباد ایشان
 که بدستی که شاد و رنج که باشد یعنی شما را این می بینید و لیک می خدای خود را چشمت می کردید ما هرگز ند
 فرموده بودیم بر یکش خدا ایشان شرمند شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند
وَالْقَوْلُ اَلِ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّكْمُ و بپایند خدای در آن روز صلح را یعنی صفت خود
 بگناه و کردن نیست حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد و **وَصَلَّ عَنكُمْ مَا كُنَّا**
يَقْتَرُونَ و کم کرد از ایشان یعنی باطل و از آنکه کرده اند آنچه بودند که رنج بر می افتاد از شما
 تیان و دستگیری ایشان و نیز از انا که شکر کردند از تو و خضر صید بد که **الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا**
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ انا که کفر و بدعت خدا و با نداشتند مرد ما را از راه خدای نرسد نام
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ ای نماند از شما عذاب بر عذاب عذاب بپایند عذاب بپایند عذاب
 پس انا که بودند که منع مردمان از ایمان فساد می کردند پس یک عذاب برای کفر و اشیاست و دیگری
 منع دیگران از اسلام و **يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ اَنْفُسِهِمْ**
 و یا در آن روز ای محمد روزی که بر انا ایمان در میان هر کوی که ای کفر و کردار ایشان از انفسها
 ایشان را یعنی پیغمبری که علم ایشان معیشت بود بدیشان **وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى**
هٰؤُلَاءِ و یا در آن روز که او بر نکرده یعنی بر شما بر قصد قوم مؤمنان و نگذیب مشرکان و کوی
وَنَرٰكَ اَعْلٰى الْاَلْبَابِ ای نماند از شما **لَا شَيْءٌ** و فرود شد و بر رفته از آن که از آن
 با نروشت بر ای محمد از آن که در تفصیلی که میان انا نیست مطهر باشد و **هٰذِهِ**
رَحْمَةُ وَّبَشْرَتِ الْمُسْلِمِينَ راه نمودنت و بخشایش بر ما که بدان بگردد و مژده است
 بهشت مومنان را از خاصه بعد از انا بیان طریق می کند که عمل با آن موجب وصولت بهشت

رضوان و می فرماید که **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ** بدین ترتیب که خدا می فرماید راستی و حقیقت
خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعظیم و تشربک و **وَالْإِحْسَانِ** یعنی
به نیکی کردن در طاعتا بحسب طبع بنوفا که آن عبارت از اخلاص است و گویند عدل توحید است احسان ناسا
فرائض و ایستای **ذِي الْقُرْبَىٰ** و دیگر می گویند معطای دادن خودشان بدان نزدیک و مساعدین
ایشان آنچه بدان محتاج باشند و این جعفر فرمود که مراد از قریب سهولت است که توقعی برای ایشان نیست
ماخیزند کان و **يُنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** و نهی می کند شما را از عمل زشت چون زنا و
که قبیح تر از فحاشی است و از فعلی که انکار آن کند و در مبارک آن در شرع و عقل چون قتل و غضب و کفر
و از ستمکاری که صفت شیطان است مانند استیلا بر دمان و بختبرداری بر ایشان **يُعْظِمُ لَهُمْ**
تَذَكُّرُونَ بیدار می دارد خدا شما را جامع جمیع مواظبت و از نیاحت که خطیای روز جمعه را در
جمعه میخوانند و استغفار و صلوات و غیره میخوانند و اضطراب آن بسیار می باشد و بعد از آن
آنرا بجهت دارد شمره عدل طهر و نظرت و انظام حالت و توحید احسان شما و بدخل و توانگری و فایده در جمیع
افراد و لغت و اما بجهت خشناسا درین دنیا است و شمره منکر را بکفایت اعدا و حاصل یعنی حق مردم ماندن
از منتهی و باید مذکور جمیع آنست پس اگر در آن موجب فراغت نبوی و متوجه آخری باشد و
أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ و وفا کنید به پیمان خدا چون عهد بستید و عهد بست
که آن ثبات بر ایمان یا عهد که میان مردم مانع عهد می باشد **وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بِعَدِّ**
تَوَكُّدِهَا و شکنید سوگند ها که بجهت پیمان از استواری آن سوگند بخدا **وَقَدْ**
حَسِبْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفَلًا و حال آنکه گردانیده بد حضرت تعزرت را بر پیمانهای خود
گواه **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَقُولُونَ** بدین ترتیب که خدا می داند آنچه می گویند از نقص عهد
و سوگند و شمار بدان خواهد داد **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَقَتْ عَنْهُمْ**
بَعْدَ قُوَّةٍ أَنْ كَانُوا مِبَاشِدًا مانند زنی که بشکافت و بازگشاد و ایمان خود را پس قوه
در حالتی که آن زنی در سنای تابان داده باشد بجهت زنی که در سنای تابان داده
باشد و حکم و قوی ساختن تابان دارد و پاره پاره کرده اند و فریاد در عرب زنی بود نام و طبع

و بعد خرافه بریده و بدین سبب و در آخر می گفتند و او را گنیزگان بود و آن زمان اول
با اعداد تا نیم روز خود پیش می نشست و گنیزگان را نشستن می فرمود و بعد از نصف النهار
می گفت تا آن زمان و میانها را تابان می داد تا غار و ضایع میشد و پس به عاده او پیش بود
خود قیلا قتیب می فرماید شکستن عهد را بسیار پاره کردن و ایمان آن نزد می فرماید که خدای
آن حقا رسن تابان داده خود را ضایع می کند مرد عاقل باید که سر رشته خود را بکشت نقص
پاره پاره نکند پس سر زدن ایشان می کند بجهت **تَحْذِيرُونَ** **أَيُّهَا أَنْكُمْ** **دَخَلْتُمْ**
فرامی گیرید عهد و سوگند خود را بخانه و دغلی و مکر و میان خود بجهت در سوگند و عهد خود
مکر و خیانت کشید **أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ** بیدار کنید هر کوی
بجهت که از ایشان زیادتر می شود در عدد و مال و مردان است که در بسیارید و نقص
عهد بیدار کنید قریب از اسلامان بیشتر و مال ایشان وافر تر بیدار و بجهت آن خطیای را که از
خواهید که باز بکفر خود رجوع کند و طریق اولیا ملت پیش می آید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
جز نیست که خدای می فرماید شما را با خبر بفرماید عهد را میان ظاهر شده که دست اعتصام در
دیشان و فای عهد می زنید و عهد خدا و بیعت پیغمبر و فای می کنید یا آنکه بکثرت قریب و شکر ایشان
و قلند مؤمنان و ضعف ایشان مغرور شده نقص آن می کنید **وَلْيَذَكِّرَنَّ**
مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَفُونَ و بیدار بیدار کند برای روز سختی که در آن هستند که آنکه
در شان عفت و جزا و رقتی که پاداش دهد بر اعمال شما شود و عقاب و **لَوْ شَاءَ اللَّهُ جَعَلَكُمْ**
أُمَّةً وَاحِدَةً و اگر خود نمی میگردانید شما را بر وجهی که او گاه ملت کرده متکثر
بر اسلام **وَلَكِنْ يَضِلُّ مِنْ بَشَرٍ** و لیکن فرو می گذارد در غفلان هر کس خواهد
کسانند و وجود ظهور و محضات تبتی بجهت فرط و عناد نظردن کرده اخبار ایمان نکند خود قیلا
ایشان را فرو گذارد و نظر لطفا زیشان باز کرد و **يَهْدِي مِنَ بَشَرٍ** و نه تنها بد بلفظ
خواهد یعنی حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کند فرماید **وَلْيَسْأَلَنَّ** **عَمَّا كُنْتُمْ تَقُولُونَ**
و بپرسد سوال کرده خواهد شد در محضر از آنچه بودید که عمل می کردید و شما بدان سرزنش کرده شوید
و نیز بجهت مبالغه و نقص عهد تکرار نهی از آن می فرماید **وَلَا تَخْذُوا أَيْمَانَكُمْ كَذِبًا**

وَحَلَّ بَيْنَكُمْ وَفَرَّقَ بَيْنَكُمْ بِسُوءِ كَيْدِهِمْ وَكَرَمِيَا نَبِيكَ يَكِيدُ كَيْدًا كَثِيرًا كَيْدَ فِرْعَوْنَ
قَدْ مَقَّدَ شَوْهَرًا بَلَّغَ قَدَمُ اسْلَامِ بَيْنَ اسْتَوْرَعَانِ وَتَدْوَقُوا
السُّوءَ مَا صَدَّقْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَبَحْشِدَ يَدِهِ وَبِخِجْ دَرْدِ سَابِغِ يَارَ
اَيْتَانِ دَر شَمَا از ره خدای که آن وفا بعد است و لَكُم عَذَابٌ عَظِيمٌ و هر شمار آن
در آخره عذاب نرسد از این تهدید عظیمست عرض صفای اهل اسلام را که می خواستند که از عهد
برگردند و فریشتگان از عهد می دادند که اگر رجوع بدنیا کند منافع بسیار بشماردیم این سخن
فرمود که وَلَا تَشْرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا و هر چه بدیعنی بدلیکند عهد
و بیعتا و در بها ای اندک که آن مال حقیر و بیولیت که فریشتگان و وعده می دادند اِنَّ اللَّهَ
هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ بَدْرَتِي که آنچه نزد خدایت برای وفادار از انصاف و نیکم دنیا و ثواب آخره آن
بیشتر است شمار از آنچه فریشتگان وعده می کردند اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هسلند که بداند آنرا و آن
امام جعفر صادق هم فرمود که این آیه در روایات اهل بیت منین هم و بیعتا و انا انزلت
در ترجمه فایده می نماید که مَا عِنْدَكَ مِنْ نِعْمَةٍ تَعْلَمُهَا نَزْدِيكَ شَهَادَاتُ اُولَادِ بَيْتِهِ مَقْصُودِ
وفای کرده و مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و آنچه نزد یک خداست از خزان رحمت همیشه است و هر که شرف
و لَحْزِينَ مِنَ الَّذِينَ صَبَرُوا و این خبر را در همه آثار که صبر کرده اند بر فاقه و فقر یا بر شفق و کما
یا بلند از کفایا بر نیکبایی و فایده اخبرهم با حَسَنٍ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ فردایش آنرا که
نعمت بیشتر است بیکری یا بچند نه که از روی اخلاص عمل کرده اند بخیر بیکری از اعمال ایشان من
عَمَّا صَالِحًا مِنْ كَرَامَتِي که بکنند کردار شایسته اند می دان و هُوَ مَوْصُوفٌ
فَلْيَحْيِيهِ حَيٰوةً طَيِّبَةً و همواره باشد چه عمل بد و یا همان استحقاق ثواب ندارد پس این
اوراد که کافی بهیم در نیازند که فی خوش و آری بهیم بندگان صالح فرمود که هر که ایمان آورد و
عمل صالح کند اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش گردد و اگر ثروتمند باشد زندگانی او باخوش گردد اگر چه درویش
باشد و لَحْزِينَ مِنْهُمْ آخِرُهُمْ با حَسَنٍ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ و هر آینه بدیم بندگان
صالح مراد ایشان تا به نیکوترین کاری که می کنند و بعد از آن امر مطاعند نیکند که از با استغاده

امیر

امیر میفرماید که از شر و سوسنه شیطان این شوند فاذا قرأت القرآن فاستعذ
بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی ای محمد چون خواهی قرآن بخوانی پس بپناه جوی فقرات
از شر و پوراند یعنی بگو عوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ تا در قرآن از سوسنه یعنی با شیطان
و مراد استندانه لَيْسَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بَدْرَتِي که هر بلیس اینست تسلطی و
علیه بر آنان که گوید و اند چو ایشان بپناه حق می گیرند از شر و و علی ربههم بیوکلون
بر پروردگار خود در دفع و سوسن او تو نمی کنی اَعْمَا سُلْطَانَهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَوْنَهُ
جز بربیت که تسلط او بر آنانست که او داد و ست میدارد و سوسن او را قبول نمیکند و الَّذِينَ
هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ و انا انزلت بسبب شیطان شرارت که اند خدا آورده اند که کفایت
بوقت نسخ بعضی از احکام می کنند که عهد یا بایان خود سخنی نمیکند چه روز ایشان از کاری
میفرماید و روزی دیگر از آن می گویند غایب است که او فقرای کید بر خدای و از نزد خود سخن می گویند
آیه اند که وَاذْكُرْ لَنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ و چون بد گفتیم آیتی صالح بجای آیت منسوخ و
یا در حکم و اللَّه اعْلَمُ بِمَا نَتَرُ و خدای و انا از آنست با آنچه قوامی فرستند از نسخ حکمت
مصلحت قالوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ لَّا اَكْفُرُ بِهِمْ لَعَالَمُونَ کونید که فرزانان
که توافق کرده بر خدای و از خود سخن می گویند چنانست که می گویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند
حکمت نسخ را قُلْ لَّكَ رُوحُ الْقُدُسِ کَوْنِ عَمَّا اَشْيَا از خود او آورد قرآن را روح پاکیزه
که جبرئیل است مِنْ رُوحِ الْحَقِّ از نزد پروردگار تو در حق و صواب و باطل و خطا
حاصل که حق تعالی قرآن را بواسطه جبرئیل نازل است لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ اِشْيَاءٌ
و بدان آنرا که گوید انوار اعتقاد ایشان را از امر سازد با نکل از کلام حق است یعنی حق را
لشوند و رعایت صلح و حکم آنرا بدست نمایند و ایشان طاعت شود و عقاید ایشان را نسخ
کرد و وَهْدِي وَفَشْرِي الْمُسْلِمِينَ فاما در ساخت قرآن را بجهت هدایت کردن و فشار
دادن هر کس اسلام آوردند آورده اند که و غلام بود بدی که چنانم و یکی میار که شمشیرها
را صیقل نهدی و اهل کتاب بود بدی و سوسنه تو بدی بخیل خواندند بدی و بدی عالم را ایشان
گذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی قریش گفتند که عهد از نزد و غلام کلام می آموزد و

وَاللَّهُ يَكْفِيكَ
وَاللَّهُ يَكْفِيكَ
وَاللَّهُ يَكْفِيكَ
وَاللَّهُ يَكْفِيكَ

چون عمار و لکن من شرح بالکفر صدرا و یکنر کی یک کتابد کفر ضعیف
خود را بفری بر جای نفس خود کافر نشود و بدین التفات کنند فعلمهم غضب من الله
و لکن عذاب عظیم پس بر ایشانست خشمی از خدای عز و جل و ایشانست عذاب بزرگ
گاه بزرگ که از تورات است **ذلک بانهم استجبوا الحیوة الدنیا** آن عذاب
بر ایشانرا پس نیست که دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را **علی الاخره** و نفی
وان الله لا یهدی القوم الکافرین و دیگر بجهنم است که خدای راه نمی نماید
بطریق حجت و هدایت نمیکند گروه ناکر و بدکار و یقین مرتدانا **اولئک الذین طبع الله**
علی قلوبهم آن گروه آنانند که بر نهاد خدای بر دلهای ایشان ناقص و در یافتند
و سمعهم و ابصارهم و بر گوشهای ایشان و رویه های ایشان ناقص و توان علم
به عدم ایمان آنها پیدا کرد و بر آنها طعن و لعن کند **واولئک هم العاقلون**
و آن گروه ایشانند بخیران و عاقلان که سرانجام بر ضایع کرده و در بار زاری و سوزی نیست
نیاید و ندید و مفلس در رهش قیام نگیرد و بی عقل بر حشر نخواهند بود چنانکه مفسران
جرم انهم فی الاخره هم الخاسرون حقا که ایشان بی شکر و شری و دیگر
قیامت ایشان نریمان کارانند **ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما**
قتلوا پس بدین خبری که بر آورد کار و قتل از آنکه بجهنم کردند بسوی دینی چون عمار و جباب
از پس که عذاب کشیده بودند و از اندکی کار اندازی تمام یافت بودند **ثم جاهدوا و**
صبروا ان ربک من بعد ما یسجدوا کردند و گویای عفو بدین جهاد و سایر مشقات
که بر آورد کار و توفیق بجهنم و جهاد و صبر لغفور و رحیم اینست که مرتد از ایمان
کنایه آن گشتن از ایمان است ایشانرا توفیق طاعت دهد و زمانه یوم نانی که نفس مجاد
عن نفسها در روزی که نفسی که بعد کند از نفس خود مشاها می کند که بر عصمت که قطع
کند چه طاعت پیش نگیرد و هرگز در عذاب نفس خود که نفسی نفس و توفی کل نفس ما
عملت و هم لا یظلمون و تمام داده شود نفسی از برای آنچه کرده است و

وایشان ستمیده نشوند در مکافات **وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ**
ویدار خدا مثل برای کافران و آن است که می بود از زمین حیات و تمکین
مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهِمْ رَزْقُهَا رَغَدًا أَرْمِدَةً و این آسوده باسایش نام آید این
ده روزی و این نعمت قوتی برای ایشان فراخ و بسیار **مِنْ كُلِّ مَكَانٍ** از هر کافیهایی از
اطراف و جهات آن **فَكَفَرُوا بِمَا نَعَّمُ اللَّهُ بِهِمْ** پس کفر کردند با نعمهای خدای عز و شکر
نکردند **فَإِذَا قَهَّ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ** پس چنانچه خدای عز و شکر
اهل آنرا پوشش کوشکی و ترس **بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** باینکه بودند که کردند از
عملهای ناشایسته **مَرَدَقًا** باینکه اهل آن بودند که از قتل و غارت و در راه رفت
از دانی می کردند **يَتَذَكَّرُ** حضرت میانه **بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ** باینکه بودند که کردند از
کردن به خطی و بدت هفت سال و در باری خط و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مرده و میوه و نه و میوه
موتش میداد و با وجود این خوشی ترس **لَمَّا نَارَادُوا أَشْيَاءَ نَاذَخَتْ لَهُمُ الْمَلَأُ** که ترک سفر تمام کردند
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان یعنی محمد پس
نکند بیکر و نکلور **فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ** و **وَهُمْ ظَالِمُونَ** پس مرا گرفت ایشانرا عذاب از خط
و ترس و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود **فَلَمَّا كَذَبَ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ** می کردند
و فرموده که **فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا** پس بخورید از مواضات از آنچه خدای
روزی داد شما را در پاکیزگی و است **كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ**
و سپاس آنرا کنید نعمت خدا را اگر ستید که او را می پرستید و فرمان می برید بعد از بیان ضایحه ذکر
محرمات میکند بقبول **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ** و بدتر
که خدای عز و شکر که مرده را و خنزیر را و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد **وَمَا أَهْلُ**
لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه از غیر او باشند شده باشند غیر خدا را در وقت فرج آن یعنی بنام تبارک و تعالی
باشد **مَنْ اضْطُرَّ بِنَجْوَى** و **وَلَا عَادِ** پس هر که مضطر گردد و محتاج شود بخورد
یکی از این محرمات در حال اضطرار نباشد و نه در کفر نباشد از حد و حق **فَإِنَّ اللَّهَ**

غفور

غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدتر می که خدای عز و شکر است گناه مضطرب را مرا بفرستد در غصه
دادن از کل محرمات در وقت اضطرار **وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السُّنْتَكُمْ**
و گوئید که آنچه را که وصف می کنید بر زبانهای خود **الْكُذِبَ هَذِهِ أَحْلَالٌ وَهَذِهِ**
حَرَامٌ دروغ را که این حلال است و گوئید حلال است **لِنَفْتَرُ** و **أَعْلَى اللَّهِ الْكُذِبُ لَا يَقُولُ**
که حرام است و آنچه حرام ساخته گوئید حلال است **وَأَعْلَى اللَّهِ الْكُذِبُ لَا يَقُولُ**
بدتر می که آنرا که بر بنده بر خدای دروغ را و شکاری نباشد از عذاب خدای عز و شکر و آخره **مَتَاعٌ**
قَلِيلٌ بر خوردار ایشان **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
عذاب **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
بدین بود و در آنکه از حرام گوید **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
وَمَا ظَنُّنَا بِهِمْ و **وَلَكِنْ كُنَّا نَحْنُ** و **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
خبر و آن **وَلَكِنْ كُنَّا نَحْنُ** و **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
ثُمَّ إِنْ رَبُّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَنَّمَ و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
آنرا که گناه کردند بدید غفلت و نادانی **ثُمَّ إِنْ رَبُّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَنَّمَ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
گشتند خدای عز و شکر از پیران عمل بد و صالح آوردند که خود را **إِنْ رَبُّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَنَّمَ** و بدتر می کردند پیغمبری بدیشان
رَحِيمٌ بدتر می که آفرید که در توازن بر آینه مرزده و مهربانست که بگوید که می کند که بر آن
نده و بعد از آن که از تحلیل معرات امر می کند ایشانرا بطریق ابراهیم و صیفا می که آن است
از هر چه **كَانَ أُمَّةً** بدتر می که امر می خلیل بود جامع کلان و فضایل یعنی خصلت نیک
که در امتی باشد روی جمع بود **فَإِنَّا لِلَّهِ حَنِيفًا** و فرمان برده از هر خدای ارباب از دینهای باطله
دین حق **وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** **شَاكِرًا** و سپاس آفرنده **كَانَ سَيِّئًا** و بد
لَا نَعْبُدُ إِلَّاكَ وَنَحْنُ مُسْتَقِيمُونَ و بدتر می که امر می خلیل بود جامع کلان و فضایل یعنی خصلت نیک
آورد بدین و راه نمود او را در دعوت اندر ساری است که خطی و موقوف است **وَأَنْتَ تَكُنُ فِي**
الدِّينِ حَسْبُنَا و داد می و داد در دنیا نیکویی که ذکر جلیست و **وَأَنْتَ تَكُنُ فِي**

إِنَّ اللَّهَ يَفْتَرُونَ عَلَى
اللَّهِ الْكُذِبَ

خلق فرستاد که هر فرشتگاری سرور و خوشحالی تمام و ستاد را با کلمه حق تعالی این هم ترا علی بن ابیطالب
و حتی حلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدیم که هر سرای خود را بر پایش انداخته و زمین می کوفتند
من چنانکه اقامت سید جلیلت که هرگز پیش من نگردید جواب داد که از خدا اذن طلبیدند که مقرر روی سوار
علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و روی او را می بینید و چون از آسمان زمین آیدم و در صد آن شدم
که قصه معراج را آنچه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی بر من سبقت کرده هر آنچه دیده و شنیده
با علی بگویم من سبقت کرده هر چه دیده و شنیده بودم را بخریدم و من دانستم که در هر چه با قدم
و هیچ حائزه که حق تعالی آنرا علی عموه بود و آنرا بران واقعه ساخته بعد از آن عباس گفت که
من گفتم یا رسول الله ملاصقتی فرماید سبکی من باشد در دنیا و آخرت و سبب خود و دستکش کن
کرد و فرمود علی بن ابیطالب بر تو باد و علی را دوست داری بحق آن خدای که مرا بر ساقه
خلق فرستاده و آفرید و در رخ عرشنا و ترات بعد شمن علی تا از آن کسی که دعوی کند که خدایا
فرزندی هست و اگر مرا ندیک مقربین و انبیای مرامی جمع شوند بد شمنی علی حق تعالی سر را بر ش
دورخ عذاب آنکه گفتم یا رسول الله کس باشد که علی را دشمن داشت باشد فرمود نعم حق می باشد
که کان نبرد که از من شنید و حال آنکه ایشان را فضیلتی از اسلام نباشد و بدان ای عباس که نشانه
دشمنی ایشان علی را است که غیلا و بروت فیصل دهند و آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ
پیغمبری را که از من نیافریده و هیچ وصی را که من تران علی خلقی نکرده پس مخالف کن با هر که
مخالف علی گردد و آنکس دوستی و یاری منای یا بن عباس را که خواهی که با خدای ملاقات کنی و از حق
باشد بطریق علم سلوک کن که شد و در ولایت علی کثرت خدا و از بن عباس روایت که با خدا و آتش
رسول را معراج بردید حضرت شد نشسته بود خنجر از او آورید که یک شمشیر است
سیر کرده باشد و بر پشت خود درخ مطلق شده درین اثنا ابوجعل العین یابد و در پیش آنحضرت
و بر طبق استنار گفت بی را بختیاد که از خدای شتر بریده فرمود و او شتر بیت المقدس برد
گفت کتب بیت المقدس رفتی گفت بل ابوجعل گفت آنچه با من می گویی با قوم خود بگو حضرت
آواز داد که یا معشر ای معشر ای همه جمع شدند و گفتند چه می گویی ای محمد فرمود که بدانند دو
ملا بیت المقدس بردند و باز آوردند اما از آن محقق شدند که خود دست بر هم نهید و دیگری
نمید و جمعی مستضعفان که اطفا و ایمان میگردند کفر نهان می نمودند و با لکنت

برکشند و گفتند این دروغ هیچ است ای بر جبریل ابو جبریل گفت ای محمد اگر راست می گویی نشان بده
 بگو رسول ص که بدین میان کردم علامات را به بنی المقدس و نزدیک شد که بعضی از آن علامات
 بر من مشید شود حق تعالی مثل آن بر من تصور کرد که من را رسیدیدم و با قوم می گفتم گفتند
 خود که به علامت آن راست می گویی دیگر گفتند خیر که روان ما که بجانب شام متوجه شد و از جبرای
 فرمود ایشان راه رو حاکداشته امشتری کم کرده بودند و بطلب آن می گشتند و در میان ایشان از قد
 آید بود و من تشنه بودم آب را در میان طلبیدم ایشان قدح آب نهادند و من آب را بخوردم و قدح
 تنی بایشان رفودم چون باز ایستاد ایشان پرسید گفتند این علامتی و کرات بعد از آن فرمود که
 وطن بر اشته زشته بودند امشتر ایشان از من برسد و وطن بخیاض و دستش شکست گفتند
 این آیتی دیگر است بعد از آن گفتند وصف کاروان گو که هر یک بر چه صفه من یک یک از وصف
 می کردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه شد حق تعالی مثل ایشان را بر پیش من آورد تا می دیدم و خبر
 میدادم و می گفتم که ایشان چندین اند و اکنون بخور رسیده اند و در پیشگاه روان شتر نیاهنگر
 زنگ و بر و غرام نهادند چون اتفاقا طالع شود ایشان در رسد از این گفتند این علامت دیگر است
 منتظر بودند که اتفاقا بر آید و کاروان نیامد محضه را دروغ گویا گویند چون وقت طلوع شد گویا گفتند
 کافا برآمد دیگر گفتند خدا که این کاروان هر چند شترها کثرت زک و در پیش و چون زک از علامتی که حضرت
 فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیده و نشنیده ایم هر وقت از غایت غما
 وجودی که داشتند حق تعالی فرمود که من بعد از این مسجد الفقه پر دم ز گفت که با شما بر دم چاکر در راه
 چنین گفته بقیع و انکار ایشان پیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی هر دو را این سوره
 که در این مسجد الفقه پر دم و چون بایات و علامات مذکوره بخویر آن کردند حق تعالی بیان حدیث معراج را
 بعرض نزدیک کرد این در سوره النجم بیان فرمود قوله وَ تَذَكَّرْنَا أَنزِلْنَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَعَرَّان
 مفر ما به که اینجا که محمد را معراج بر دیه و آیات و معجزات را باوداد و نیما موجب الایة خلقان باشد و
 این بایات مبتدعه که ساخته و آیتنا موسی الکتاب و دادیم موسی کتاب توبه و
 جعلنا هدی لبی ابراهیم و کرد این دیه موسی را نه مانده مفر از بنی یعقوب را
 و نصیر الکشم و ارض دینی و کلامه که بعد از آن فرمود که ای که خود را
 بوی که ازید و زبانه من حلتنا جمع قوس ای توبه که بر داشتیم و اراد رگشتی با

و پاشیده ترا خطیقا معلوما و نیکو ترین مذہبها و بیشتر المومنین و مردی
قرآن مکررید که ترا الذین یعلمون الصالحات انما یعلمون الله انما
ان لهم اجر البیر و الذین یزینون الصالحات انما یعلمون الله انما
الذین لا یؤمنون بالآخرة و یزینون الصالحات انما یعلمون الله انما
و یزینون الصالحات انما یعلمون الله انما
در دناک یعنی آتش و دوزخ پیرمندان را و نشان دهنده آن که خست نبیست و دیگر
عقابا هدای ایشان که عذابا نیست و یدع الانسان بالشکر عما ینکله من نعمها
میخواند و وقت غصه و دلشکی بر یک نفس خود و اصل مال خود دعا و یا الخیر متذرا
کردن و خواندن خدا را بیکوی مراد بصر بر جا و شاست که عذابا بر خدا میخواست و کان
الانسان عجولا و استند می بسیار شتابان کنده در دعا فی مالک از بدی عاقبتان در تحمل
نبرد و سر تحمل دارد و در صراحت و در کمال شکایت و نبرد و سر را بر میان حکمت با هم میفرماید
و جعلنا السلاسل و الکس و فکرها لعلهم یحسبون و در دنیا آیتین و در علامه که دلالت
میکنند بر تعاقب یکدیگر بر قدره حکیم مطلق فحکونا آیت السلاسل و فکرها لعلهم یحسبون
شست خطی و از محو ساختن و شاع افتاب و جعلنا آیتا لکم مبصرة
و ساختن آیتی که روز است روشن که روی همه چهره متینان دید لنبغوا فضلا من ربکم
تا طلب کنند و روشنی را از قوفه و معیشت از پرده کار خود و لنعلموا وعد السین
و الحسب انما یبدا ان خلا فحرکات و قهر شماراها و حسابا لعلهم یحسبون
کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیزی که بدان محتاجید از امر نبوی
بیان کرد و هر چه بدید ساختن بیان کرد و فی نمایان و از حلقه ای محو و وفات اگر چنین بودی نشان
رویا متناز شایسته و اجین ندانسته که تا کی کار کند و زوزه دار معلوم نداشته که تا کی اظفار کند
وزن عده دار از انقضای عده خود نشناخته و قهر در انداخته که اعلان کن و منتقضی شود

و یحکمند و انقضی کرد و چه ترا ان است که کند پس حق تعالی برای رفاهیتند کائنات و روزا قریب
و یحکمند از یکدیگر میبازند و بعد از ان بر بیل تهدید میفرماید که و کل انسان الزمناه
طائره فی عنقه و بر آدمی خواه مومن و خواه کافر الزام کرده و بعد از او را در گردن او یعنی عقیقه
لازم است و از وحدا میشود چنانکه طوق لازم گرفت تا انوقت که حسابان کرده شود و کوهی بسیار گنجا
کرد و قیامت بران بدست دهند کان آید و فی عنقه آست که عده آن در گردن است و یخرج له
یوم القیمت گنجا و بیرون آورد بر روی برآورد و روز و ستیز نوشت که عقیقه عداوت است
میشور و آید آن گنجا را باز گشاده و در بیان آورده که چون آدمی در حیا باشد تا او گشاده باشد
و بر آن اعمال او را ثبت کنند و چون در سکران افتد از هم چید و چون معشوق شود باز گشاده بدست او دهند
و گویند که اقر کتابک بخوان تا که در او نوشت خود را و در آن میان میخواند و با شنید
هر یک عده که نام خود بخواند لعلهم یفقهون انفسهم علیک حبیب و این نفس را مومن و این
و شمار کنند یعنی خود بدین که چکار کرده و مستحق چه نوع پاداشی و در حدیث آمده که کما یسوق قبل ان یحاسبوا
امروز در قتر اعمال خود در پیش خود و دیگران بزرگ و بزرگ و بزرگ کرده و خود فرستد لری بر نیات نایب خود
ببغیر او و در اندازد خود بگویند که فردا عا لعلهم فی قیامت یحاسبون و خود فرستد لری بر نیات نایب خود
باید بر راه راست رود پس چنین نیست که راه می باید نفس را برای نفس خود یعنی راه یافتن او و بر بخانه خود
و پس و من خلک فاما یضل علیها و هر که گمراه شد پس چنین نیست که گمراه میشود بر نفس خود
یعنی گمراهی او را بداند و خواهد کرد و لا تزر وازرة فی ریح و بر نداد و هیچ نفس بر نداد و گناه
نفسه و دیگر مریض که ولید مغیرم کافرا ترا می گفت متابعین من کنند و من کما هان شمارا بر دارم و خود را میفرماید
که هر نفسی یا بخود بر خواهند داشت و یا در دیگری و صا کما معذرتین و نیستیم عذاب کننده قوی که
عدا با تنیسا الحیثیة یغف و رسولنا و فی کبریکر و غیر شتم فرستاده و بدیشان تا ایشان را
براه ایت خواهند و حجت بر ایشان لازم کند اخراجا که حجتا راجحه عقل باشد و انما یفوت عذابا بر
نیت عذاب بترک آن و اگر چه بعث رسول نفرماید و اذ اردنا ان یهتک حرمتنا
و چون خواهیم آید ملا که گردانیم اهل تنزی و دی را بعد از قیام حجت بر ایشان و ارباب را بر حجت بر ایشان
آمر تا منقرضینا بفرماییم صفتان و سرکشنا را شمر را بقیاده و فرزان بر داری بر زبان منقول

از رحمت خدای آفا صغیرکم و رگم بالینین خدا یکسانست که گفتند فرشتگان
دختران خدا اند پس برگزید شما را پروردگار شما و اخذ من الملکة انانا و افرت
برای خود از فرشتگان دختران را و ایشان را از خیر ترین اولادین خلافاً بخیریت که عقول شما را
و عاده شما را ریت انکم لتقولون قولاً عظیماً بدستی که گردانید یعنی برگزید
ساختیم بر آفته خود را آنچه شما می گوید سختی بزرگست که ضایع اولاد می کند بخی جان و نفس خود را
تفصیل می بینید که محبوب را بخود و مکرره را بد و نسبت می دهید و لکن صرّفنا و بدست
گردانید یعنی برگزیدیم بر آفته خود را از اولاد بوجه تفریق فی هذا القرآن لند کروا
خدا جای بدین قرآن نایبید بر شوند و در یابند و ما یریدهم الا نصوراً و غمی فراید
ایشان را اگر از این سخن مکررید و از خود و دشمنان از دور و قریب ایشان می فرماید قل
لو کان معهُ الهةٌ لکونوا ربوباً فی انفسهم یا ایها الذی یعبدون انکم تقولون
همینا که شما می شنوید که اگر بگویند یا خدا یا خود یا ان الذی لعل رب سبیه انگاه خدایان
کردند بسوی خود در عرش های کسوی و مشغول شدند خدایان که بگویند معنی که ایشان خدای
بودند یا شریک خدای یا نیستی که راه ساز عجبند و عجبها را از خود دفع کردند و سبحانه
و تعالی عما یقولون پاکست خدای برتر از آنچه ایشان می گویند علواً کبراً بر تر و بزرگ
فیه چه او سبحانه در اعلا مرتب و جود است زیرا که او جبار و جود ذات و ذات و فاعل و فاعل است
و جود است که از خواص عجزیت که متعاقبات لیسبح له السموات السبع و الارض و
من فیهن قبیح میکنند و بیای می گویند خطای تعالی را بهفت آسمان و زمین و هر چه در ایشانست
از ملک و بحر و ارض و ان من شیء الا لیسبح بحمده و بخت هیچ چیز از مخلوقات مگر تسبیح
می گویند خدا را تسبیحی مقتدر و عباد و بعضی تر می گویند او را از اسماء نقصان و ستایش میکنند او را
بصفات کامله و لکن لا یفقهون تسبیحهم ولیکن ثنائی مشرکانند یعنی یا
تسبیح ایشان را چه شما بطریق و عقل و آگاهی نمی دهید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد ان الله کان
حلیماً عفوفاً بزرگترین بخشش خدای بود که تقبیح عفتون نمیکند شما اعدایم تفکی و
صانع افرم زنده ملاناز اگر در نماز و در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نماید

سلی

سلی گوید که تمام مکررات با خلاق و لغتها تسبیح الهی می کنند اما از ان نشود و فهم نکنند مکررات را
و مراد به تسبیح ایشان کیفیت و اوقات ایشانست بر وجود صانع و بر قدر علم و وحدانیت او آورده اند که
حضرت امیرالمؤمنین در شب خود خانه کعبه شریفی و ملاقه قرآن و مودی بعضی از اهل شریک است
بر آنحضرت انداختند و فضا اندازی کردند و حق تعالی تراشید از او کفایت کرد و بعضی از
از چشم ایشان بپوشید و آنوقت تاه که و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین
الذین لا یؤمنون بالآخره و چون بر خلفی قرآن کرد ایم میان آنان که نمیکردند
سری حجاباً مستورا کردند و نه شنیدند و از حضرت ناقدانه بدیدند و او از ان نشنوند
و جعلنا علی قلوبهم اکتاً و گردانید بر روی آنها ایشان پوششها یعنی کفایت
عناد و حاجت را نمی کنند در بابات با بهره و عجزات ظاهر می گردانید بر روی ایشان پوششها نهاد
که باعث آن یفقهوه و فی اذانهم و قرآن از انکه در یابند قرآن و نهاده و در کتب
ایشان کرانی تا امتناع قرآن نمی کنند و با علما ماتی برده ها و کوششهای ایشان نهاده تا بمانند که آن عالم
که ایشان از قطع عادت بر نمیکند و بجمع قبول نمیشوند و بجهت آن ایشان را لعن کند و از ذکر
ربکم فی القرآن و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن و غایت بکار و کنایه و لوا علی
اذ ناریکم باز کردند که قرآن بر پشتهای خود بپایند و از قرآن و فیه که میزند که نایب
از میزند و تو حید چه اعدای ایشان است که الله ایشان را با الهه خود ذکر کنی سخن اعلم ما
لیستم عوناً به ما دانان از یما یعنی می شنوند قرآن را بسبب عجزی که عجزت است مراد است
که قرآن را ای استنرا و طعن در آن می شنوند اذ لیستم عوناً الیک و فی کوشش خود از اندیشوی
و اذ هم بخوف و فقی که ایشان را ذکر کنید که اندی یعنی نهایی یا یکدیگر می گویند که کلامی
و شعر اذ یقولون الطالمون یاد کنایه می گویند گفتند شما که از معنی مشرکان را معجزان را
که شانرا یفقهون الا رکبکم و متابعین یکدیگر و می گویند مکرر می گویند که
را یعنی کسیرا که با او سخن کرده اند و عقلش را بپاینده انظر کیف صرّفوا الیک

الْأَمْثَالَ نَكَرَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ فِي تَوْحِيدِهَا مِنْ خِلَافٍ بَعْضِي وَصَفِي كُنْتُمْ تَدْعُونَ
 وَبِأَمْرِ وَكَأَنَّ وَشَاعِرَ فَضْلُوا فَكَانَ لَيْسَ طَبْعُكُمْ سَبِيلَكُمْ بِكُمْ تَدْعُونَ
 اِنْطَرِقُ قَوْلُكُمْ بِمِثَالِ الْيَسْرِ لَيْسَ تَدْعُونَ بِأَقْنَرِ رَأْيِي بِطَبْعِهِ تَوْبَتُكُمْ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ
 مَكْرَهُتُمْ تَصْرِيحَ وَبَعْدَ ذَلِكَ دَرْزُكُمْ تَدْعُونَ بِعَيْتِمْ فَمَا يَدْعُونَ وَقَوْلُهُ إِذَا كُنْتُمْ
 عِظَامًا وَرَفَاتًا وَكُنْتُمْ كَفَرَانِ أَيَا أَنْتُمْ كَامُ كَمَا بَعْدَ أَنْ تَمُرَّ بِكُمْ وَتَزِيدُكُمْ
 اسْتَحْوَانَهُمْ وَخُلُقَهُمْ وَخُودَ وَفَرَحَ مَدَّةً وَبَيْنَ دَهْشَتِهِمْ أَيْ نَالِ بَعْوَتِهِمْ خَلْفًا
 جَدِيدًا أَيَا بِأَكْبَحَ كَانَتْ شُؤْمُكُمْ قَرِينُ تَوْقَاتِهِ قُلْ بِكُلِّ عَمَلٍ فِي حَوَابِشَانِ كَمَا
 كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ كَفَرَانِ فِي الْمَلَكُوتِ بِدِينِ خُودِكُمْ حُجَارَةً أَوْ حُدُودًا كُنْتُمْ تَدْعُونَ
 أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْفُرُ بِلَا أَفْرِيدِهِ إِنَّا نَجْعَلُهَا كَزُرْكَتِمْ وَفَقْعِهِمْ وَدَرْزِهِمْ
 صَلَوَاتُكُمْ وَرَحْمَتُكُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 الْبَيْتُ حَقُّ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 بَيْنَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 فَيَسْأَلُونَ مَنْ يَمُوتُ مِنْكُمْ فَجَاءَهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ
 بَيْنَ تَدْعُونَ قُلْ بِكُلِّ عَمَلٍ فِي حَوَابِشَانِ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ وَقَوْلُهُ إِذَا كُنْتُمْ
 أَوْ لَكُمْ تَدْعُونَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 وَدَعَا تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 إِلَيْكُمْ رُؤُوسَهُمْ بَيْنَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 تَجِبُكُمْ وَجِبَانُكُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 هُوَ وَكُنْتُمْ كَفَرَانِ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 شَاءَ الْبَيْتُ وَاقِعٌ شُؤْمُكُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ

فَلْيَسْأَلُوا

فَلْيَسْأَلُوا بَيْنَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 اَوْحَاكُمْ وَخُلُقَهُمْ وَخُودَ وَفَرَحَ مَدَّةً وَبَيْنَ دَهْشَتِهِمْ أَيْ نَالِ بَعْوَتِهِمْ خَلْفًا
 تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 وَتَزِيدُكُمْ اسْتَحْوَانَهُمْ وَخُلُقَهُمْ وَخُودَ وَفَرَحَ مَدَّةً وَبَيْنَ دَهْشَتِهِمْ
 رَأْيِي بِطَبْعِهِ تَوْبَتُكُمْ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ اِنْطَرِقُ قَوْلُكُمْ بِمِثَالِ الْيَسْرِ
 لَيْسَ تَدْعُونَ بِأَقْنَرِ رَأْيِي بِطَبْعِهِ تَوْبَتُكُمْ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مَكْرَهُتُمْ
 تَصْرِيحَ وَبَعْدَ ذَلِكَ دَرْزُكُمْ تَدْعُونَ بِعَيْتِمْ فَمَا يَدْعُونَ وَقَوْلُهُ إِذَا
 كُنْتُمْ عِظَامًا وَرَفَاتًا وَكُنْتُمْ كَفَرَانِ أَيَا أَنْتُمْ كَامُ كَمَا بَعْدَ أَنْ تَمُرَّ
 بِكُمْ وَتَزِيدُكُمْ اسْتَحْوَانَهُمْ وَخُلُقَهُمْ وَخُودَ وَفَرَحَ مَدَّةً وَبَيْنَ دَهْشَتِهِمْ
 أَيْ نَالِ بَعْوَتِهِمْ خَلْفًا جَدِيدًا أَيَا بِأَكْبَحَ كَانَتْ شُؤْمُكُمْ قَرِينُ
 تَوْقَاتِهِ قُلْ بِكُلِّ عَمَلٍ فِي حَوَابِشَانِ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ وَقَوْلُهُ إِذَا
 كُنْتُمْ أَوْ لَكُمْ تَدْعُونَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 الْبَيْتُ حَقُّ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 بَيْنَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 فَيَسْأَلُونَ مَنْ يَمُوتُ مِنْكُمْ فَجَاءَهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ قَوْلُهُمْ
 بَيْنَ تَدْعُونَ قُلْ بِكُلِّ عَمَلٍ فِي حَوَابِشَانِ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ وَقَوْلُهُ
 إِذَا كُنْتُمْ أَوْ لَكُمْ تَدْعُونَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 إِلَيْكُمْ رُؤُوسَهُمْ بَيْنَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 تَجِبُكُمْ وَجِبَانُكُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 هُوَ وَكُنْتُمْ كَفَرَانِ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ
 شَاءَ الْبَيْتُ وَاقِعٌ شُؤْمُكُمْ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ تَدْعُونَ

بجودت و خاتمیت و عموم برائیت و سراج و تاج و انبیا داود زبور و داود و داود
را که به نبوت پس شرفا و بدان کتابت نه پناه شای او مرویت کرد و بر صد و پنجاه سوره است که
در او احکام و ملام و حرام و حدود و فرائض است بلکه شای الهی و موعظه و نصیحت و مقرر است که
و شای او آورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی فرام ایشان را آیه فرستاد که
قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ بگوئید محمد با کا فران که بخوانید انرا که کان بده اند که ایشان
خدا باندانند از ملائکه و پیغمبر و عزیر و انعام من دونه بجز از خدای تا که از ملائکه و انعام بگردانند
فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا فیل ایشان نمی توانند
برداشتن سختی یعنی قطعی و بیاری و درویشی از شما و نمیتوانند تغییر دادن از آنچه کرده اند
انرا از قبیل شما بقبایل دیگر آورده اند که بگوید ملک را و خدا عرض می پرسیدند بجهت آن
ایمان آوردند و پرستیدند که انرا ایشان بر کفر بماندند آیه آمد که **اولئك الذين يدعون**
اكرموا از ملائکه و جن انانند که میخواهند ایشان را و می پرستند **يَلْبِغُونَ اِلَى رَبِّهِمْ**
الْوَسِيلَةَ میخواهند بسوی پروردگار خود وسیله یعنی تقرب بطاعت و عبادت حضرت او
اِيَّاهُمْ اقْرَبُ هر کدام از ایشان که نزدیک ترند بمنزه و مرتبه یعنی آنها که مقربان درگاه
از ملائکه و جن تو ستر کن بحق تعالی پس غیر مقرب پس غیر مقرب بطریق ولی و بر خویش
رَحْمَتُهُ وَتَحَافُونَ عَذَابَهُ و امید میدارند بخشش او را و خند او را و می ترسند
عذاب او را **ان عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ تَحْذِيرًا** بدین مرتبه که عذاب پروردگار تو
سزاوار با آنکه از آن خدش کنی چون معلوم شد که ایشان در ایم و امیدند همچو سایر بندگان
پس چگونه ایشان را بر تشکر کردند بعد از آن بر میل نمودند و میفرماید که **وان من قريبه**
الاخبر مملکوها و نیست هیچ دمی و شهری و مملکتی که که ملائکه و کتدایم اهل آسمان
و قافله ای یوم القیمه پیش از روز قیامت او معذبت و بها عذاب باشد
یا عذاب کنند ان بقول و خط و غیر آن عذاب سخت بغیر از کفر و مشرک و کافر و کافر

بعد از

بغیاب **كان ذلك في الكتاب مسطورا** مستاین حکم در لوح
محفوظ نوشته شده آورده اند که پیش از حضرت مرثیاء ۱۲ مجزها طلبیدند از جمله آنکه
کوه صفار را و خالص و کوه های کمر را بگویند تا زمین کشاده گردد و صلاحیت فرات داشتند بانه
و چون باران سازد تا باغ و بوستان بسازند حق تعالی فرمود که **وما منعنا ان نرسل**
بالآيات و باز نمیدارد ما را آنکه فرو فرستیم معجزات مقهره را **الا ان كذبتم**
الا وكون بدانکه تکذیب کنید بآیات مقهره خویش پیشین یا باینکه کشته معجزات طلبید
و ما بر دست پیغمبر ظاهر کردیم تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه ایشان می
طلبند از معجزات ظهور آوریم و میداریم که ایشان بخوانند گوید هر آینه عذاب استیصال بدیشان
باید فرستاد و ما در آن حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل سازیم بجهت خود و بجهت دیگران
از نسل ایشان پیروز خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی از امراضی که بجهت تکذیب آیه مقهر
بر آن شدند و میفرماید که **اولئك هم المودلون** و او را یقین و انا قضا فخر احیا
از صالح پیغمبر مبصره در حال کینه بود پس باینکه از آن شک پیروان او در پیروی می کردند
بمعاینه از امی بدند **فقطلوها** پس کافر شدند بدان نافرمانی که کردند و تمام ملائکه
وما نرسل بالآيات الا تخويفا و ما فرستادیم معجزات مقهره را مگر برای ترساندن
از عذاب استیصال پس اگر بکفر از این باشند بعد از نزول آن معجزه از این مستاصل کردند
واذ قلنا لك و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اند و معذرت آن را **ربك خاطا**
بالناس بدین مرتبه که آفرید که تو عذاب او فرستادی و گفت مرده ما را یعنی ملائکه خواهد کرد اند
قریش را از انشا رقت بواقعید و یا خدا احاطه کرده باحوال مردم از عبادت و معصیت و شرک
و آنچه مستحق اند از ثواب عقاب **وما جعلنا الروب الا لربنا انما لا نفقه**
للناس و ما نکردیم این را بجز برای آنکه بگویند که ربی آدمیان یعنی بسبب آنکه ایشان را خواست
کردیم و احادیث حضرت دید و ایشان بود که حضرت خواب دیده بود که عمر که آورده و خانه
که بر طواف کرده و سعی و حلق بجای آورده صحابه مستظرا بودند و در آن سعی و حلق
مناظران زمان طعن در آن کردند و این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی و بجهت تقیید خواب

سالا سینه بنظر هر مرد و تفصیل این سوره فتح مذکور خواهد گشت انشا الله تعالی و از امام محمد
و بعضی ائمه اذق هم روایت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب دیده که جمعی بوزنیکان بر میسر می ویدند
حضرت و گفتند که این سوره را بخواند و اینها بتو میبندد یا نه که بعد از آن با بر میسر می
نهند و بر آنجا بر آید و خبر است که بعد از این واقعه هیچ کس را به حضرت زین العابدین ندید و مراد
از این خندان قتل بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد و در نتیجه ابراهیم که
هیچ قریب از قتل کسی مثل آن ندیده و شنیده و نزد امام مدینه مراد بخیر ملعون که بعد از آن
شده نیز بتو میبندد و آن اینست که **وَالشَّجَرَةُ الْمَعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ** یعنی کرم
درخت گفت کرده را که یاد کرده شد و قرآن مکرر برای قتل مردمان تا حجتان خود را نزد آن
کنیم و بر عالمان ظاهر از یک کلام از عالمان صابرات و کدام خرج کنند و چون مشرکان
که درخت زقوم در دوزخ رسیده است متعجب شدند ابو جعفر گفت محمدی که گفت که آتش دوزخ سنگ را
میسوزد و باز می گوید که درخت می روید این جای تعجب است و حال آنکه از انجیل ایشان حج میبود و
که از درخت سبزه آتش می گرفتند و فکر نمی کردند که آنکه آتش در دوزخ سبز بود و بعد از آن
که درخت در آتش پروانند یا قادرند که پروا بسند و راد آتش محافظت می کند و احتیاجی شریعت
بوقت فرو بردن آتش از سوختن نگاه میدارد و توانا است بر وی بیدین شجره در دوزخ و زقوم را
ملعون گفت با عتبا که خود ندیده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است **وَنُحَوِّدُهُمْ فِي سَاءِ**
كَافَرًا اما انواع تحویرات چون خراست صاعقه و شجره زقوم و دوزخ و امثال آن از عقاب علی
فَأَمَّا رَبُّكُمْ فَالطَّيِّبُ الْأَبْيَرُ پس نمی ترسید از آن خوف ایشان را مگر کسی ترسید و چون
ایشان و سوسه شیطانت در عقاب را را استسکا و بعد عاقبت ایشان کرده می باید که **وَلَوْ كُنَّا**
لِللَّهِ تَكْفِيرًا و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و باید که چون گفتیم مفر شکر آنرا که سجده کنید آدم را سجده
تعظیم نکرد و **فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ** پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون
خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی مرا **قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ جَعَلَكَ رَجُلًا مِمَّنْ خَلَقْتَ طِينًا** پس خواجه
سجده کنم یعنی سجده نکنم **لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا** پس آنرا که از خاکی از گل پس خواجه گفت
کرد و او را از درگاه خویش بلند **قَالَ أَلَا رَأَيْتَ أَنَّ لَكَ كَذِبًا** گفت ابلیس که باره که از خاکی از درگاه تو یاد یک

و پسندیدی **هَذَا الَّذِي كَرِهْتَ عَلَى** این را که کرم کردی و فضل دادی و او را بر سر میچرخ
او را بر من فضل دادی و حال آنکه او از خاکست و خیس تر از من است و من از آتش که شرفی تر است
كُنْ أَجْرُنَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ که او را بر من و من را بر او خیر کنی تا روز قیامت **لَا خَيْرَ لَكَ**
فِي رَيْبِهِ به این مستولی شوم مگر به ساختن فرزندان او و همه را در تحت تصرف خود در آورم **أَفَلَا**
تَكْرَهُ که اگر گفتوا **إِنَّمَا أَتَيْنَا لَكُمْ لَمَّا كَرِهَ كَرِهَ** که در این عیب عیب که با ایشان از زانی در میان است **قَالَ أَذْهَبَ**
كَلَّمَ خدای تعالی مراد که بر او این احسان است یعنی بلند او را درگاه رخت و خیر خود بر وجه نه ندید
فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ پس که ترا متابعت کند و فرمان بردارند **قَالَ فَمَنْ جَعَلَ خِزْيًا**
پس به خجسته که آتش باد آتش شامت یعنی خیر تو ایشان جز **أَعْرَضَ** فوراً جزای تمام یعنی عداوتی بر دوم
و ثبات بقوله **وَأَسْتَغْفِرُ مِنْهُمْ** و از جای بچنان و
بلغزان بهر که توانی از ایشان با و از خود یعنی خواندن خود ایشان را به فساده و رست که هر زانی که
در راه رستخیزد و از آن شیطانت و هر داعی که بمعصیت دعوت کند **لَا تَكْرَهُ** و
أَجَلُ عَلَيْهِمْ و با و از تحت عنوان و بر اکثران با ایشان **بِحَبْلِكَ** و **وَجَلَّتْ** سواران
و پایگان خود را در جمع گفت که هر کس را و پیاده از افسر و جن که در معصیت خدای می کند از خوار
شریکان شیطانت **وَشَارَ لَهُمُ الْأَمْوَالُ** و شرکت شریک مالهای ایشان یعنی ایشان را بر
دا و گدا از حرام جمع کنند و در سایه معصیت صرف نمایند **وَالْأَوْلَادُ** و فرزندان ایشان نیز
شریک شوند تا از نا حاصل شوند یا بعد از عمری و بعد از شمس نام نهند یا ایشان را برکت باطله
کنند **وَعَدَهُمْ** و وعده ده ایشان را بر وعده ها دروغ از دران و اهل و شفاغبان و انکار وعده
و دوزخ و تاخیر و به **وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُمْ الشَّيْطَانُ** اگر **وَرَأَوْعَدَهُ** نمی و شیطان
ایشان را مگر بفریبی خطا و بعد وعده صواب یا ایشان میباید تا ترسید آن شدن آن عبادی
که شدگان تا خالص و برگزیده من که برای بهشت آورده شده اند **لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ**
نیست تو بر این عبادی ایشان تسلط قدری یعنی هر کس را توانی فریفت مگر شدگان تا سر و **وَكُفْرٌ**
بِرَبِّكَ و کفر و پسند است بروردگار تو که در ارتداد خود را از خدا جدا سازد و **وَكُفْرٌ**
و کفر و انحراف **رَبِّكَ الَّذِي يُزِيحُ** که **كُلُّكُمْ لَكَ فِي الْحَدِّ**

بادشاهان نباشد و من کان فی هذه الغربة و هم کت و فری دنیا نایاب نیست دیده و لکن
 نمیشود و بخت غریب و غنا و نظیر دایه و هادی و بخت نادر و صواب باشد و نماید **فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَغْنَى**
 پس او را آخره نایاب است یعنی به ثبات نیاید و اصل سبیل و گمراه تر از نایاب بود و هر که نایاب بود و دنیا
 از طاعت نایاب بود و عقیقه از ثواب بی بهره بود و هر که ایضا و وی تو به پند فردا اجمال مغفرت کی شایسته
 تواند کرد آورده اند که و قد شقیف گفتند که ای محمد ما ایمان میاریم و یقینا و قننی که یکبار اعمار بهشت
 پرستیدن بگذاری و زمین طایف که از امکاه سات چون جرم یک حرم با کوفی و ما را از رکوع و سجود
 داری اگر از تو پرسند که چرخین کردی بگو خدای من مرا برین فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا**
لِیَقْتَنُونَكَ عَنْ أَلَدَىٰ وَجْهِكَ و بدستی که نزد یک بود و شقیف که ترا
 در رفتن اندازند و بگردانند ترا از آنچه می کردی و می شنوای **فَتَرَىٰ عَلَيْنَا آيَةً** و آنرا که
 و بریندی بر آخر آنچه و می کردی و می شنوای **وَأَذِّنْ لَنَا خَلِيفًا**
 و آنکه که چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا و شنوای و می شنوای و در سلوک طریقی
وَلَوْلَا أَنْ تَشَاءَ أَنْ تَكُونَ لَنَا نَذِيرًا و اگر آنست که ترا شایسته داد و بد و عصمت **لَقَدْ لَدَّتْ رُكْنُ**
الْهَيْمُ شَيْئًا قَلِيلًا بدستی که نزد یک بود که میل کنی بسوی ایشان میل کردی اندک و بخت
 قوت کید و بکرا ایشان نزد یک بود که تو در صد و میل شوی با ایشان و لکن عصمت با آنکه داشت در
 جمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس برای خودی قیامت تا میل منجن مشرکان کنند که اندک
إِذَا لَدَّتْ رُكْنُ أَنْ تَكُونَ لَنَا نَذِيرًا که می کردی هر آینه می شنوای **وَأَذِّنْ لَنَا خَلِيفًا**
الْمَاءِ وَخِذْ مِنْ عَذَابِ مَنْ دُونَكَ و عذاب را عذاب را بفرست و آخره و در عذاب خدای با
 که واقع شود و بختی که مرگ از او شود زیرا که خطای خطای خطای **ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا**
نَصِيرًا پس باقی ای خود بر وضع عذاب میباری که بسیار با و زری چون این آیه آنحضرت
 رسالت فرمود **لَا تَكُنْ نَفْسٌ مَطْرُوقَةٌ** یعنی با خدا یا مرا چشم زدنی خود مگذار و هر وقت
 که میل کردی و از خارج آنحضرت مشا و ده کرده و دای ایشان بران قرار گرفت که در دشتی بخدای
 افراط کنند که آن حضرت را نصیر و ده بیرون باید رفت حق تمام این آیه فرستاد که و لکن

کادوا

کادوا و الیستفرونک من الارض و بدستی که خواستند اهل که بفرستند ترا
 بدستی که از زمین بجز جوک منها ناپروند کنند ترا از زمین و **وَأَذِّنْ لَنَا خَلِيفًا**
 خلت که از زمین بجز جوک منها ناپروند کنند ترا از زمین و **وَأَذِّنْ لَنَا خَلِيفًا**
 همان شد که بعد از آنحضرت با نیکو شرفی واقع بدو شده و او را و بختی که بفرستند ترا
 آنحضرت حد اند گفتند یا ابوالقاسم مقام انبیای پیشین را برین شام بود اگر تو پیغمبری و می خواهی که ما
 ترا تصدیق کنیم یا بیکدیگر برین شام روی آنجا ساکن شوی حضرت فرمود که من فرمودم این آیه که هر
 میخواستند که ترا از زمین شرب دور کنند اگر چنین باشد پس از تو خدایان مان نیابند و بعد از آن
 حضرت عانم شد بنویسند و بدستی که از زمین بجز جوک منها ناپروند کنند ترا از زمین
 فرمود که **سَنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا** سنت نهادیم یا ست نهادیم
 برای شما که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان و آن سنت که ایشانست یکدیگر پیغمبران و روح
 از دیار خود و **وَلَا تَجِدُ لَنَا خَلِيفًا** و نیست برین و عادت ما را تغییر و تبدیلی و چون
 عادت الله جاری شده که تا پیغمبران در میان اوقات باشند از عذاب مان باشند و اگر او را چون
 معذرت بکند پس بر او قصد میکنند که ترا چون کنند و بعد از آن آیه می شنوای و بعد از آن
 میفرماید یا فاطمه صلوة بقوله **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ** سایه دار نماز را و بخت
 آن کن در روز افتاب و میل آن بجانب مغرب که اول ظهر است **إِلَىٰ غَسَقِ الْإِسْكَانِ** تا تاریکی
 که اول وقت نماز شام است و خفتن و غسق اول وقت نماز مغرب و غسق و قرآن **الْفَجْرِ**
 و بپای داد نماز صبح را **ثُمَّ تَمِيزُ نَمَانَ بَقَرٍ** و بختی که قرآن قیل قمی می شنوای
 باسم **مُحَمَّدٍ** و قرآن **الْفَجْرِ** کان مشهور که بدستی که نماز با بدست دیده شد
 یعنی با کمال نماز و نماز او را مشاهده می کنند و در وقت شستن در و راست و با دست راست
 از شایسته و در آخر اعمال شدت می کنند و بختی که در آن می بیند و در اول و در آخر نماز
 نویسد و من **أَتَىٰ فَتَجِدُ بَيْنَ يَدَيْكَ** و بعضی از شب پس بدست و شستن نماز

شب در جائی که فرضیه نریده است برای تو نمازهای یومیه چون آن وجود غفلت است
امنه تو مندوب پس نماز شب را بر تو فرضیه گردانیدیم نه بر آن تو عسی آن **سَعَتْ رَبِّكَ**
مَقَامًا جَمُودًا شاید که بداند ترا برود و کار خود در مقام پندیده معنی مقامی که ستودن
نستادش همه شایسته کندگان و او بر همه شرف باشد بر وجهی که جمیع نیکان او را پندیده اند
سلام گوید که در و قیامت کسی بیارند و در پیش عرش بنشیند و خاتم الانبیا را بخوانند و او را
شفاعت دهد و بر شفا دهد که کونینده لا اله الا الله باشد و ایمان داشته باشد و باقی باشد
حق تعالی او را در روز خلدی دهد بعد از آن آن حضرت را امر میکند که **وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي**
وَبِكُوای برود که من در آورم و بفرمید خلد صدق در آورده میسندیده و با شکرامند
وَاخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ و بیرون آورم از آن روقت بیرون آورده ستوده و با کموت
از امام حقیق و عظمت کرد و از آن دعا در وقت کرد که دعا بود یعنی با خدا یا بیرون آورم
دعا یا امتیت و باز میگفت یا ظفر غنیمت **وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ** و بدو را از نزدیک خود
سُلْطَانًا نَصِيرًا حجتی یاری دهند و قضا اعانه کنند و غایب شوند به جمیع اهل خلا
و عباد و قناده گفت که مرا در سلطان سلطنت و پاوشاهیت که نا صیرم باشد بر کفر بر وجه سلام
بدون آن بیهوش شود پس حق تعالی احابت دعا آن حضرت کرد **وَقُلْ اِذَا جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ**
الْبَاطِلُ و بگو آمد حق یعنی بر اسلام و ناجیه باطل یعنی شر و گویند حق قرانت و باطل
شیطان چه هر کجا قران ظهور کند شیطان از آنجا بگریزد **اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**
بدین معنی که باطل همت نیست شده و ناخیر گشتن این مسعود گفت که چون رسولی که قوتی
پیر از کعبه صید و شصت نهاده بود بدین قوتی روی برضم خود آوردی پس آن حضرت
چون بدست گرفت که بر سر آن قطعه آهن و بر هر تنی که میرد پاره پاره میشد و می گفت **وَقُلْ**
حَاقَّ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ بر هر تنی که بکشد شتی بر وی افتاد اندیشه کن گفتند ما چه مردی
تر ازین مردند چه ای صویر بالا میخانه کعبه تا نماز آخر اعتقاد نه بود که از سر به فرمود یا علی

وَأَجْعَلْ لِي

آثار از بام کعبه بر می آید از امیر المؤمنین پای مبارک بردوش مبارک آنحضرت نهاده با قدرت
و آن بستر بر می آید و شکست بعد از آن در وقت قرآن فرمود که **وَسُرَّ لَكَ مِنَ الْقُرْآنِ**
مَا هُوَ شِفَاءٌ و فرمودی فرستیم بر تو از قرآن آنچه می کشد شفات هر که من را نهد فاجیه
آیات شفا و یا شفات بر بیماری و جلود و شکر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** شفا را برای بیانت یعنی هر قرآن شفا
از رهنمای صوری و معنوی و قلبی و روحی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و بنحایتش است و مؤمنان را که
بدان نفع می بخشد در دین و صلاح نفوس خود و حدیث آمده که قرآن شفات هر که بقرآن شفا
طلب کند خدا او را شفا دهد از صدق ۱۴ و روایتی که هر که ایمانی باشد باید که بعد از نماز صبح یا در
الحمد بخواند و یا در برود و یا اگر نشود روزی یک مرتبه یا در بخواند من ضامن شفا می کنم
مگر بیماری که جلودان باشد **وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** و نمی افزاید قرآن سمک را
از ایضه شکن مگر زبان کاری و بلکه بجهت تکلیف و گه از بعد از آن از گهز ایشان و شکران
خبر میدهد **وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ** و چون انعام کنیم بر آدمی غم برآید یعنی که کوز
أَعْرَضَ و بگرداند از یاد ما و بشکران نعمه مشغول نشود و نای بحالتی و دور کرد
نفس خود را از شکر گذاری و ما را با لکلیه فراموش کند و مشغول شود از ما و از **أَمْسَهُ**
الشُّرَكَانَ يَوْمَئِذٍ و چون برسد بر بیماری فقر و ترس باشد بسیار نا امید از رحمت خدا
ما و اوقات باشد اما مؤمن در نعمه شکر کند و در نعمت با امید فرج می ماند پس به خاص تشبیه و اگر
بجای علی الطلاق واقع شده **فَلَا يَعْمَلُ عَلَى شَاكِرٍ** بگویند که هر که در نماز و دعا و شکر
بر طریقه که شاکر حال و اعتقاد او باشد از خیر و شرفی که فرود نعمه اعراض کند و رحمت نا
باشد و مؤمن در سراسر اسباب خود و در سراسر اشکیای و روز و در هم چسبند که هست بر وقت و قضا
طبق صواب و بخود عمل کند و شکر بپرسد نه کدام آید و قرآن امید و از استغفر و ذکر
یعنی علی شاکر گفتند درین آیه رجا و کجاست گفت از سببه جفا و خطا آید آنچه مقتضای
طبیع او باشد و از خدای تعالی و وفا و عطا آید و بخوار که می آید و **فَرِحَ بِكُمْ** **أَعْلَمُ**
هَؤُلَاءِ سَبِيلًا پس برود که از شهادت انرا است به اکس که او را یا قهت تراکت

عجبت می کنی و زبان بخندایان ماکشوده دشنام می دهی و سلت تفرقه میان الفت و جفت
ما می اندازی و هیچ شتی و دشتی نمائند که تو ما ماکردی اگر قصد توالت ما را غنی کردی
که در هر عریض از توفیق تر نباشد و اگر بیایستی خواهی از این منصب بدیم و اختیار قیام علی
و قریش را بنودیم و اگر حبیبیان را زحمت برساند عا طیبی بجوای می بایم نادر علیج تو گوشت
حضرت جابر اد که اینها هیچ کدام نیست حق من مرا بشما و تشاده و کتابی بمن داده که شمار از هشت غره
و هم وار و دوزخ بنرساند اگر سخن من قبول کنند در دنیا و آخره مره حال را بشاید و اگر قبول نکنند
صبر کنم تا خدا می تمام میان من و شما حکمی گذاشتن گفتند که زمین ما نیک تر از زمینهاست و کم تر
آب حایها اگر نود در عوی بنوة و رسا تصادق دعا کن تا خدا این کوها را از زمین بردارد و
زمین فراخ شود و پیشهها روان گردد و خیال کند در شام و عراقت و از پیران بافتی برکات و صافی
القول بود زنده گردان که احوال پیغمبری تو از پیغمبریم اگر او بنوة تو کرامی و هدایا می آید
و بداییم که ترا نزد خدا قریب بسیار است رسول ص فرمود مرا بن غر تشاده اند بلکه در شما برساند
فرستاده اند و قرآنی بمن داده اند تا معجزه من باشد اگر در بنوة من شک دارید مثل آن فرستاده
و چون می توانید آورد پس خبر از لب پیغمبر خدا ام و شما بچند هناد و استکیار بمن می گوید گفتند اگر
این آیه مذکوره را نمی نمایی از خدا در خواه تا بوشانی دهد از شما بگو و خبرها و سایر میوهها
و جوهرها آب روان در میان آن رفاه کنی و اگر این نیز نمی کنی از خود در خواه تا از کهنای منی را نماید تا از
دویشی خلا شده غنی شوی و اگر این نیز اقدام نمی کنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم یا
خاتم از در برای تو می آید و تو بدانی نشستی رسول فرمود اگر خدا خواهد این کارها هر یک که یکی از
ایشان گفت ما بتو ایمان میاریم تا خدا را با فرشتگان بمایاری بعد از آن گفتند شنیده ایم که
این قرآن آن مراد است که در میایست و در ضمن نام دارد اعتقاد ما است که از وی آموزی ما دست
از تو نداده ایم تا از هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلت شک برخواست هلاک
مجلس عرض کرده پیروز آمد عبد الله بن مسعود که پیغمبر محترم بود برخواست و با او روان شد
و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرضه کرده اند بیکبار بقبول نیاوردی بخدا که من بتو ایمان نیاورم

ما که

ما که نزد ما بی نی و بر آسمان برای من بر تو کرم و از اینجا نماند بیاری با جمعی از فرشتگان که کرامی
دهند برای تو که پیغمبری و با وجود همین کار من بتو حق خواهد بود که هم ترا باور کنیم و تصدیق
قول تو کنیم و هر که گفت ای قوم بچند گلام از آنچه از و طلبیدید بهما بنمود خدا و فردا چون بیاید
روی بکعبه آورده مشغول نماز شود و بچند رود منکر که آن بردارد و بر سر او زخم نا از خفا
او با من پیغمبر رسول ازین سخن بسیار دلت شک شد حق تعالی این آیه فرستاد که **وَقَالُوا لَقَدْ كَذَبْتَ**
قَوْلُكَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و غیر آن از حضرت **لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ**
تُنْجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوءَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي فِي هَٰئِهِ عَهْدٌ لَّنَا بِأَنَّ إِلَهَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَجِئْنَا بِبُرْهَانٍ بَاطِلٍ كَذِبٍ
مکد چشمه بر آب روان که هر که می کند او **وَيَكُونُ لَكَ حِجَّتٌ مِّنْ خِيَلٍ وَعَبْتٌ يَا أَعْيُنَ**
بُوشَنَانِي از دوزخ از خبرها و کند و مشتمل بر دوزخان **فَفُجِّرَ الْأَنْهَارُ خَلَّاهَا فَجُجِّرَ**
پس روان گردان از ان عوی آید و میان آن بوستانها روان گردانیدی **أَوْ تَقَطُّ السَّمَاءُ**
كَمَا زُرَّعَتْ یا نا فو قی که یکی آسمان را بچند گلام از روی و وعید دوی **عَلَيْكَ السَّعْيُ**
بر ما یاده **وَنَاتِي بِاللَّهِ وَاللَّهِ كَقَبْدَةٍ** نایاب بخدا را و فرشتگان را گفتند
آنچه دعوی می کنی یعنی شاهی بر حق و عوی و ضامن در آن بقیه ایشان را عیان می نمای بصود
أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُرْعَةٍ یا با بستر خا که از زو که در آنجا نشینی **أَوْ**
تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِكَ یا روی در آسمان و قصد تو نمیکند بر من
آمدن ترا و آسمان حتی **بَشْرًا عَلَيْنَا كَمَا نَأْتِيهِمْ فِي الْأَفْجَاءِ** یا فو قی که فرود آید بر ما کانی از غو
آنها و در آن قصد تو نداشتند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ الرَّسُولِ إِنَّمَا أَنْتُمُ الْمُؤْمِنُونَ**
بر روی که از من و صبر از آنکه بر روی حکم کند و یا از آنکه در قدرد کسر اشرک و می سازند و شما
آنچه از من می طلبید بخیر از وی کسی همان قادر نیست **هَلْ كُنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** یا بیهوش
من یعنی نیت می کردی فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند
مگر معجزه که حساب قوم ایشان بود و اظهار آیه ایا داده و یا قدرد حق است شما بخدا و شب ایشان

و می آید که من که نه از نزدیک خدای چه معذرت باوت نه فرمود و پیش از این
 و تا مرده و بدید غیر ما قرآن میگوید که ترا الذین یعملون الصالحات ان لهم
 آخر احسننا انما که میکنند کارهای پسندیده و تمام کو آن شب نیست صالحین و نه
 آید که در حال که میقیم باشند در دنیا هر همیشه با انفعال و انقطاع و بندگی که ترا
 ان شاء الله و لکن او بیم کند ترا که از روی عویب و عیاد گفتند که خدای تعالی فرزند وی و
 قایل نایز میزند و بیضاری و بنویسد ما لهم من علم نیست این گویند که از این پند نایز
 سخن که میگویند هیچ را هیچ از فوط جمل و تقلید و بی دلیل و لا با اتم و نه در آید و نه در آید
 درین باب که ایشان نیز علی و دلیلی این را میگویند که کبرت که از سخن خیر از اقوام
 بزرگ است کلمه ایشان از روی عقالت که بیرون می آید از ذهنهای ایشان بر وجهی که فوط جملات
 و بیاد و بی فکر مدعیان میقولون الا کذبنا نمی گویند مکر و فری و از غایت عقلی بسیار
 نزدیک که استقامت و زمینها و کوهها از جای برود آورده اند که حضرت از شنیدن این کلمه تعجب
 عیال می نمود و میسر است که از آمدن که ما با ایشان داشت حق تعالی برای فکری که بسیار او فرمود که
 فاعلم انک باخبر نفسک علی آثارهم غیر همانا که تو گشوده من نفس خود را بر نفس خود انداختی
 بر نفسهای بازگشتن و پیش که نایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود استان گیر و غم بر خود مندان
 لم یؤمنوا بهذا الحديث اسفا که ایمان نیاورند با این سخن یعنی قرآن و بر کفر و شرک
 عیال نایشان خود را هلاک ساز بجهت بدو و جرم با عیض با ایشان انما جعلنا ما علی
 الارض من نبتة کما بدیدی که ما کرد ایندی بر اینجهت بر اینست از نهادن و نباتات و حیوانات
 از این مملکت من این یعنی آنچه در زمین است برای بندگی او و اینست که او را از اقسام نعم لیجلبوهم
 انهم احسن عملا تا بسیار ما می و ظاهر کرد که کدام از ایشان نیکوتر است از روی که در اینجهت
 که در اینجهت از روی تفکر میباید پس سلب طاعت و کثرت کار از کفران و در جهت کثرت بعد از این بعد
 شایسته نظام و بینیم میباید که و انما جعلنا ما علی الارض و بدیدی که او را از اقسام نعم لیجلبوهم
 که بر روی زمین است از کوه و درخت و نباتات و غیره ضعیف اجزای زمینهاست

بکیه و بنا بر این عمارت ها خراب خواهد ساخت پس در این منسب و تربیت نایب از آن
 فریبند مشهور و در سورة الاسرى مذکور شد که هر چه قریب تر است سواران بفهمد او و با ایشان
 اعلام کردند که قصه خوانان که کفایت عجب غریب می آید که جواب آن دانند آیا که
 ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقيم ضیانت که میگویند آیا می بیند
 توان که اصحاب غار رقیم که مسجد و سالار خوابانند که کاتوا من انا انما عجب بودند
 دلایلی ما چیزی شکست یعنی قصه ایشان نیست با نایب قدر که ما که در اینجهت از هر دو سالها هر
 حیدرانی غریب و عجیب است ملازم که کفایت خدایت جبریم نام واقع در کوه بنا بر اینجهت از خوالی شهر
 افور کردار الملك دقیانوس بود و رقیم بقول صفات و او نیست که که بنا بر اینجهت و تعجب
 بر پیشورد و رجه شیخ مرقع حضرت سالت پناه ۲۰ روایت کرده که اصحاب رقیم که سر عقیقه که آن
 شهر پس از آمدن بجهت بعضی از بوی خود باران ایشان را فرود گرفت پناه بغاری بر بردند و چون
 با نذر روز غار رفتند سنگی عظیم بر در آن غار افتاده راه پیروان آمدن را مسدود و ساخت
 ایشان مضطرب شدند و با خود گفتند که طریقی که موجب فتح این باب بود بر منقطع و زار
 و اخلای حضرت باری نیست صلاح گفت که هر یک عمل صالحی که کرده باشم شفیع خود آید باشد
 که حق تعالی ما را از این جلا بخشد پس کیا از ایشان گفت که خداوند تو عالمی که من روی زده و
 حیدر دیشتم کار می کرده و از برای مردی نماز پیش از آمدن و رقیم تو نیز کار کن و مرد دستان زمین
 شام شد هر یک را نزد یادام یکی گفت او نیم روز آمده مرد من را و رقیم از می گویند را با مال
 چکار تو مرد خود و دستان او در خشم شده و برقت من آنچه ضرر او بود یادام و بجهت کلای
 و در میان مردم کار خود و خود رها کردم و آن و بجهت استوار شد و بعد از آن در طوبی آمدن و نایب
 و شیفه بی ملک و بی فاشده ملک گفت که ما با تو حقیقت گفتیم چیست گفت آن مرد و درم که در
 پیش تو مکذاشتم من در و کثرت و برایشان ختم دست و یکر رقیم و بجهت یادام رقیم که در
 من را است گفتا می مرد بر من استنرا می کنی من رقیم والله که این خواست و هیچ کس را در اینجهت
 و قصه با وی باز گفتیم پس هر دو بوی تسلیم کردم با رجه ایا اگر می کرد این کار برای هر ضایق
 کردم و هیچ غرضی دیگر از آن نداشتم ما را از اینجا خلاصی بخشید و حال شد و در راه بود و نایب

از آن خدا شد و یکی گفت خداوند اسال نقطه بود ز فی صاحب جان من آنکه کدم خرد من گفت
مرد من حاصل کن تا کدم نتود هم و اگر نه باز کرد وی با کرد برکت پس از جهت کونستی بی بایده
باز نیاید و کدم طلبید من همان گفتیم وی بخت نیز با کرد و برکت و باز از غایت عجز و خوار
و کونستی نزد من آمد و کدم طلبید و گفت ای مرد من و صیلا کلام من هم من که هر ملاک بشود و بر آن
سخن گفتیم از بخت نیز اشتیاق نموده با رجاء و مایه بطایفه گشت از غایت کونستی با الصبر و صبر
شد من را و از بخت نیز بروم و نحوتم که با او مقارنت کنیم فرزه بر اعضا ز زنا فساد من گفتیم چنان که
گفت از خدا ای قطعه متبرسم من با خود گفتیم ای نفس ظالم این زن در حال صبر و صبر از خدا می ترسد
با وجود این من نخواه از غایت عذاب و نیکوئی من از پیش او بر خواستم و زیاده از آنچه می خواست با و دادم
و درها کردم با رخسار او اگر کار محض رضای تو کردم ما را ازین شکنج راه گشاده و بخت و شکر خداوند
و دیگر از آن شک خدا شد و غار و روشن گشت مردم گفت خداوند ما را در و پیری سپرد من کونستی
دشتم نماز شام قدری بین نزد ایشان آورد و ایشان نصف بود و مرد را بندگان ایشان را سپرد و بندگان
ایشان بنشستم و کونستی را ضایع نگذاشتیم دلم با ایشان مشغول بود و آنچه از طرف ایشان بود و داشتیم
تا روزی ایشان پیدار شدند و من از ایشان را دیدم تا بخوردند با رخسار او اگر کار باری خدا
تو کردم ما را ازین کوفتاری بخافده شک تیمار می زایل گشت و ایشان از غار پس و آمدند و قطع گشت
گفت بر من و صبر و کونستی بایان قدری و طغیان کرده از حد و احکام انجیل قدم بر نهاده اند تا آنکه
خواجه نمایان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که برین
بودند و در زهد و عبادت می کشیدند و ایشان را پادشاهی بود و قیاس نام و بت پرست و بسیار
چنان بود و همزمان را ازین عیبی منع می کرد و هر که برین عیبی دیگر می کشید و بخت و بخت
مالک بخت های گشت تا آنکه بشهرافوس می کشید که اصحاب کف در آن بودند و ایشان از ترس
بسیار بریشان می زدند و تهاز که می داشتند آنکه متضرع و ناری گفتند که خدا یا شتر را طاعتی می
را از آنکه غایت کونستی کاششکان قیاس و بخت ایشان مطلع شده و بر اجنه اوند و جمعی می کشید
فرستاد و ایشان را حاضر کرد با احباب عبادت و روی های خال و آلوده و از کثرت عجز و قیاس و ایشان را

نمودید کرد و ایشان گفتند که ما بجز از خدای بحق را نمی تیمم که آفرید که با آسمان و زمینیت هر چه خوا
میکن و قیاس گفت روزی شمار امده ادم تا در کار خود اندیش کند اگر با من دره من را بایستد
بها و اگر نه نشان سیاستی کنم که هر خلق از آن عبرت گیرند ایشان از آن مجلس و بر نهاده و با یکدیگر
گفتند که تدبیر آفت که ما را دی و توشه بر گیریم و از دستهای غلام بچشم قیاس بر یکی از خانه پدری رفتند
مال حبه را در برداشتند و از آن شهر پیروان آمدند و نزد یک آن شهر کو بی بود و در آن کوه غاری
متوجه شدند در آشنای راه سکه در دشت افشاد و خندان و او را می زدند و می راندند با زنجیر گشت
تا آنکه با و آن آمد که ای پادشاه من منید که من دوستان خدا براد و بت میدارم چون بچسبید من
شمارا یا بختی کنم ایشان سلسله را با خود بردند و پس با بدرون آن غار درآمدند با انواع طاعت و عبادت
مشغول شدند و بر خدای تو کل می زدند چون سر سجده نهادند و حق تعالی بر ایشان استولی ساخت تا
سیصد و نود سال بچسبند و بعد از چند روز قیاس بر ایشان طلبیده یافتید و از ایشان را بگرفت و از
ایشان را پرسید گفتند ما را ای ما را برداشته و بر خستیدیم اینم که بکار رفتند کسی که ایشان را زنده
گفتند که در فلان کوه غار است و ایشان در آن غار نه و قیاس بر ایشان بگرفت و متوجه آن کوه شد و چون
بدر غار رسیدند و جمعی که بر آن نه آن بودند که در آمدند و در غار و در قیاس گفتند ای ملک ترا غیر از کونستی
ایشان بیکار است در غار را حکم و مسدود ساز تا ایشان بکونستی و تشکی می زدند قیاس و برین
تا در غار را بر آوردند و در لشکر قیاس و مردم مؤمن بودند نامها و وینه های ایشان بر لوحی از آن
نوشته و در بنای آن سد وضع کردند تا وقتی که کسی نرسد از ایشان فدا از آن ایشان خبر به آن شد
چنان بود تا قیاس و برین ملاک شد و قیاس برین ملاک شد و درین شهر پادشاهی بر تخت نشست صالح و
مؤمن نام او شد و در هر زمان در میان او و بعضی مؤمن بودند و بعضی کافران و ایشان را عبادت و عبادت
می کرد و به بعضی و تشویق می ترسانید ایشان گفتند ما حیا و حماه همین می بینیم که در میان ایشان
پادشاه با خدا ما حیا که در آن خنق می آید بدیشان نماید که در آن کونستی و بخت و تشویق
حق تعالی در آن بکار می زند تا آن شهر را نام و الیاس تا آن سد شکافند و خطبه گویند
پس در غار ایشان کافت جماعت را و در آنجا خفت و سکی در غار حبسیده و قیاس که در
درآمد و در غار و در سلسله برخواست و بروی حلقه و وی ازین حال ترسان و بهر اسان گشت

بعثت زیاده کشت خیا کند می فراید و کذلک **اعترنا علیهم** و اینجا که ایشان را بیدار
 کرد و مطلع گردانید پس وقوم و را بر ایشان **لیعلموا ان وعد الله حق**
 تا بداند که بدین حق و وعده خدای بعثت و شهادت و در دست چه خواست ایشان مشاهدتی نماید
 داده بودت و بعثت و ان **الساعة لا ریب فیها** و دیگر بدانند که در آمدن قیامت هیچ شک
 نیست لکن میفرماید که ما مطلع ساختیم قوم را که در روز **الاحیاء الذین انعمت**
بهم امر هم وقتی که نزاع می کردند میان یکدیگر امری را که خود را با یکدیگر می گفتند که حشر
 مخصوص است بر روح و بعضی قایل بودند بحشر روح جسد پس بدین را ایشان ظاهر شد که روح و جسد هم
 معین خواهند شد چون اصحاب کعبه را و هر دو را که در موضع خود تحقیقند حق تمام ایشان را حق
 کرد و قوم را در روز نزاع کردند و ایشان را در جمعی گفتند بر ایشان نایابا باید ساخت اینجا که در
 مقابر و مشاهداتی که می فراید **فقالوا ابنا علیهم نبیا** تا بر گفتند که نبی بر ایشان
 دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بداند موضع ایشان را ایشان **سند ربهم اعلم بهم** هر دو
 ایشان را و انرا تراتیکار ایشان را جمعی که ساز می نمایند در باب ایشان **قال الذین غلبوا**
على امرهم گفتند تا آنکه غالب شدند بر ایشان یعنی آنجا که که حشر را قایل بودند گفتند
لنخذن علیهم مسجدا این نیز فراموشی ایشان مسجدی را که مردمان در آن نماز گذارند
 بعد از آن از نماز عاصی حضرت مرگ ناپاک در باب اصحاب کعبه می فراید که **سبیقولون**
لنکفهم رابعهم کلهم زود باشد که گویند به قوی یعنی تضادی بخوان که اصحاب کعبه بکفر و بد
 و چهارم ایشان را که بود و **سبیقولون خمس سادسهم کلهم** و گویند بر سادس
 که ایشان پنج تن بودند ششم ایشان را که بود و می اندازند بر کلام را و **رجا بالقیام** انداخته به
 بر ششید که بعضی گفتار را اصلاح می بران نداشتند و **سبیقولون سبعون منهم کلهم**
 و گویند مسلمانان با اخبار رسول از خبر ایشان گفتند و ششم ایشان را که ایشان حق اقله
 قلیل از وقوع این نزاع اصحاب رسول را بر این خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود بعد از آن و بعد از آن
 آمدند و مدتی عیسی و اصحاب کعبه در میان آورده و بهتر ایشان را و دیگر بود یکی میدانم و دیگر

عاشق سید بطوری بود بر جمیع خود گفت که سکه بود و به چهارم ایشان را که و حاقی نظر خود گفت و پنج
 بودند ششم ایشان را که و اول اسلام گفتند هفت تن اند و ششم ایشان را که ایشان را که هیچ گفتند
 اصحاب اسلام خواست و حق و ایشان را و فرمود سلطان در و قول و قول و رجاء با ایشان می کند و بعضی
 مسلمانان **قل ربی اعلم بعدتهم** بگوئی بعد از تو که در میان تراتات بشمار ایشان را که **ما یعلمهم**
الاقلیل بدانند ایشان را که از آدمیان که سید است و اصحاب را که از امیر المؤمنین و معنویت است و اصحاب
 کعبه هفت تن بودند و پنج و یکشایان و شیلیان و اینها اصحاب است برات پادشاه آن عصر بود
 معروف بود بر نفس و شادان و اینها اصحاب است برات پادشاه بود و مدد و ترات دیگر اسامی ایشان است
 اما بعضی از سید و معروفیت که بر کتب نامهای اصحاب کعبه را با خود داشته باشند و خود را بر این می کردند
 و اگر در کتب ائمه باشد این نامها را در خود نوشته بودند و ائمه را در میان از حق تعالی فرو فرستاده
 و اگر اطفا را گویند و آرام بنیابند و بعضی در در بر سر ایشان نهند آرام بنیابند و اگر بر جویبار
 نوشته و در میان از هر جهت نصب کنند از آنکه محفوظ ماند و از برای تبریع و صداع نویسنده
 و بر این است بنده و از برای عسر و آسانی بر این چه بنده و نشستن و بخانه از فضل این بر این
 خلاصی باشد بعد از نقد اصحاب کعبه می فراید که چون بطریق و حق بر تو ظاهر شد که اصحاب کعبه
فلا تمارفهم الامر ظاهر پس تو جدا از ایشان اگر اول کتاب از جبار گفت
 مکر حادی ظاهر بر ایشان خوان آنچه در قرافت **ولا تسفت منهم منهم احدا** و حق تعالی
 بعضی میبرد در شان ایشان از اول کتاب هیچ یک را چه بطریق و حق با آن عالم شده و ایشان را از میان علم
 در جمیع گفتند که خطاب حضرت و مراد از آنکه آورده اند که چون اول کتاب تعلیم بود مدینه سواد
 که در سوره اسری مذکور شد از حضرت مرگ ناپاک بر رسیدند حضرت چون که در حق و ایشان استوانه
 گفت بکان آنکه خبر بشماره و از با فریاد و از واستفنا گفتند فرمود که فریاد باشد تا شمار خبر کنم و گفت
 انشا الله یا نه در ده روز یکم و پیش و می فراید و قریش طعمه میبردند که خدا عهد را دشمن گرفت عیار را از ایشان
 دل آنحضرت نشست جبرئیل را از شد حضرت فرمود ای خبر را در بنی چند و یکجا بودی که بسیار دشمنان
 بودم گفتن ایشان از من از تو بیشتر بود اما حکم الهی بود که من تو را از دشمنان از آنکه آورد که **ولا**
تقولن لشیء انی فاعل ذلك غدا الا ان لیساء الله و میبرد خبری ای

و بعضی از سید و معروفیت که بر کتب نامهای اصحاب کعبه را با خود داشته باشند و خود را بر این می کردند

تا نیت و ای بر این برداشته اتفاق می رانند فلک با جمیع بینهای چون
مجموعی که میان هر دو دریا است آنجا بر جبهه که کار چشمت نشسته موسی و خواجه است و در میان
و صنوساخت و قطره آب و صوفی بر این ایچکیده فی الحاح از نه شده و وی بدینا دیو مع
موسلی از خواب و آمد نخست حال را می ناموده روی بر آه نهاده و از غایت تعبیل سفر قسینا حوتها
فراموش کرده اند ای خود را می شمع نهفتند که این شد که با موسی که می کرد ای نهاده شد و وی بدینا نهاده
یعنی آنست که نیافتد ای ما فاخته سبیل که الجرس را این گرفت ما می آید خود در دریا
مشامه اند که در آن توان رفت هر جا که می بری این میرفت آب با کالی از منافع میشد و زمین شعله کشید
فلک جا و این رفتی که در گذشته اند از جمیع الجبرین و آنروز آن شب رفتند تا در نزد کجا شستند
قال لفتیه انا غدا انک انت موسی و جانی خود را یعنی بی شمع بیای طعام حیا شت ما را
بجای که کتیا کرده اند ای **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** اینجایی که دیدیم زمین
که در بر در و بیختی چون شمع سفره پیش آورده قصه ما می باید شد آنقدر که اگر ایت از اوینا
إلا العنزة فانی نکت الحوت گفت خبری از من جوی جایی گرفته بود و آن جوی در کنج
پس برستی که من نامش را که هم می آید اعلام کنم بنوعی از آن مرسل اعتقاد گفت و ما ایتنا
إلا الشيطان و فراموش نکرد من که می آید هر که شیطان که مرا غافل ساخت آن آذخه
از آنکه یاد هم ترا از حال ما می **ولتخذ سبیلک فی البحر عجا** و گرفت ما می آید خود در دریا
بر عجب که هر جا میرفت راه فراخ میشد و زمین در با خشک می گشت و بجهت آنکه شیطان قصه ما می آید از آن
من برد این همه تعب مشقت کشیده و فکر طعام نکردی **قال ذلک ما کانتا نبع** گفت موسی آن
قصه ما می آید چیزی بود که با بود که می طلبیدیم جوی قنای من و جوی کرده بود که آن ما می آید با به خواب نموده
بدانکه که طلبیم **فانزلنا علی آثارها قصصا** این را از گذشته بر نشانیهای قدم خود را پی
نمختی تا رسیدند آن موضع که ما می آید بدینا آمده بود را می دیدند گذشته و خشک فوج که عبد
من عبادنا پس یافتند سینه از سینه کان که می بخش عبادنا **انکنا رخت من عبادنا**
داد بر او بخششی از نزد خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر خیر و آواغی ضرورت نهاده خواهد بود

ملک خدا و نیا می بخیز از وی نپای که ملجائی شوی بآن در کشاکش آورده که قومیان و نوسای که
حضرت برافت را گفتند این هفتاد و نه سال در این قدر را چه عیب و عمار را و صبا بر این بوی عرق و
ایشان را رقتا دی می آید از مجلس خود دور کن تا ما با تو تجارت کنیم و چون که اکثر فریب هم تو
نشینم حرم همه عرب را کند بجهت تو حضرت عیبه استماعی که در با با سلاطین ایشان داشتند و نهاده
گذشت که ایشان از محالست نماید و در بخت با اصحاب بخت دارد این آید **واضح نفسک**
مع الذین یدعون ربهم و باز در خود را و شکلیا یکی با آنان که می خوانند برورد که خود را
بالعدوة والعنزة در یاد دل و شبانه در طرفین و ذات یعنی شب و روز بر می بینند بخت
مشغولند بر دیدن وجهه **ولا تعد عینک عنهم** می خوانند و ضایع او را جمع اوقات
و باید که در گذرده چشهای تو از ایشان و بغیر ایشان انکنا نکتی **ترید من ریت الحیوة الدنیا**
در عالمی که با آن نکرستن تو بچای ایشان خواهی آید این نهاده که تیرا معنی آنست که غل خود را شایع
کنی کن که زنت دنیا مالیت است تا بگذرد دنیا از فقر آید و بگردد و برافشا تو نهاده **ولا تطع من**
أغفلنا قلبه عن ذکرنا و فریاد من آنرا که غافل گردانیده ایم و لا اذ یاد کردن خود را در
امیه نه خلفت و اتباع او و **انتع هو یه** و او پیروی کرده است از وی نفس خود را و غافل نموده
از ذکر او بچانه و کان **ناصره فرطاً** و برست کار آن معاندان حاجه که در وادی خذلانی غفلت
گرفتار است پیش افتاده در خود بر گذشته از صلوب **وقال الحق من ربکم** و بگویم که سایر گذران
حجت فقر است مع می کنند قول درست و برست که قرانت از نزد پروردگار شاست و من معصومان از نظر حکیم
فمن شاء فلیؤمن من ربی که خواهد کرد و بدینا بوی باید که بگوید **ومن شاء فلیکفر**
و هر که خواهد که ناکرودین گویند و این کلام با حجاج ایتا مرندید و تو عیبه **انا اعتلنا للظالمین**
نادا احاط بهم سرادقها بدینتی که آماده کرده ایم برای متمکان و ما کوید که نا آشتی که کردند
آید ایشان سر بر دهی اینها این تشبیه فرموده آشتی که محیط باشد بکافران سر برده که شتم باشد
براهال **ولان هیئت غنثوا** و اگر فریاد خواهی کن از غایت تشنگی **بعانوا اما کالمهل**
فریاد رسیده شوند با تو که ما ننهد و دی نیت یا صبر که خسته یا حیل و زنجیر که برشان
باشد چون آنرا پیش زمین ایشان بر نندیشوی **الوجوه** بریان کند و بسوزد و رویهای

اینان از بیای و حله بکس الشرب بدشرا بیت میل و ساءت من نفقا و
تکیم که ایشان بعد از ذکر و عید و عید می فرماید که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
بدینستی که انا که بگویدند بخدا و کتاب و رسول و کردگارهای شایسته انا که انصاف
من احسن عمل بدینستی که خدایم بگردانیم مردان که که نیکو تر است از دوی که در اول
انگروه مؤمنان پسندیده که از ان هم حیات عدل مرایشان است برستانهای با اقامت
نجر من نعمهم الا انهم ابرار میروند از زیر مناز با مرایشان بجا میآیند و فراموش
آسا و من ذهب پیرایه است شود در ان بوستانها از دستهای ساخته شده از زینت
که هر یک از ان بوستانها بود از زینت و نقره و لؤلؤ و یاقوت و یاس و یاقوت و یاقوت و یاقوت
استغرق و میباشند جامهای بنزد و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان
و نه اعلی الاراک تکیم که در ان بوستانها است و نیکو تر است از دوی که در اول
الثواب و حلت من نفقا و نیکو تر است از دوی که در اول
بعد از ان از بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان و بیایان
مثلا و حلت من نفقا و نیکو تر است از دوی که در اول
یکه بود انام داشتند و نیکو تر است از دوی که در اول
فریده بود و نیکو تر است از دوی که در اول
در وجه خیر و نیکو تر است از دوی که در اول
سری هزار و نیکو تر است از دوی که در اول
سری و اسباب و نیکو تر است از دوی که در اول
آیه و نیکو تر است از دوی که در اول
نیکو تر است از دوی که در اول
ایشان خیر بود و نیکو تر است از دوی که در اول
داویم هر یکی از ایشان بفرمود و نیکو تر است از دوی که در اول

کنا و بر بادرم موسی که از روی شرم گفت ان صا حینا که خدایم بگردانیم مردان که که نیکو تر است از دوی که در اول
در ان کوی هر آینه چینه های عجیب و غریب تر از ان بودی فانطلقا حینا که ان
اهل قریه پس در ان نشاند و بر فتنه تا چون در آمدند با اهل دی که ان کوی بود و اهل دی
شد و آمدی در وانه را بستندی و از برای بیکس نکشوندی نماز شام بود که موسی و حضرت
بدان ده مهینه خواستند که بده و در آنده کسی روانه نکشود استنظما اهلها اهلها
اهل آن ده را گفتند اینجا عزیز بیده هم چون ما در ده جای ندید باری طعام چیست ما
بفرستید قبا و ان یضیفوهما پس باز زدند اهل آن ده انکه بمانی گفتند
ایشان را ایشان که سر در پیرون ده بودند باید در وی برده آوردند فوج اهلها
پس یافتند در نوای ده دیواری با رفته بیک طرف میزد آن یقظ میخواست
ان دیوار را که بقیقت و در کرد قاقا پس حضرت است کرده باز و چه که اسرار از احکم
ساخت موسی دید که خضر دیوار است کرد قاقا که گفت اهل آن ده صا اهلها اهلها
نیز نفرستادند پس بچند دیوار ایشان را است کردی گوشت لا اتخذت جله حرا
اگر میخواستی بر آینه فراموشی بر تعمیر آن دیوار نزد ما یا ن طعام می خریدی و سنجع خود
می کردی فقال هذا اوراق بنی و بنیک گفت خضر است حیای میان من و تو نیست
گفت بودی که نوبت سیم چیزی بسیم با من صحبت نداری اینک وقت فراق رسید مر ویت که از
بر رسیدن از سخنیهای و نیا و جور و عنون و عثمان کدام بر تو دشوار تر بود گفت اینک خضر گفت
هذا اوراق بنی و بنیک سائیک بیا و یلمها که نستطیع علیه صبرا
زود باشد که آگاهان ترا ای موسی بقیسیر اجماع شوافسته بران شکبا نمودن و از ظاهر
بران انکار کردی و از باطن امری خبر بودی اما السقیف فکات لساکین
یعلمون فی البحر ان کشتی پس بود محتاجا تا که ده برادر بودند بیهوش و از کار ماند
و پنج دیگر را که ان کشتی را در دست داشتند که در دریای رفتن آن اعیان
و کان دراهم صولک پس خواستیم که بیکم خدای انکه او را سوادخ ما نم و عینک

کرده اند و هست در پیش رو ایشان یا دشمنی که او را جلند از روی کینه یا خدنگ
غصبا می کرد هر گشتی در دست نمی بیند تعصب می برد پس آن گشتی را محسوب کرده
 تا او غصب کند و آن محاکمان بجای محروم نمانند و **وَمَا الْعَادُفُ كَانَ أَبَوَاهُ**
مُؤْمِنِينَ و آن یک گشتی کشته پس بعد از مدتی و عمار را و گردید که آن فحشبت آن
بِرَهْمٍ طَائِفًا وَ كَفَرًا این ترسید به و به لاهام او سخنان آنکه در رساند بدان
 کشته و ناپای و کفران نعمت یعنی با فسق و کفر او در رساند بختی میرانی که و الدین را برآورد
 و آن کفر موجب طغیان ایشان شود **فَارَادَ أَنْ يُبَدِّلَهُمَ بِمَنْ خَيْرَ مِنْهُمْ زَكَاةً**
وَأَقْرَبَ رُحْمًا پس خود ختم ما آنکه بداند هدایشان را برود و کار ایشان فرزند می بهتر از و از
 طهارة و پاکیزگی و نزدیک از روی بخشایش و میرانی بر پدر و عمار و گویند که حق تعالی بعضی از
 دختری او ایشان را و پیغمبری او را بقتل خود و آورد بهنقا و پیغمبر از نسل او بدید و بلیس شده با
 که بقضای او رضی شود که این قضای بهتر باشد اگر چه بنده کاهه باشد **وَمَا الْجَزَاءُ فَكَانَ**
الْعَادُفِينَ يَتِيمِينَ فِي الْمَدِينَةِ و اما آن دیوار که راست کرد پس است رای و گویند
 بقیتم نام یکی احم و دیگری حیرم و ایشان هستند و دین شهرند و گویند **وَكَانَ تَحْتَ كُنُزِهِمَا**
وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و است و در زیر دیوار گنجی برای ایشان که دیوار بیفتاد و آن گنجی
 شدی و مردمان برداشته و بود پیرایشان مردی شایسته و نام او **وَكَا شَيْخُ قَارَادُ رِيكَ** آن
يَبْلُغُ أَهْلَ خَاتَمِ قَرِيْبَةٍ که توانکد برسد بیتمیان آن شد **هَما وَ كُنْتُمْ جَاكُزُهُمَا**
بِحَدِّ قُوَّةٍ و کالز شد خود و بیرون آوند گنج خود را از زیر دیوار رحمة **مِنْ رَبِّكَ**
 و بختی بخششی از پروردگار تو **وَمَا قَعَلْتُ عَنْ أَمْرِي** و نکردم آنچه تو بدید بخدایت
 خود بلکه بفراوان خدایم کردم و از حضرت بران پناه مستقر است که حق تعالی بصلح مؤمنین
 اصلاح فرزند و اهل پیتا و اهل خانهای همسانا و می کند چه عجب باشد که کار عثمان
 صالح را بصلح آورد و در دنیا و در عقبه الهی خضر ع بعد از ناپید قضایای مشکل

عمر کرده

بهیسی گفت **ذَلِكَ نَأْوِيهِمَا لَوْ تَشِطُّ عَلَيْهِ صَبْرًا** آنکه ندکند از ناپید
 امور و علقه حقیقه آنچیز نیست که خواستی بران صبر کنی و نماند و ظاهر شرع متکرم می
 پس روی خضر یکدیگر را و راع کردند و هر یک روی بنوا خود نهادند قبل از آنکه شکر گفتا
 بتعلیم می نمودند و سوال از پیغمبر کردند یکی گشت روح و یکی قضای صحاح کف و از پیغمبر
 سیم قصه القزاین و آن اینست که **وَقَسَّيْلُونَاكَ عَنْ ذِي الْقُرْبَيْنِ** و می پرسند ترا
 مشکان یا میان پیران قصه ذی القزاین یعنی سکنه مدعی کار پادشاه شرق و غرب شد بدین
 حقیق و از ذی القزاین می گفتند و قرین معنی طرفت یا در زمان او و قرین گذشته یا نواح او و شاخ
 داشت بسیار است و پای عرب می کرد و یاد و کیسوی یافته داشت از جانب پیش سروریت که او در حاکم
 دید که کیسوها و افتاب را احاطه کرده بود معتبران ناپاک کردند که او پادشاه مشرق و مغرب کرده
 از امیر لومینین پرسیدند که ذی القزاین پادشاه بود یا پیغمبر فرمود که نه صالح بود محبت حق تعالی
 و او سخنان عجا و او امر الهی را امتثال میکرد و عود کرد قوم خود را بتوحید خدا و ایت حاکم بر سر
 بشهر حرات رسانیدند و بختی این وی را ذی القزاین گفتند و بر پیغمبر حق تعالی می فرماید **وَقَالَ**
سَأَتَأْوِيَهُمَا عَلَيْهِمْ مِنْهُ وَ كَرِهَ ای کوی محمد کند و باشد بخیریم بیما از ذی القزاین خیرین آن است
لِيُفْلِحَ الْأَرْضَ فَلْيَكُنْ لَهُمْ كُنْزٌ سَبِيحًا بدین که مافوقه و افتاد و دایره هر چه با سبیلانی
 دندین و عطا کرد و یزداد از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود از تسخیر شهرها و غلبه با اعدا و یاد او را
 از هر چیزی که می خواست دست آوری که بدان بسیار و آنچیز می رسید از علم و قدر آورد و اندک حق تعالی
 را مستحق کرد و از امیر المؤمنین نقلت که حق تعالی ابرار در زمان او کرد تا بر سوارند و هر چه می خواست
 و در سیر کردنش و وقت بر سوار می بود چه خواست با و نوری داده بود که در هر کجای که او می رفت سحاب
 لوجهای عظیم ساخته بود بر روی دیوار می داشت و که می کرد و می کرد و در زمین حیاتانیت مدتی از زمین
 بیرون آمده مصر را تسخیر ساخت و باز بکلیان می کرد و برایشان غایب غم می کرد و **فَأَشْرَعَ سَبِيحًا**
 پس از پی رفت بهی و سبیل را که آن مغرب تانفت **حَتَّى إِذَا الْبَلْغُ مَغْرِبًا الشَّمْسُ نَاجِيَةً**
 بجای غروب رفتن آفتاب یعنی نهایت عماره در جانب مغرب و **وَحَدَّثَهُمْ عَنْ قُرْبَى فِي عَيْنِ خَيْرَةٍ**
 یافت آفتاب را که از مغرب فریاد می کرد و می کرد که من رفیق و یارم و دوستم

افتاب گفت ای پادشاه ای که افتاب بکجا میرد گفت خدا و سوله پستی است و هر چه میسر شود همیشه کرم در می
و فرمود که اگر من گفت که خدا نگاه می دارد افتاب بر این آفتاب هر چه در زمین بودی از هر دستان بسوی من می آید
که در باد ای نظر حیا نمایی که افتاب به چشم فرو میرود بجهت شده حرکت آن چشم بجای شرق و غروب می شود
و اگر ندید حقیقت افتاب باز از فلک خود باز نگردد و منحصرا آنست که در فلک زمین آنجا افتاب بر هر طریقی که بخواهد
در آن چشم فرو میرود و همچنانکه کسی که در رویا می بیند که افتاب در دریا غروب می کند از آن طلوع نماید
القصه چون از القرنین با تجارت رسید تجسس مردان آن بلاد کرد و جدا شدند **و حده عندهما قوم ما و یافعه**
آن چشمه بر ساحل دریا می خط کروی که ناسک که می بیند آنها قومی بودند بهشت برین چشمه سرخ می تران و توان
لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت و عیش و محافل آن **قالا اذا القرنین کفتم**
ما بطریقهای الهام یاد و خواب ندانید و آنرا که از القرنین می آید **ان تعلفت یا انت** که عذاب و شکنجه
این قوم را اگر ایمان نیارند **و اما ان تخلفهم حسنا و یا انک فرای** که در باب ایشان
نیکی را از شما تعلیم شرع ببینید که بگویند **قالا اما من ظلمت** و القرنین را که می بیند
نفس خود و بر کفر مصر است **فسوف نعلم به** پس نزد ایشان که عذاب کیم و او را بر عذاب و سزا
تشریف **رکب الی تربیه** پس باز گشت و بسوی خرابی می رسید و کما خود و بقیه **فبعدهم بعدا** با آنکه
پس عذاب گفت ای قلم که اعدا می تخت و منکر که مشا و معهود نباشد **و اما من افن و عمل صالحا**
و اما هر که کرد و عمل کند علی شایسته **فکخر اء الحسنه** پس او راست و هر دو بر پای داشت و خطی
نیکی و پسندیده **و سنفولک من امرنا** و زود باشد که بگویم و او از فرمان خود کلامی که
آسان باشد یا بگویم و او گفتاری سهل از فرمان خود آورده **انکد لشکر ظلمت** از بقوم ناسک که ایشان خطی
زینها خواستند و بوی ایمان آوردند **ثمک تتبع سبک** پس یکبار در از پی دوباره از پی و آمد بسوی خطی
که مشرق قوا بدقت و قوم ناسک را با خود برد و لشکر خود از پی روان و عسکر ظلمت از عقب یکدانش پس رفت
مشرق تا **حی اذ ابلیع مطلع الشمس** تا خورشید بجای بر آید تا افتاب یعنی صبحی که صبا افتاب
از جانب شرق و **و حده ما نطلع علی قوه** مرا افتاب را که هر باره بر آید و شعاع او می
رکوبی که **فعلهم من دونها** شتر را که در آید و می رسد آنکس که برای ایشان از غنیمت
افتاب در وقت طلوع پوششی از لباس دنیا که میان ایشان و افتاب مانع باشد چنانچه ایشان را هیچ

در سفر

پوششی نبود در زمین چنانچه ایشان در غایت نرمی و سستی بود و هیچ نیایی بر این آن نمی افتاد ازین
خبر پیوسته با افتاب سر می برد و آمده اند که چنانچه افتاب به نفع شدی در سر راهها رفتند و چنانچه افتاب
از سمت راست بر می آمدند و می رفتند و با افتاب ریا نگه می نمودند و می رفتند و با افتاب
منسک می گفتند **القصه** چنانکه در لشکر ظاهر میکرد با موضع رسید **لک** چنانچه بود امر او با
ایشان که **ما اهل مغرب** بود یعنی لشکر ظلمت بر ایشان کاشت تا ایمان آوردند پس از آنجا بجای قطره
روان شد و بقومی رسید که ایشان را از آنجا می خواند و با ایشان نیز همین سلوک کرد که با قوم ها و مل آمده
وقد احطنا بما لیکم خبر که ما احاطه کرده بودیم با آنچه نزد شما بود و از روی کاغذی
بفهم جمیع لشکر و ادوات جریب و اسبابها بکنی و از قرنین و بطریق و بطریق علوم بود و کثرت
لشکر و عدا و بر روی بریده بود احاطه کرده بود با آن مکر علم خدا و نطفه شیرین **انتم سبک**
پس بکنند از پی و آمد بسوی یعنی شایسته طریقی دیگر کرد که میان شرق و مغرب بود از جنوب تا شمال
حتى اذ ابلیع بن السدین تا خورشید بر زمین ترک می اند و گوید که از پی تا به
یا جوج و ما جوجت و **و حده من دونهما قوم ما** یافتند در پیش از دو کوه گروی را بهیبت عجیب
و شکلهای غریبه **لا یکادون یفهمون قولک** نزدیک نبود که بجز غایت لغت در یابند سخن را که
نیز از لشکر و از قرنین سخن ایشان را در می یافت **قالوا اذا القرنین کفتم** یعنی ترمیم ایشان گفت
ای قرنین **ان یا جوج و ما جوج ففسدوا فی الارض** بدینجهت یا جوج و ما جوج
گشتند در زمین هرگاه که از پس از آنکه می پدید آمدند از کوه و آنچه غنیمت یافتند و بقیه
و تمام انعام مادی کشند و می خوردند و اگر چاره یابید آید از میانها چاره یابی می خوردند ایشان و بقیه
از اولاد یافت بر پنج و گویند که یا جوج از ترکند و ما جوج از جیل و صغی چنانکه از یک گوش فراش کنند و از
دیگری محاف کنند و شقیق بن عبداللہ روایت کرده که پیغمبر فرمود ایشان را امر آنست که هیچ بلیه نمیزد تا هزار
فرسند نیارد که هر بلیه چنان شود که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنفند صغی میا و صغی
پشت و صغی درازی از اینها پی فرق ستوان کرد و صغی بزرگ گشتند که یکی از فرشتگان بود یکی از کائنات
و هیچ حیوانی نرسند مگر که او را بدوند و بخورند و هر که از ایشان می رسد و بخورند و چون در آخر از آن فرشتگان
گشتند مقدس ایشان در شام باشد و آخر ایشان بخورسان جوهای مشرق و مغرب و در نیای طبرستان را بخورند



با هر دو سر خلیفه را جمع کردی برای حساب و جزا و عرصه مشهور و صورت شناخت که یکبار
 در دهن اسفلیت و سر دیگر در زیر عرش و اول هر است در اطراف و جانب عرش رفعت و
 عَرْضُنا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِینَ عَرْضُنا ظاهر کرده اندیم دوزخ را آن روز بخوا
 ظاهر کردی که پیش از خود را در معاینه ببینند و هوای ایشان بر هوا افزاید **لَدُنْنا** کاشا عینهم
 آن کافران که از روی عقده است چشهای ایشان **فِی عِطائِ** عن ذکر **ی** در پی شش از یاد
 کردن من مرده آفت که نظر کنند و رایا آله که بر وجه است من و کائنات **اَلَا یَسْتَطِیعُونَ**
 و هستند کافران که نمی توانستند ذکر و کلام من بجهت حفظ انکار و وجودی که دارند نا بیان ندارند
 که آنرا بشنود پس گویا که در چشهای ایشان پوششها و در کوشهای ایشان کرافت که نمی توانستند
 و شنیدن **اَلْحَسِبَ الدِّینَ لَکُمْ وَاَنْ یَّخْذُوا عِیَادِیْ** ایامی نپارند نا نالکد بخروید
 اکذکرین یعنی عیسی و عزیز بود که مرا من **وَوَلِیَّ اَوْلِیَاءَ یُخْلِیونَ** و ستان یعنی معوضان که
 نفع را شنایان را و دفع ضرر کنند از ایشان مرده است **اَلَا یَسْتَلِیْ اَتَا اَعْتَدَنا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِینَ**
نَافِلَ یعنی که آماده کرده بود دوزخ و برای ناگه وید که ناچاریم و برای مهانان مهیا کنند این تشریف
 را که ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُم بِالْاَخْسَرِ**
اَعْمَالِ ای کوی محمد که یا خیر کم شمار از باریان که درین مردمان از روی کردها **الدِّینَ ضَلُّوا**
سَعِیْهِمْ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا زبان که درین مردمان آتاند که کم شد و ضایع گشت شادان
 ایشان بعلهای نیکو نماد و زندگانی دنیا چون گشتان و رهبانان که اکثر اوقات از درهاصله
 و صیام می کردند و بیک کفر همه آن بعلهای ایشان باطلست و هیچ ثوابی بران قریب نمیشود و هم
یَحْسَبُونَ اَنْهُمْ یَحْسَبُونَ صَعْمًا و ایشان می پندارند که ایشان نیکو میکنند کار را
اُولَئِکَ الدِّینَ کُفَرُوا از کوه که کرده شدند با **اِیَاتِ رَبِّهِمْ** با آیات پروردگار خود
 را **اِلَّا تَوْحِیدَ وِشَاقَّةً وَاُولَئِکَ اُولَئِکَ** و رسیدن بخیرای و یعنی بخت و شکر دران خیرای اعمال نیستند
فَیُحِطُّ اَعْمَالُهُمْ پس تبا شد کارهای ایشان که در صوته نیکو نمود **فَکَلَّ**

نقص

[illegible]

[illegible]

و لولیا علیہ السلام

۲۰ فیلعلی علیا صاحب